باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۲۵۶۸۷

رده‌بندی دیویی: ج.م ۱۳۱۹ ۲۷۷۳س ۲۹۷٫۰۲ مرجع ☐

سرشناسه: سبزواری، اسماعیل بن محمدجعفر، ۱۲۲۴ - ۱۳۱۲ ق.

عنوان قراردادی: مجمع النورین

عنوان: نوادر الاثار المشتهر بالجنة والنار

کاتب: عبدالمطلب تبریزی تاریخ کتابت:

محل نشر: [بی جا] ناشر: [بی نا] تاریخ نشر: ۱۳۱۹ق

صفحه شمار: ج.٤ (۲۲٤ ص.) مصور☐ درسی☐ گراپر یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۲۱٫۵ x ۱۷ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی☑ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

واقف: سید عبدالحسین رضیئی قائنی تاریخ ثبت: دی ۱۳۲۶

یادداشتها: مندرجات: ج.۱. الملائکه. ج.۲. ابلیس.
ج.۳. بدر منیر. ج.٤. جنت و نار. ← پشت برگ

موضوع(ها): ۱. اسلام - مسائل متفرقه.

شناسه(های) افزوده: الف. تبریزی، عبدالمطلب، کاتب. ب.
رضیئی قائنی، عبدالحسین، واقف. ج. عنوان.

فهرستنگار: عشرتی تاریخ فهرستنگاری: آذر ۸۶

نوادر الاخبار المشهور بالجنة

عمومی

۵۴۸۳۶

۲۹۷,۲۱۲

۲۷۷۰ س

۱۲۸۰

حسینی

مانده				
بستانکار		بدهکار		بستانکار
۳۵	۷۰			۳۱ ۲۷۸ ۲۰
۶۰	۷۰			۲۵ —
۴۰۱۲	۰۵			۲۹۵۱ ۴۵
۱۲	۰۵			
۶۲	۰۵			۵۰ —
۴۵۰۸	۷۰			۴۴۴۶ ۶۵
۸	۷۰			
۴۹۰۷	۶۰			۴۸۹۸ ۹۰
۷۴۷۷	۹۵			۲۴۷۰ ۴۵
۷	۹۵	۱۲۲	۰۵	
۷	۹۵			۱۳۰ —
				۴۶۲۵۰ ۴۵

رجوع است

قد دخل فی ملک آقای الراجی بسیّد علی الکلّ رضینیا

۱۱/۱۰/۱۳۲۶

نوادر الآثار المشهور

بالجنة والنار

تألیف اسمعیل سبزواری

کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت ۲۳۲۳۹۱
تاریخ ۱/۱۰/۸۰

هذا كتاب نور الانوار
المشهور بالجنة والنار للعالم المطلع على الاخبار من الائمة الاطهار الحاج ملا اسمعيل الواعظ المنسوب الى السبزوار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والجنة للموحدين والنار للمشركين والصلوة والسلام على سيد الاولين والاخرين محمد وآله الطيبين الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين من الان الى يوم الدين وبعد اين مجلد پنجم است از كتاب مجمع النورين در ذكر بهشت و سجين بخواهش جمعى از مؤمنين برشته تحرير آورده على الله التوكل وبه نستعين **مجلس اول** في رضاع موسى كليم الله ومحمد حبيب الله **القصص** واوحينا الى ام موسى ان ارضعيه فاذا خفت عليه فالقيه فى اليم ولا تخافى ولا تحزنى انا رادوه اليك وجاعلوه من المرسلين الى قوله وحرمنا عليه المراضع من قبل فقالت هل ادلكم على اهل بيت يكفلونه لكم وهم له ناصحون فرددناه الى امه كى تقر عينها ولا تحزن ولتعلم ان وعد الله حق ولكن اكثرهم لا يعلمون ان موسى لما حملت امه به لم يظهر حملها الى ان وضعته فنظرت اليه وبكت وقالت يا بنى الساعة قالت القابلة الموكلة لا تخافى انا اخفيه وكان موسى لا يراه احد الا احبه وقول الله والقيت عليك محبة منى تابوت چوبى بعد از اينكه اولاد ذكور اسرائيل را ميكشتند بود بخار درف

جز

واقف حاج سید عبدالحسین رضوی قاینی ۱۳۵۲-۱۳۶۴

مجلس اول

خبر بد بد کنك شد بدکان برکشت تا طوق شد ایمان اورد هو الذی یقال
له حبیب النجار فوضعته فی التابوت واطبقت علیه والقته فی النیل فالتقطه
ال فرعون فلما فتحوا الصندوق وجدوا فیه صبیا ضاحکا قالوا هذا اسرائیلی
اراد فرعون قتله فمنعته اسیه قالت عسی ان ینفعنا او نتخذه ولدا وهم
لا یشعرون انه موسی فقال التمسوا له ظئرا فجائت بعض النساء قد قتلوا
اولادهم فلم یشرب لبن احدیهن وحرمنا علیه المراضع وسمعت امه بقصته
واصبح فواد ام موسی فارغا من خوف غرقه ثم قالت لاخته قصیه ای
اتبعیه بعد از تولد چند قطره شیر مادرش را خورد و طعم او در دهانش
بود هر زنی پستان در دهانش گذاشت ان نیافت شیر نخورد تا انکه مادرش
امد همان طعم را یافت شیر خورد فقالت هل ادلکم علی اهل بیت یکفلونه
وهم له ناصحون فجائت بامه فالقمته ثدیه ففرح فرعون واکرموها فقالوا
لها وبیه فرددناه الی امه   من نخواهم دایه مادر خودش تراست
موسیم من دایه من مادر راست   دایه عادیة بود روزی سه چهار مادر را
درکش مرا اندر کنار   نوعه از پیغمبران که مرضعه ایشان گوینده خاتم الانبیا
بود فی النجار اول زنیکه شیر داد او را مادرش امنه بود بعد از هفت روز
شیر کفایة نکرد و چند روز ثوبیه ازاد کرده ابولهب شیر داد بشیر مسروح پسرش
وابن کنیز را ابولهب ازاد کرد چون خبر تولد باو داد عباس ابولهب را در خواب
دید احوال پرسید گفت تمام ایام هفته معذبم مگر شبهای دوشنبه که ثوبیه
را ازاد کردم وابن ثوبیه حمزه را هم شیر داده جناب امیر در مدینه بعد از شهادت
حمزه بر پیغمبر عرض کرد دختر حمزه را تزویج کن فرمود حمزه برادر رضاعی من بود
وثوبیه در سال فتح مکة رحلت نمود مسلمة چون

السرور و چهار ماه شد مادرش از دنیا رحلت نمود والنبی لا یسکن ولا
یزداد الا البکاء وکانت عاتکة العصة عسلا فبعثت بالجواری نحو نساء بنی هاشم
وقریش و دعتهن الی رضاع النبی ص فلجتهم من عندها فی اربعمائة و ستین جاریة
مراضعات فالتقم ثدیی واحدة منهن وکان عبد المطلب جالسا بحذاء الکعبة و
کانه یتجلی واذا بعقیل بن ابی وقاص قد اقبل وهو شیخ قریش واسنهم فاستخبره
من حاله قال یا سید قریش ان نافلتی یبکی ولا یسکن شوقا من اللبن فقال عقیل
انی لاعرف فی صنادید العرب امرئة عاقلة هی افصح لسانا واصبح وجها وارفع
حسبا وهی حلیمة بنت ابی ذویب من قبیلة بنی سعد فدعی بغلام له اسمه شمر
دل وقال قم وارکب واخرج نحو حی بنی سعد وادع لی اباذویب وکان لحی
علی راس اربعة فراسخ فی طریق جدة فلما ورد الغلام منزل ابی ذویب قال
ان ابا الحارث عبد المطلب وجهنی الیک هو یدعوک قال السمع والطاعة
فزین و لبس الدرع والمغفر و تقلد السیفین و جاء نحو مکة فلما ورد
عبد المطلب وعنده اکابر قریش استقبله وعانقه واجلسه الی جنبه والزق
رکبته برکبتیه ولم یتکلم حتی استراح ثم قال اعلم یا اباذویب ان نافلتی محمدا
مات ابوه ولم یبن علیه اثره ثم مات امه وهو ابن اربعة اشهر وهو لا
یسکن من البکاء عیمة الی اللبن ولا یقبل ثدیا والیوم سمعت ان لک بنتا
ذات لبن فان رایت ان تنفذها لترضع ولدی فان قبل لبنها فقد جائتک
الدنیا باسرها وعلی غناک وغنی اهلک وعشیرتک ففرح فرحا شدیدا
فقال ان لی ابنتین فایتهما ترید قال اریدا کملهما عقلا واکثرهما لبنا واصونهما
عرضا یجب فی المرضعة ان یکون مسلمة عاقلة وضیعة لان اللبن یعدی
قال ابعث الیک حلیمة فانها اصدق لهجة وارحم قلبا فقام من ساعته واستوی

٥
بقیه از قبل با امنه که
فرح بلند محمد شب
فرح بلند شاد شد
خوردند شاد شد
وخند بلند عاشور را
شهرها نعوا و اشرفی
دادند بلند علی اصغر را
ابد دادند بلند یابیغ
که عبانیم من خ

على ظهر جواده فدخل على حليمة وقال ابشرى فقد جاءتك الدنيا باسرها
قالت ما الخبر فاخبرها حليمة گفت اى شب در خواب ديدم مرد سفيد پوش را
در كنار نهرى گفت بخور شربت زياد شوهر چه خوردم گفت بيشتر بخور و
فقامت وتطيبت وتزينت وخرجت هى مع ابيها وبعلها فى داج من الليل فاصبحا
على باب مكة ودخلوا على عبد المطلب فارسلها الى عاتكة وكانت تلاطف
محمدا وتلعقه العسل والزبد الطرى فاخرجت حليمة ثديها الايسر فاخذت
رسول الله ص فوضعته فى حجرها ووضعت ثديها فى فمه فمال النبى ص الى ثديها
الايمن وكان جفا ما لم يكن فيه لبن فخافت حليمة انه اذا مصه ولم يجد فيه
شيئا لا ياخذ بعده الايسر وهو يميل الى الايمن امتلاء فانفتح باللبن حتى
ملأ شدقيه باذن الله فقالت وا عجباه منك يا ولدى وحق رب السماء
ربيت بثديى الايسر اثنى عشر ولدا وما ذاقوا من ثديى الايمن شيئا والان
قد انفتح ببركتك واخبرت بعلها بذلك فاركبتها فقال عبد المطلب تكونين
عندى فامر لك بافراغ قصر بجنب قصرى واعطيك كل شهر الف درهم ابيض وست
ثياب ومنه كل يوم عشرة امنان خبز حوارى ولحما شويا قالت لو جعلت
لى مال الدنيا لا اترك الزوج والاولاد قال فادفع اليك محمدا بشرطين
الاول ان تحسنى اليه وتنوميه الى جنبك وتوسديه يدك وتدثريه بيمنك
وتوسديه بيسارك ولا تنبذيه وراء ظهرك والشرط الثانى ان
تحمليه لى كل جمعة اتمتع برؤيته فرضيت وقال تمضى الى بيت الله ونسلمه
اليك ووهبها اربع جوار ومنه الدراهم وشيعتها الى خارج حليمه را
سفارش كردند وا از يهود ونصارا پنهان دارد جمعى از زنان قبيله كه
آمده بودند حليمه را ملامت ميكردند كه مرضعه را مادر متوجه ميشود

مبارکی قدوم آن حضرت در بیت حلیمه

این طفل یتیم است محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از بر مقنعه گرفته بود بر الاغ لاغری که داشتند
سوار شد از همه چهار پایان در پیش افتاد چون بقبیله سعد رسید و بیش را مکشوف
کرد نوری که ساطع شد لم یبق فی الحی صغیر و لا کبیر شیخ و لا شاب استقبلوها
وهنوها کان عندهم اعز من اولادهم قالت ما غسلت لمحمد ثوبا من بول
و لا غایط و ما شممت منه الرایحة النتن هر جمعه او را بمکه میبرد هر روز
بقدر هفته و هفته بقدر ماه و ماه بقدر سال دیگران نمو میکرد بعد از
فطام خواهش کرد که از هوای مکه او را میترسم بگذار چندی در قبیله باشد
قبول کرد حکایت شق صدر اتفاق افتاد پرسیدند شوهر حلیمه گفت
او را نزد جدش برند پیغمبر از چشم حلیمه غایب شد هر چه تفحص کردند
او را نیافتند پیرمردی او را نزد بتها برد که استغاثت بجوید چون محمد
گفت آن جمله بتان سرنگون گشتند ساجد از زمان که بروای پیر این چه
جستجو است این محمد را که عزل ما از او است این چه دم اژدها افسردن است
هیچ دانی چه خبر او و دو نیست ما نگون و سنگ سازانیم از او ما کساد بی
عیار انیم از او عبد المطلب انعام بحلیمه داده رخصت کرد هنا مدند کاهی
خبر میگرفتند برادران رضاعی او و خواهرش حره بنت حلیمه السعدیه باحجاج
احتجاج کرد که دروغ نیست از من تنها بر خلقان جمیع نداد دم بلکه برانبیاء
تفضیل داد ام حسن روز افزون نگر کان خسرو ذرین کمر دی هلال بود
امشب ماه امروز افتاب در جنگ حنین خواهر رضاعی پیغمبر آمد که خویشان
اسیر شده اند حضرت انکشت ابهام اشرا دندان گرفته بود نشان داد و شناخت
او را دوی دوا نشانید احوال پرسید از حلیمه گفت دنیا را وداع گفته از برادران
رضاعی خود حمزه و قره پرسید اسرا و اموال بخشید در حق چند نفر دیگر

شفاعت کرد قبول فرمود بلی انس و چهار برادر رضاعی داشت مسروح و حمزه
داشت عبد الله یقطر چون فوت و حمزه و قره و دو برادر در آسمان داشت
جبرئیل میکائیل ابو عبد الله یک برادر رضاعی داشت عبد الله یقطر چون
خبر فوت حلیمه شنید گریست و تعریف و مهربانی او کرد فرمود پنجسال نزد
او بودم مرا از اولاد خود بیشتر دوست میداشت کاش امروز زنده بود تا جمیع
مأمول و مسؤول او را بعمل میاوردم جبرئیل آمد که خدا میفرماید حرمت النار
علی صلب انزلك و علی بطن حملك و حجر کفلك و ثدی ارضعك فرمود اینقدر محرم
است موضعه که خدا تعالی او را مادر نامید و حرم بالرضاع ما حرم بالنسب
بلی هر طفل را از مادر یا از زن دیگر شیر خورده مگر سید مظلوما ابی عبد الله
الحسین که هی فاطمه شیر میداد که پیغمبر کان رسول الله صلی الله علیه و آله
یدخل لسانه فی فمه فیغره کما یغر الطائر فرخه فیجعل الله له فی ذلك رزقا
کان بعض الایام یلقمه ابهامه فیمصها حتی انبت اللحم و شد العظم و لذا قال
حسین منی و انا من حسین فی البحار لم یرضع الحسین من فاطمة و لا
من انثی و کان یؤتی النبی ص فیضع ابهامه فی فمه فیمص منها ما یکفیه الیومین
والثلث جوانهای عاشورا برای او خورده گریه شما هم بر پیغمبر است همین آیا
فاطمه آمد که مفقود شده جبرئیل آمد که من او را بعرش بردم حال آوردم
برکت شنید کسی دکو خواب میگوید ان فی الجنة نهرا من لبن لعلی
و حسین و حسن و کان یقطر من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله
کان ولد له ابن سمی بعبد الله مات امه فارتضعته فاطمة من لبن
الحسین ع فصار اخاه من الرضاعة و ظهر اثر اللبن فیه و کان رسول الحسین
و جی به من فوق القصر آه و کان قثم بن عباس اخ الحسن من الرضاعة

ومنا مضغة عن عمره حمـ بين مراقبة الملك موكل بالشمس ان تشرع وغروبها

س ۳ يسئلونك عن الساعة ايان مرسيها قل انما علمها عند ربي لا

يجليها لوقتها الا هو سه مسئله از پيغمبر پرسيدند عدد اصحاب كهف

وروح وقيام قيمة خمسة اشيا علمها عند الله ان الله عنده علم

الساعة وينزل الغيث ويعلم ما في الارحام وما تدري نفس ماذا تكسب غدا

وما تدري نفس باي ارض تموت سه قيمة دارم صغرى وكبرى وعظمى

بعبارت اخرى شخصى وكلى وجزئى يك قيامت جهة انسان صغير است كه من

مات فقد قامت قيامته ويك قيامت جهة انسان كبير يك قيامت هم بعضى از افراد

بنى نوع ادم است من محض الكفر محضا او من محض الايمان محضا فيجازون

بعد كفار [illegible] كشته ميشوند قوله تعالى وحرام على قرية اهلكناها انهم لا

يرجعون في الكبرى نحشرهم فلم نغادر منهم احدا لكن براى هر كدام علامتى

هست كه ان علامت پيش از انها [illegible] المقامات محتومات اليماني والسفياني

والنداء من السماء [illegible] النفس الزكية والخسف بالبيداء والاجال

والمطر اربعا وعشرين مطرة ونشق الفرات حتى يدخل ازقة الكوفة وركود

الشمس من الزوال الى العصر غير محتومة بسيار است پيش از انها ظاهر نشود

كذلك براى قيامت كبرى هم علاماتى است كه پيش از انها قيامت نشود كما

قال حذيفة بن اسيد الغفاري كنا جلوسا في المدينة في ظل حائط وكان

في غرفة فاطلع علينا قال فيم انتم قلنا نتحدث قال عليه السلام عماذا قلنا من

الساعة قال صلى الله عليه واله انكم لا ترون الساعة حتى تروا قبلها عشر ايات

الاجال وطلوع الشمس في مغربها ودابة الارض وثلث خسوف بالمشرق والمغرب

وخسف في جزيرة العرب وخروج ياجوج قائم عج اگر يكروز از دنيا مانده باشد تعالى طولانى

مجلس دوم

كذا

كندان روز را تا خروج كند و نار برانرا ... ونار تخرج من قعر عدن
لا تدع خلفها احدا فتسوق الناس الى المحشر تنزل معهم اذا نزلوا وتقيل معهم اذا
اقبلوا اول علامات اخر ... مثل ... كه برشته كشيده باشند
اول دجال خروج كند پس يأجوج ومأجوج وقائم ثم نزول عيسى عليه السلام
قوله تعالى في سورة زخرف وانه لعلم للساعة فلا تمترن بها واتبعون هذا
صراط مستقيم يعني نزول عيسى عليه السلام من اشراط الساعة يعلم به
قربها فلا تشكوا فيها كذا في مجمع البيان لن تهلك امة انا في اولها والمهدي
في وسطها والمسيح في اخرها ... الناس ... وامامهم قد تقدم
فصلى بهم الصبح اذ نزل عيسى ع فرجع ذلك الامام ينكص يمشي القهقرى ليقدم
عيسى عليه السلام ... فيضع عيسى عليه السلام يده بين
كتفيه ثم يقول له تقدم ... الامة
الامة ويصلي عيسى ... خلفه ... عليه السلام
وقال من هذا احمد الامة ... فلسطين
قوله عليه السلام والمسيح في اخرها لم يروا ان عيسى يبقى بعد المهدي
لو جمع منها قوله عليه السلام لا خير في الحيوة بعده ... ينزل عيسى عند
منارة البيضاء شهر في دمشق واضعا كفه على اجنحة ملكين سه خدمت
كند اول دجال را ميكشد دوم يأجوج ماجوج را مثل گوسفند
پيش ميكند و در دريا غرق ميكند سيم اقرار بافضليت او ميكند و اقتدا
كند خلا روزي كند دوستان را يارى او بعوض انكه زمان وجود ما را
بتاخير انداخت نبوديم ظهر عاشورا بنماز جماعت حسين حاضر شويم
ابو تمامه صايدي من الاشراط خروج يأجوج ومأجوج سورة كهف

حتى اذا بلغ بين السدين وجد من دونهما قوما لا يكادون يفقهون قولا
غير لغة خود شان زبان ديگر را نمى فهميدند قالوا يا ذا القرنين ان ياجوج
وماجوج مفسدون في الارض فهل نجعل لك خرجا على ان تجعل بيننا
وبينهم سدا كفت مال نمى خواهم اعينوني بقوة بالات ورجال الصناع فحفر
للاساس حتى بلغ الماء وجعل للاساس من الحجر والنحاس المذاب والبنيان
من زبر الحديد بينهما الحطب والفحم حتى سد ما بين الجبلين الى اعلاه
ثم نفخوا حتى ذاب واختلط والتصق بعضه ببعض وصار جبلا صلدا
معدن آهن ومس [illegible] بعد بين جبلين صد فرسخ
بود هذا معجزة من ذي القرنين لان [illegible] اذا صارت كالنار لم
يقدر الآدمي على القرب [illegible] صرف [illegible] الحرارة عن النافخين فما
اسطاعوا ان يظهروه وما استطاعوا له نقبا [illegible] بينهم ابنا و اولاد
بكشند چه قدر اند [illegible] بود شكايت كردند قال
الثعالبي ومن الناس من وصفهم [illegible] وقصر القامة حتى
البشر ومنهم من وصفهم بطول القامة وكبر الجثة واثبت لهم مخالب واضراس
كالسباع وصنفهم يلتحفون باذانهم وهم على صورة الانسان وصنف كامثال
الدرز وهو الشجر الطويل بالشام قال عليه السلام هما امتان كل امة اربعمائة
امة يعلمون اجالهم لانهم لا يموتون حتى يولد الف ولد ذكر من نسله كل
قد حمل السلاح وقح يخرج من بينهم ويموت فاحكوه ولا يدفنوه ويطعمون
بين الطريق كالحيوان والسماء يقطر عليهم السمك واذا لم يقطر اكلوا الحية
والجراد ويدخلون بلادنا ويقتلونهم ويأكلونهم ويخرجون دوابهم واذا كان
الربيع لا يدعون شيئا اخضر الا اكلوه ولا يابسا الا احتملوه وفسادهم

نشان همه از شهر فراو میکنم قبل احتلام آدم فمزج نطفته بالتراب فخلقهم الله منه
وهم متصلون بنا من جهة الاب عن وهب و مقاتل انهم من ولد يافث بن نوح
لما دعى نوح عليه السلام على ما اصلب حام و يافث فسودان من حام و
الصقالبة و ياجوج و ماجوج والصين من يافث يك بيرون بودند سد بسته شد
فتركهم ومن كثرة الاستعمال سموا كان اما مكان السد مقداره قبل وراء
بحر الروم بطرف سد است مشرق ديگر بحر محيط دو سمت جبل قبل وراء دربند
و خزران من ناحية ارمينية و اذربايجان قال الرازي في ناحية الشمال
والطبري قال ان صاحب اذربايجان ايام فتحها وجه انسانا من ناحية الخزر
فشاهده و وصف انه بنيان رفيع وراء [illegible] الواثق
الواثق بالله رأى في المنام انه فتح هذا الردم فبعث بعض الخدم اليه [illegible]
فخرجوا من باب الابواب حتى شاهدوه [illegible] من حديد
مشدود بالنحاس و عليه باب مقفل [illegible]
مقتضى هذا انه في الربع الشمالي الغربي [illegible] مقدار ايام
بعضهم كسي فته بود گفت ارتفاع شصت ذراع بود طولش يك ميل يكراه
سرخ و يكراه سيا بود فرمود همان است [illegible] قال هذا رحمة من ربي
فاذا جاء وعد ربي جعله دكاً مساوى زمين وكان وعد ربي حقا وتركنا
بعضهم يومئذ يموج في بعض عقب سد از شدت حركت دريا [illegible]
كنند و بادشاهان ميليسند مثل اينكه نازك ميشود شب ميرسد ميگويند فردا
مبائيم صبح مبينند مثل روز اول است چون انشاء الله ميگويند و لا تقولن
لشيء اني فاعل ذلك غداً الا ان يشاء الله جهل و زوجي نشد كفتند
غدا از بعض قهر كرده نزل ما ودعك ربك و ما قلى چون غدا خواهد

بگفتنه

بگفته از نظر پس خدا بنمودشان عجز بشر ای بپا نا دروده استثنا بگفت
نام او با نام استثنا استجفت حتی یسلم منهم رجل یقول غدا نفتحه ان شاء
الله قیل یهدم من نفسه فیخرجون فیاتون البحر ویشربون مائه و یاکلون
دوابه والناس یضطربون یموج بعضهم علی بعض قال نعم حتی اذا فتحت
یاجوج وماجوج وهم من کل حدب ینسلون واقترب الوعد الحق ولا
یقدرون دخول المکة وبیت المقدس و مدینه خدا کرے مسفر سد کرد
دماغ کو سفند و شتر است بگوش انها رود و همه بمیرند فعة واحدة
اسکندر دو کار کرد که غیر از وی دیگری [illegible] بقوة احدی نبود یکی سد و یکی مجد
اسکندریة چهار [illegible] طول دویست ذراع عرض صد ذراع بلندی هشت
در بهنی دیوار [illegible] ملاقی و [illegible] ممزوج [illegible] کردند قضا را مملو ساخته
سقف را استوانه [illegible] سرب [illegible] ی انها ساختند بعد هفتاد
فقرا کشیدند غنی [illegible] بود عزم عین الحیوة کرد وارادة
سیر بحر کرد وصندوق [illegible] اول من اتخذ الزجاج چهار نفر
سلطنت تمام کردند ظلم مسخرش بود و کفار مسلط کو دتا ایمان میا وردند
غالب عمر او در گردش و مملکت کبرے بود مملکت کبرے هم مگر چه سلیمان
گیتی کرده هم مگر چه سکندر و عمره خمس ماة و کان لما رجع من الخراسان
مرض بشهرزور و مات فیه و کان له ام یبکی علی فراقه ودهقان البلد
بیلهها دعی الناس یوما و قال فلیدخل من لم یصبه مصیبته فما دخل احد
ثم دعی یوما اخر الذین اصابتهم مصیبته فقرء علیهم مصائب الانبیاء ثم
قال وعد الله الصابرین اجرا عظیما وقال اذهبوا و تسلوا ام اسکندر تسلیة
کانت قاعدة الاهل للعزاء الا فی عاشورا ضربوهم بالسیاط عوض النیل

مجلس سوم

ويمنعوهم من البكاء مع انه لم يمنع من البكاء لا بتر كالنبي ولا فاجر الكروان
ام البنين ولذا اول حاجة طلبوا اقامة العزاء لهم بالشام اختلفوا في انه
هو الزوج ام لا وانه ملك او نبي والحق لهذا ملك سمي ذا القرنين لوجه
او لانه باخذ قرني الشمس او لانه ملك قرنين او كان في راسه قرنان فضة
او ذهب خلاف سمي به لان الله ارسله على قوم فضربوه على قرنه الايمن
فمات فبعثه بعد ماة سنة فضربوه الى قرنه الايسر فمات ثم احياه الله
وملكه الدنيا وفيكم مثله يا جن انكه دو قرن سلطنت كرد س٣ محمد
فهل ينظرون الا الساعة ان تاتيهم بغتة فقد جاء اشراطها فانى لهم
اذا جاءتهم ذكريهم اى فليس ينظرون الا الساعة ان تاتيهم فجأة فقد جاء
علاماتها فمن اين لهم الذكرى والاتعاظ والتوبة اذا جاءتهم الساعة
قال ابن عباس حججنا مع النبي حجة الوداع فاخذ بباب الكعبة ثم اقبل علينا
بوجهه فقال الا اخبركم باشراط الساعة ... فقال له سلمان بلى ... قاله
نعم قال من اشراطها اضاعة الصلوة واتباع الشهوات والميل مع الهوى ... بالدنيا
يذوب قلب المؤمن في جوفه كالملح في الماء لانه يرى المنكر ولا يستطيع ان
يغيره قال سلمان ان هذا لكائن قال ص والذي نفسي بيده ان عنده ولاة
امراء جور ووزراء فسقة وعرفاء ظلمة وامناء خونة فيكون المنكر معروفا
والمعروف منكرا وعندها امارة الخصيان ومقود الصبيان على المنابر
اما صبي بحسب السن او بحسب العقل ويكون الكذب ظرفا والزكوة مغرما والفي
الوصل والرتبة لوطي غراب سيشود كه من عالم را فلاى يك موى و فى ... مكنم
بدلم ... ديولها و بازارها خوج كنم وتشارك المرأة زوجها في التجارة
حرصا على الدنيا و بازارها كساد شود قال هذا الرابع شيئا وهذا الرابع

شيئا

شيا فلا ترى الا ذات اللمه يكون المطر غليظا ويغيظ الكرام غيظا يا سلمان
تليهم اقوام ان تكلموا قتلوهم وان سكتوا استباحوهم مالهم ونفسهم احلال
ميلا انند فلا ترى الا وجلين حرعوبين يتلونون ويتزينون بالوان مختلفة
ثم يؤتى اليهم من المشرق والمغرب للفخر ومن البس للفخر اكبه الله في النار لا
يرحمون صغيرا ولا يوقرون كبيرا ولا يتجاوزون عن مسيء الجنائة نفوسهم
والا فالعذر عند كرام الناس مقبول جثتهم جثة الادميين وقلوبهم
قلوب الشياطين يا سلمان علماء رشوه را هديه اسم ميكذارند چند چيز
است بهم مشتبه ميشوند [illegible] تکبر تملق تواضع ضعف نفس را
عقل بنگرے و رشوه بهديه تا بدانكه هر دو را [illegible] هديه يكى حرامست و يكى حلال
فارق جست قوله بـ[illegible] لا يبذل المال الا لغرض اجل وعاجل والاجل
او فعل واعانه [illegible] قلب المهدى اليه بطلب
محبته في عينها [illegible] ورآءها فالاقسام الحاصلة
من هذه الاربعة خمسة الاول ما غرضه الثواب بالآخرة بان يرسل الى احد
شيئا لكونه محتاجا او عالما او سيدا او ورعا اگر بدانند براى بچاز اينها داده
در او نباشد حرامست نکرد الثانی ما يقصد به فى العاجل غرض معين
كالفقير يهدى للغنى طمعا فى خلعة فهذه هبة بشرط وانما تحل بشرط الوفاء
بالموعود فيه عن النبى صلعم الربوا ربوان حرام وحلال فالحلال الهدية
الى الرجل تطلب افضل منها فقوله تعالى وما اتيتم من ربا ليربوا فى اموال
الناس فلا يربوا عند الله وعنه عليه السلام الهدية ثلاثة مكافاة و
مضايقة و لله كفته دست كلی دانا زادش كرد الثالث ان يكون المراد به
فعل معين در خزانه شاه كار زار بوز برميد هد فهذه هبة بشرط

حرام آید اگر اعانت بر حرام باشد مثلا میخواهد که ملک بکیرد یا کسیرا بکشد حرام
است واگر واجب باشد کدفع ظلم متعین علی من یقدر علیه او شهادة متعینة
عند المجتهد فهذا الاخذ حرام وهو رشوة واگر مباح باشد فاخذه حلال
مهما وفی بالغرض وهو بعینه جعاله میکویند احوال عرا برای سلطان
بکوید تومان میدهم یا برای من چیزی بکیرد مثلا مثل اخذ الوکیل الجعالة
بالخصومة بین یدی القاضی فلیس بحرام اگر مقصودش بیلکه بها حاصل
شود بزحمتی از صاحب جاه کقوله للبواب لا تغلق دونه باب السلطان
فهذا حرام لانه عوض عن الجاه ولم یثبت فی الشرع جوازه ویقرب من هذا
اخذ الطبیب العوض علی کلمة واحدة ینبه بها علی دواء ینفرد بمعرفته
کواحد ینفرد بالعلم بقطع البواسیر فلا یجوز اخذ العوض علیه [illegible]
علیها ولیس ینقل عمله الی غیره و عملة [illegible] کحبه من سمسم
اقول فیه و فیما قبله نظر الرابع جهته [illegible] و محبة [illegible]
فذلک مندوب الیه فی الشرع [illegible]
جهته محبت تهابل فائدة فی محبة ولکن اذا لم یسقین [illegible]
فی نفسه عوض معین بنفسه فی الحال او المآل سمی ذلک هدیة وحل اخذها
وعنه علیه السلام من مکرمة الرجل لاخیه المسلم ان یقبل تحفته و یتحفه
بما عنده الحل بالذهب بالضعفین عن علی عم لان اهدی لاخی المسلم
هدیة احب الی من ان اتصدق بمثلها الخامس جهت محبت نیست بلکه
جهت انکه از جاه او بغرض خود برسد اگر جاهش نبود نمی فرستاد این رشوه
است که مشتبه بهدیه میشود زمین ناله کند خسوف و کسوف بر
خلاف عادت شود زلزله شود و خان ظاهر شود یوم تأتی

شيا فلا ترى الا ذاف النعم ويكون المطر غيظا ويغيظ الكرام غيظا يا سلمان
تليهم اقوام ان تكلموا قتلوهم وان سكتوا استباحوهم مالى وزن هم واحلال
ميدانند فلا ترى الا رجلين حرعوبين يتلونون ويتزينون بالوان مختلفة
مما يوتى اليهم من المشرق والمغرب للفخر ومن البس للفخر اكبه الله في النار لا
يرحمون صغيرا ولا يوقرون كبيرا ولا يتجاوزون عن مسيئ الجنائيه نفوسهم
والا فالعذر عند كرام الناس مقبول جثتهم جثة الادوميين وقلوبهم
قلوب الشياطين يا سلمان علما رشوه را هدية اسم ميكذارند چند چيز
است بهم مشتبه مي‌شوند [illegible] تكبر تملق بتواضع ضعف نفس حيا
عقل بمكر [illegible] بهدية يا انكه هر دو را [illegible] ميدهد يكى حرامست و يكى حلال
فاروچيست [illegible] [illegible] لا يبذل المال الا لغرض اجل وعاجل والاجل
او فعل [illegible] [illegible] الا قربا في قلب المهدى اليه بطلب
محبته [illegible] عنها [illegible] [illegible] ض ورآءها فالاقسام الحاصلة
من هذه الاربعة [illegible] الاول ما [illegible] الثواب بالاخرة بان يرسل الى احد
شيئا بظنه محتاجا او عالما او سيدا او ورعا اگر بداند براى يكى از اينها داده
دراو نباشد حرامست نگيرد الثاني ما يقصد به في العاجل غرض معين
كالفقير يهدى للغنى طمعا في خلعة فهذه هبة بشرط والتمايحل بشرط الوفا
بالمصوع فيه عن النبى صلى الله عليه وسلم الربوا ربوان حرام وحلال فالحلال الهدية
الى الرجل تطلب افضل منها فوله تعالى وما اتيتم من ربا ليربوا في اموال
الناس فلا يربو عند الله وعنه عليه السلام الهدية ثلاثة مكافاته
مضانعة و لله كنز دوست كلى دانا زادش كرد الثالث ان يكون المراد بها
فعل معين درخزانه شاه كار زار بوز برميدهد فهذه هبة بشرط

جز

مجرّد آنرا اگر اعانت بر حرام باشد مثلا میخواهد که زیرک بکبر زنا یا کسیرا بکشد حرام
است و اگر واجب باشد که دفع ظلم متعیّن علی من یقدر علیه او شهادة متعیّنه
عند المجتهد فهذا الاخذ حرام و هو رشوة و اگر مباح باشد فاخذه حلال
مهما وفی بالغرض و هو جار مجری الجعاله میکویند احوال مرا برای سلطان
بکوید تو مان مید هم یا برای من چیزی بکیر مثلا مثل اخذ الوکیل الجعاله
بالخصومة بین یدی القاضی فلیس بحرام اگر مقصودش بیلت که بهر حاصل
شود بی زحمتی از صاحب جاه کقوله للبوّاب لا تغلق دونه باب السلطان
فهذا حرام لانه عوض عن الجاه و لم یثبت فی الشرع جوازه و یقرب من هذا
اخذ الطبیب العوض علی کلمة واحدة یدل بها علی دواء [illegible]
کواحد ینفرد بالعلم یقطع البواسیر [illegible] و اخذ العوض علیه [illegible]
علیها و لیس ینقل علمه الی غیره و عینه [illegible]
اقول فیه و فیما قبله نظر الرابع [illegible]
فذلک مندوب لیمنه الشرع [illegible] میکند
جهة محبت تنها بل فائدة فی محبته و لکن اذا لم یتعیّن [illegible]
فی نفسه عوض معیّن بنفسه فی الحال و المال سمی ذلک هدیة و حل اخذها
و عنه علیه السلام من مکرمة الرجل لاخیه المسلم ان یقبل تحفته و یتحفه
بما عنده الحمد لله الذاهب بالضغاین عن علی علیه السلام لان اهدی لاخی المسلم
هدیة احب الی من ان اتصدق بمثلها الخامس جهة محبت نیست بلکه
جهة آنکه از جاه او بغرض خود برسد اگر جاهش نبود نمی فرستاد این رشوه
است که مشتبه بهدیه میشود زمین ناله کند خسوف و کسوف بر
خلاف عادت شود زلزله شود و خان ظاهر شود بوم تا بی

لتماً بدخان مبين يغشى الناس هذا عذاب اليم تدخل مسامع انكفار بيتة
ان رؤسهم تكون كالرأس الحنيذ و يصيب كل مؤمن منه مثل الزكمة
وتكون الارض كبيتاً وقد فيه ويمكث ذلك اربعين يوماً سه خسف شود
در مشرقين و جزيرة عرب ودابة الارض ظاهر شود النمل واذا وقع
القول عليهم اخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم ان الناس كانوا باياتنا
لا يوقنون اى وجب عليهم العذاب يخرج الدابة بين الصفا والمروة ويرتفع
التكليف ما لها ذنب و لها لحية و في رواية لها زغب و ريش و لها اربع قوائم
طولها ستين ذراعاً لا يدركها طالب ولا يفوتها هارب فتسم المؤمن بين
عينيه مؤمن والكافر كافر معها عصى موسى و خاتم سليمان وجهه وجه
انسان وسائرها [illegible] الطير [illegible] ويتعوذ منها بالصلوة فيانيه
من خلفه و يقول يا فلان الان تتعوذ ثم تسمه حرتنة يرون ابدكما قال عليه
السلام ان لي الكرة بعد الكرة والرجعة بعد الرجعة وانا صاحب الرجعات
والكرات وصاحب الصولات والنقمات والدولات العجيبات وانا قرن من
حديد انا عبد الله واخو رسول الله ويظهر من بعض الاخبار ان الدابة
علي عليه السلام پيغمبر در مسجد ديد خوابيده وروى بكها با حركتش داد
كه قم يا دابة الله يكى گفت ولا دهود را اسم بگذارم فرمود اين اسم خاصه علي
است و هو الدابة التى قال تعالى فى الاية شخصى از عمار پرسيد دابة را قسم
خورد كه نخورم نه نشينم مگر انكه نشانت دهم آمد بر امير عليه السلام ثم
سخورد عمار را تكليف كرد نشست انمود گفت تو قسم خوردى گفت من
هم نشانت دادم خود آنحضرت هم با بو الطفيل تصريح فرمود كه دابة منم والناس
كلهم كافرون غيره اصبغ بن نباتة از دابة پرسيد امير نان زيت سركه ميخورد فرمود هذه دابة

۱۷

تا آنکه خبر او زینا و خلاف آن نقل میکرد معویه او را طلبید پرسید که شما شنیده
را گمان آنست که دابه علی است گفت یهود را هم اعتقاد اینست راس الجالوت را
طلبید پرسید که دابه در کتابهای شما هست گفت بلی رجل است گفت
اسمش گفت الیا معاویه بنگاه باصبع کرد تعبد بی کرده الیا علی است منها
طلوع الشمس من مغربها انعام بود یاتی بعض آیات ربك لا ینفع نفسا
ایمانها لم تکن امنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا قل انتظروا انا
منتظرون لانه حال زوال التکلیف ابوذر گفت یا رسول الله مهر فیم
غروب شد پرسیدم شمس کجا میرود گفت زیر عرش [illegible] سجده میکند
بیوشد اذن میکرد فکانی بها قد قیل لها ارجعی [illegible] ثم لا
ضوء و لا نور تطلع من مغربها قال تعالی اذا الشمس کورت و اذا النجوم
انکدرت [illegible] بر [illegible] نقد [illegible] میکنند [illegible]
بستاره نظر میکنند میخوابند [illegible]
ببینند ستاره حرکت نکرده [illegible] مغرب [illegible]
بمسجدها میایند مؤذن [illegible] میرود که یك مرتبه از مغرب طلوع
و در وسط السماء قرار میکرد ثم رجعت و طلعت من مطلعها هم ایمان
میاورند اما قبول نمیشود چها آثار قیامت کبری است آثار قیامت صغری
هم که ظاهر شود قبول نشود کما قال من امن قبل ان یعاین قبل منه توبته و
امن فرعون بعد مشاهدته آثار القیمه قال امنت الخ محتضر جای
خود را میبیند پشیمان میشود چون همه حاضر شده اند که آثار قیمه
صغری است توبه قبول نیست نگوئی چهار مرتبه از مغرب طلوع کرد
چرا قیامت نشد جهت آنکه بلا فصل طلوع کرد اما در شرائط قیامت تعلیل

[illegible]

مه

سه شب طول میکشد و مردم انتظار میکشند از مشرق طلوع خواهد کرد
بخلاف این چهار وقت بعضی رسول صلی الله علیه و آله روزی در مسجد
نشسته بودند مردم دویدند که یا رسول الله کو با طلوع میکند از مغرب
آفتاب تازه شنیده بودند متوجه او شدند رسول هم متفکر شدند جبرئیل
آمد که بجانب علی برو بپدر رفتند گفت چون سر زینب برهنه است هفتم زینب
و شمر و فاطمه صغری که با همین کانم جامه نداشت از کلام فاطمه معلوم
است که مقنعه هم نداشت **مجلس چهارم** علامت آخر جمعه قیامت نزول
اسرافیل است بر زمین با صور و او شیپورچی خداست سلاطین نظم را
از او برداشته شیپوری میزنند الرحیل که همه بشنوند حق تعالی با اسرافیل
فرماید صور در دم که از این منزل رحیل است از آن روز که مخلوق شده
صور در دهان گذاشته [illegible] انتظار میکشد بعرش نظر میکند که کی امر میشود
من چشم [illegible] تا حال بزمین نیامده ملئکه دیگر
[illegible] تنزل الملئکة والروح فیها باذن
ربهم من کل امر بلی یکمرتبه در زمان پیغمبر آمد جبرئیل سخن میگفت و میخندید
یکمرتبه نظر باسمان کرد و ساکت شد وامتقع لونه حتی صار کانه کرکم
ولا ذنبه فنظرت فاذا شیء قد ملأ الخافقین قال انا رسول الیک اخبرک
ان تکون ملکا رسولا او عبدا رسولا فاشار جبرئیل بالتواضع اختیار خواجه
گفتم بود بنده تو کردم کما یقول انا عبد آکل کما یاکل العبد و مرتبه عبد از
رسالت بالاتر و مقرب تر است اشهد ان محمدا عبده و رسوله یکروز بیکی
قبول کن یکروز دکو به بین که سلطانم فسئله لم طار لونك قال ظننت انه
جاء لقیام الساعة او کانش با صور آمده اهل آسمانها میگویند تقدم اذن

از دو زوت سماوات یا از کتاب الهی الاصل الارض هر اسمانی را یکقدم نزد جسم
بیت المقدس و بقبله میباشد الصور با تورم من نور الشعله ثقب بعدد الارواح
له طرفان قیل اربعة شعب لاسفل السماء والارض فی وسط کوه کشاده
السمآء وله ثقب بعدد الايوم ينفخ في الصور ففزع من في السموات والارض (جبرئیل علیه)
الا من شآء الله وما ينظرون الا صيحة واحدة تاخذهم وهم يخصمون
فلا يستطيعون توصية ولا الى اهلهم يرجعون بر از جمله مشتری جامه
پهن کرده دیگری دفتر حساب گشوده دیگری حوض آب خالی کرده صدا
بلند میشود کو بنده چه صدا بود وکسی نداند این صدا بود عذاب بود
تاخذهم يخصمون ويخرون على وجوههم [illegible] الاسود
نشنیدند سیخ در زیر زمین ها و دست ها [illegible] و منتظر [illegible]
است که قبض هر دینی و جی کند [illegible]
استثنا شده اند ونفخ في الصور فصعق من في السموات ومن في الارض الا من
شآء الله والذی ماتوا بموت [illegible]
عزرائیل یقول انت الحی الذی لا یموت ونحن الاربعة والحملة والشیاطین
فی الارض فرماید با هشتاد هزار وهزار زبانیه سلسله وکاس لظی شیطان
را قبض میکند پس مامور میشود بقبض روح جبرئیل ومیکائیل واسرافیل
فیقول نعم من بقی یقول انا قال اما تسمع قولی کل نفس ذائقة الموت
سر در استان بهشت و پا بسمت جهنم میخوابد فریاد زند اگر میدانستم جان کندن
اینقدر صعب است اینقدر رحم میکردم که امروز رحمت شامل شود اللهم
هون علی سکرات الموت بحق محمد وآل محمد اسان [illegible] قبض روح
در زمان ادم بود تا [illegible] بتولد پیغمبر صلی الله علیه وآله چون از

۱۹ [illegible] خرد بعد ما [illegible] و دو [illegible]

[illegible] نفخ [illegible] و بعث از اول و فزع [illegible] غش میکنند [illegible] میمیرند [illegible] میشوند

قبض روح اهل اسمان و زمین

[illegible]

قبض روح عزرائیل

عجیبو

شبی تحیر و خواسته بود ند زنده کرد اولا او گفت بگوئید مرده که زنده
کند سام را زنده کرد گفت میخواهی ما هم ترویج شریعت کنیم گفت اگر مرگش نبود
بلی فنوق تلخی جان دادن در کام من است مثل کوسفند زنده پوست کندن
است نمیبینی که چه سختی همی رسد بکسی محتضر فریاد میزند حیوانات می
شنوند پیغمبر صلی الله علیه و آله با وجود که حق تعالی بعزرائیل سفارش
کرده و جبرئیل هر دم او را تذکر میکرد فرمود اجعل عزرائیل قبض روحی امتی
علی ادعوا الی حبیبی فجاء علی علیه السلام همه کس دم رفتن میخواهد
که دوستش را ببیند من حبیبی الی الحسین قال جبرئیل هذا آخر
نزولی الی الارض کنت انت حاجتی یعنی حضور تو بود و گرنه بهار
امد مثل مصیبت فاطمه و یوم عاشورا دفن شد و فاتی بعفو ووجدا
مجلس فی الانهار الاربعة مثل الجنة التی وعد المتقون
فیها انهار من ماء غیر آسن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه و انهار من
خمر لذة للشاربین و انهار من عسل مصفی ای خالص من الشمع والعیوب
التی لعسل الدنیا هر چه خدا تعالی در جهنم و بهشت خلق کرده در دنیا
نظیر و نمونه ان را خلق فرموده من فقد حسا فقد علینا مثلا در جهنم
جهنه معصیت کاران آتش و مار و عقرب و ملائکه غلاظ و شداد و
ضیق مکان و زقوم و آوازهای منکر و حمیم و غسلین و ضریع و مقامع
حدید و قطران خلق فرموده در دنیا نظیر همه را از آتش و مار و عقرب
خلق کرده دوای مرضی نظیر حمیم و غسلین فراش های غضب نظیر ملائکه
غلاظ و شداد ند در جهنم قرین بلا است و مع الشیاطین یقرنون در دنیا
زن بلد سرای مرد نکو هم در این عالم است دوزخ او و فهمی حمار نمونه

بغیر مرگ جان دادن

مجلس در صفات بهشت

اواز هاى منكر است سلسله كلاب وذئاب ومار وعقرب هم نمونه است
لكن ابتلا اشد واقوى است بكرنعه ... الز شدت عذاب
كالكلاب والذئاب والحمار وهر عقربى كه لسع كند هزار سال وجع ان
ميماند همچنين در بهشت طوبى والحان واصوات دلكش ولباسهاى
سندس واستبرق وحور وغلمان وطيور وقصور ... فرموده
است نظير طوبى كه شاخهاى ان بر جميع خانهها است افتاب است كه قرص
شمس در اسمان چهارم است وشعاع ان در روى جميع ... است اصوات
موسيقى شعر نظير بهشتيان ونمونه الحان بهشتيان است ... نظير چنانكه دنيا
سازها چيزيكه مانند بدان اوازها ... ادم از بهشت اورد
بلبل وصعوه وقمرى وطوطى نظير طيور بهشت است ... الذ
لكن الباسهاى حرير اينها بهشتيان ... صورتهاى ...
صور حسنه نمونه حور وغلمان اند ...
كاين حوريان بالحسن دنيا خزف اند ...
بهلوى هم ميروند مخلوط نمیشوند نظر ان در دنيا اين جهار چشمه است
كه از سهارى است هيچكدام مخلوط بديكرى نميشود اب كوثر وبنى وچشم
ودهان در بهشت چهار نهر است كه در جميع قصور جارى است كما قال مثل
الجنة التى وعد المتقون فيها انهار من ماء الى اخره جوى شير جوى
شهد جاودان جوى خمر ودجله اب روان جو عه بينا ...
زان چهار وفيه ها انگيخته اند تا بجويند اصل از اين حضان خود
بدان قانع شدند اين ناكسان شير داده پرورش اطفال را چشمه
كودكه سينه هر زا ... خورد دفع غصه واندوه شير را چشم كفته اند ...

در باغها انگبین داود تن زنبور را چشمه کرده باطن زنبور را آب
بهر عام اصل فرع را از برای طهر هر کوع را تا انتهای بهر سوی اصول
تو بدین قانع شد جای بو الفضول النّحل وانّ لکم فی الانعام
لعبرة نسقیکم ممّا فی بطونه من بین فرث ودم لبنا خالصا سآئغا للشّاربین
فی سورة المؤمنین ممّا فی بطونها قال النّحویّون انّ الانعام من
جملة الکلمات الّتی لفظها مفرد ومعناها جمع کالرّهط والقوم فجاز
تذکیره حملا علی اللّفظ وتانیثه حملا علی المعنی قال المبرّد هذا شایع قال تعالی
فلمّا رای الشّمس بازغة قال هذا ربّی بمعنی هذا الشّیٔ الطّالع قال ابن
عبّاس اذا استقرّ العلف فی الکرش [illegible] فرثا واعلاه دما واوسطه
لبنا فیجری الدّم فی العروق واللّبن فی الضّرع ویبقی الفرث فذلک هو
قوله من بین فرث ودم لبنا خالصا لا تشوبه الدّم ولا الفرث وانکر
الاطبّاء هذا القول [illegible] والتّجربة امّا الحسّ لانّ
الانعام تذبح ذبحا متواترا ولا یری فی کرشها دم ولا لبن وامّا التّجربة
لانّ الدّم لو کان فی اعلی المعدة والکرش فی الاسفل کان یجب اذا انقی الدّم
ولیس کذلک بل الحیوان اذا تناول العلف حصل له فی معدته او کرشه
هضم اوّل فما کان منه صافیا انجذب الی الکبد وما کان کثیفا نزل الی
الامعاء ثمّ الّذی یحصل فی الکبد ینطبخ فیها ویصیر دما وذلک هو الهضم
الثّانی ویکون مخلوطا بالصّفرآء والسّودآء وزیادة المائیّة امّا الصّفرآء
فیذهب الی المرارة والسّودآء الی الطّحال والمآء الی الکلیة ومنها الی المثانة
وامّا الدّم فانّه یدخل فی الاوردة وهی العروق النّابتة من الکبد وهناک
یحصل الهضم الثّالث وبین الکبد والضّرع عروق کثیرة فینصبّ الدّم

تعريف لبن ومنافع آن

في تلك العروق الى الضرع فينقلب الدم هناك الى صورة اللبن وانما
اختص هذا الحيوان للأنثى لان الحكمة الالهية اقتضت تدبير كل شي
على الوجه اللايق به والذكر من كل حيوان اسخن واخف والأنثى ابرد وارطب
لان بدن الأنثى يحتاج الى مزيد رطوبة لتصير مادة يتولد منها الولد ويتمتع
بدنها له ثم ان تلك الرطوبات تنصب بعد انفصال الجنين الى الثدي
لتصير مادة لغذاء الطفل ثم انه تعالى احدث في حلمة الثدي ثقوبا صغيرة
يخرج اللبن الخالص منها وفق الحصر والحلب فهي بمنزلة المصفاة للبن
سائغ اي سهل المرور في الحلق حتى قال عليه السلام لا يغص احد
باللبن قط ومن عجايب حال اللبن احتوائه [illegible] الطبايع
مع انها واحدة في الحس فمنها الدهن [illegible] حار رطب ومنها الاجزاء
المائية وهي باردة رطب ومنها الجبن [illegible] كلها حاصلة
من عشب واحد اما بالبدء [illegible]
قال البان اللقاح شفاء من كل داء [illegible] للبدن
ويخرج درنه ويغسله غسلا [illegible] الباتر [illegible]
واهل بخارا هم چنين لذا في الامثال نه شير شتر نه ديدار عرب ماء الجبن
عن ابي الحسن عليه السلام ابوال الابل خير من البانها ويجعل الله
شفاء في البانها لعله لقذارة البول واز شير شتر خوردن ونسوان
ويغلز شير كاو عن علي عليه السلام لحوم البقر داء والبانها دواء و
انما لها شفاء اللبن من طعام المرسلين لليلة الاسرى اختار اللبن
وكان يحبه ان يفطر على اللبن شكى نوح ضعف بدنه قال تعالى اطبخ
اللحم باللبن فكلهما فاني جعلت القوة فيهما يعني شير وشيلحور دعا

کردند لانش ببغداد و کان آخر ما شربه اللبن قال اسمعوا السیر لم تما الطعم ۲۴
بعد ما اعطاه من بقیة سورة مرة و کان عمار یاسر آخر ما شربه ضیاح
من لبن و کان کذلک اخبره رسول الله صلی الله علیه و آله و کان اسماه
سمت الحسن علیه السلام فی اللبن شیرهائیکه خورده میشود شیر آدمی و ما
و الاغ و خر بوز و شیر گاو و جاموش و بز و میش هر کدام مدت حمل شان اقرب
بمدت حمل الانسان انسب است که او موافق بمزاج است مثل شیر او اللبن طعام
المرسلین لیلة الاسری خیر لبن اهل الفطرة فانها تدخل من کل شجرة
قال رجل اکلت لبنا فضرنی فقال ما ضر قط لکنک اکلته مع غیره فظننت
ذلک الضرر من اللبن اللبن ینبت اللحم و یشد العظم من تغیر علیه ماء
الظهر فلیشرب اللبن الحلیب بالعسل قال علیه السلام الحلیب اللبن
المحلوب ما لم یتغیر بحموضة ... الظهر ... من علم انعقاد الولد
منه علیه السلام ... اکل اللبن ... انی اکله علی شهوة رسول
الله ایاه لم یضره ... و کان النبی صلی الله علیه و آله
اذا اکل طعاما یقول اللهم بارک لنا فیه و ارزقنا خیرا منه النحل و من
ثمرات النخیل و الاعناب تتخذون منه سکرا و رزقا حسنا طریق حصول
خمر معروف است با خمر بهشتی بسیار فرق دارد محتاج بغربیل کرم و چیدن
و دانه کردن و زمانی در خم ریختن و فشردن و صاف کردن بنت و متعفن
بنت ختامه مسک ابن شرع ان حیان ادم اما طریق حصول العسل
قوله تعالی و اوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر
و مما یعرشون ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربک ذللا یخرج من
بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی ذلک لآیة لقوم

منافع شیر

منافع عسل

یتفکرون

يتفكرون قال الرازي لقد حوت لغريب امرها وعجيب صنعتها ان يطلق
عليه لفظ الايحاء خانه ساز دپر از حلوای تر حق بر او این علم را بگشاده
در جمله اموخت حرز نبور را که نباشد شهر او کور را وذلك لانها
تبني البيوت المسدسة من الاضلاع المتساويات التي لا يمكن للعقلاء
تركيب مثلها الا بالمساطر والفرجارات وقد علم من الهندسة ان تلك
البيوت لو كانت مشكلة بما سوى المسدسات فانه يبقى بالضرورة فيما بينها
فرج خالية فاهتدى ذلك الحيوان الضعيف الى هذه الحكمة الدقيقة ومن
غرائب امرها ان لها رئيسا هو اعظم جثة من الباقين وهم يخدمونه و[illegible]
امره ويحملونه ومنها انها اذا نفرت عن وكرها ذهبت مع الجمعية الى موضع
اخر فاذا ارادوا عودها الى وكرها ضربوا الالات الموسيقية [illegible]
والنحل مؤنثة في لغة اهل الحجاز [illegible]
المفسرة لان الايحاء فيه معنى القول [illegible]
لانها لا تبني في كل جبل لكنها تبني في [illegible]
[illegible] الى الملك وصمك في عمل العسل [illegible]
وبما اجلب عليها ماحولها عنها الى البلاد البعيدة في طلب الجمعة
قال بعض المفسرين لو لم يكن لهذه الحيوانات عقول لا يتوجه عليها
للامر والنهي من الله ومنهم من انكر قال ان الله تعالى خلق فيها غرائز وطبايع
توجب هذه الاحوال قالت الاطباء في حدوث العسل ان الله تعالى
دبر هذا العالم على وجه يحدث في الهواء طل لطيف في الليالي ويقع على
اوراق الاشجار فقد يكون كثيرا يجتمع منها اجزاء محسوسة وهي الترنجبين
ونحوه وقد يكون قليلا متفرقا على الاوراق والازهار وهو الذي

الهم الله هذا النحل فتلتقط تلك الذرات بافواهها وتغتذى بها فاذا
شبعت التقطت مرة اخرى وذهبت بها ووضعتها في بيوتها ادخارا لنفسها
فاذا اجتمع في بيوتها شئ محسوس من تلك الاجزاء الطلية فذلك هو العسل
ولا يبعد ان يحصل لتلك الاجزاء في افواهها نوع هضم ونضج ويقع تغيّر
فيها فلذلك قال يخرج من بطونها اى من افواهها قال بعضهم ان
الله يقلب الازهار والاوراق في داخل بدنها عسلا ثم انه يقئ مرة
اخرى والاول اقوى لان طبعنا الترنجبين قريبة من العسل
في الطعم والشكل والنحل يغتذى بالعسل ولهذا يترك منه بقية في بيوتها
بعد الاشتيار و[illegible] من بطونها بعض القول الثاني مختلف
الوانه اى بعضه ابيض واصفر واحمر واسود بحسب اختلاف الاماكن وامزجة النحل و
اختلاف الازهار [illegible] وكذا [illegible] اگر نحلى برود نجاستى نشسته
باشد [illegible] [illegible] داخل شود وميكشند
ودم غار ميانداز [illegible] وقد وضع ارسطاطاليس بيتا
من زجاج لينظر الى كيفية ما تصنع فابت ان تعمل حتى لطخته من باطن
الزجاج بالطين وفي تفسير الكواشى ان العسل ينزل من السماء فينبت في
اماكن من الارض فياتي النحل فيشربه ثم ياتى الخلية فيلقيه في الشمع
المهيأ للعسل عن علي عليه السلام اشرف شراب ابن ادم رجيع نحلة وظاهر
هذا الاثر من غير الفم توحيد المفضل اذا تاملت العمل رايته عجيبا لطيفا
واذا رايت المعمول وجدته عظيما شريفا موقعه من الناس واذا رجعت
الى الفاعل الفيته غبيا جاهلا بنفسه فضلا عما سوى ذلك ففي هذا
اوضح دلالة على ان الصواب والحكمة في هذه الصنعة ليس للنحل بل هي

للذى طبعه عليها وسخره فيها لمصلحة الناس روى نخل خدمت پيغمبر آمد
كه در فلان جبل قلدى عسل ذخيره كرده ام شما وعلى مهنا بيد پرسيد شما شكوفه
تلخ ميخوريد چگونه عسل شيرين ميشود فرمود هركه برمن سه مرتبه صلوة
بفرستد بدل الله سبحانه حسنات قال عليه السلام الذباب كلها في النار
الا النحل ومن خصايص النحل انه ليس لها حمة يلسع بها والنحل يجمع فتنفق
الاعمال واذا هلك فيها اخرجها الاحياء الى الخارج وفي طبعها النظافة
يخرج رجيعه من طلبه والصغير منهم اعمال من الكبير قال الحكيم لتلامذته
كونوا كالنحل في الخلل بانها لا تترك بقالا ... يفسد المكان
ويبغض الكسل ويعلم النشيط الكسل وفي ... اذا عاد من المرعى ... كل
نحلة الى مكانها لا تخطئه قال النبي ... المؤمن ... النحل يأكل طيبا ...
طيبا قال ابن الاثير وجه المشابهة حذق النحل وقلة ...
منفعته وقنوعه وسعيه في النهار وتنزهه من الاقذار ...
غيره وطاعته لاميره كونوا كالنحل لا يدخل ... الا الطيب ولا
يخرج من افواهكم الا الطيب عن علي عليه السلام كونوا في الناس
كالنحلة في الطير يستضعفها الطير ولو تعلم الطير ما في اجوافها لم يفعلوا
ذلك بها خالطوا الناس بالسنتكم دون قلوبكم دواء الله هلو نحلا او
دواء الاطباء والعسل مما يزيد في الحفظ والنشرة وهو ما يزيل الهموم
نحو الطيب نشرة والركوب نشرة والنظر الى الخضرة نشرة وكان رسول الله
صلى الله عليه واله يعجبه العسل فحرمه على نفسه لقول عائشة اني اجد
عنك ريح المغافير فنزلت سورة التحريم فلما جمع الله في النحلة السم و
العسل دليلا على كمال قدرته قال بعض الاطباء العسل حار يابس في الثانية

ابتداء نزول عسل

یجلو ظلمة البصر و یقوی المعدة و یشهی و یسهل البطن و یوافق السعال و البرودة الصالون الحلوة الابیض الربیعی شفاء من سبعین داء الا من کل داء صدق الله و کذب بطن اخیک این چهار نمونه چهار نهر بهشت است اب که اول ما خلق الله است کما فی بعض الروایات اول ما خلق الله الماء و جعلنا من الماء کل شیء حی اما شیر بعد از نزول ادم علیه السلام هشت جفت حیوان خطار را از بهشت بزمین فرستاد و انزل لکم من الانعام ثمانیة ازواج منها الغنم و سماه النبی ص البرکة اما خمر در زمان جمشید بهم رسید خمی را انکور [illegible] ماند در سرداب مانده کرد نشد دست نخورده [illegible] داشت [illegible] برسند ناله میکرد لبر داب رفت کسی از [illegible] الشنو [illegible] بقین کرد ستم است پادشاه برای [illegible] میکرد و که هر فارغ شود خوابش برد برخوش صداع [illegible] میکرد مرهمت میخورد کم کم صداع رفع شد [illegible] پرسیدند چه کردی نقل کرد امدند دیدند خمی که چندین سال قبل سر که انداخته اند تغیر کرده لوناً و طعماً و رایحةً حکم کرد جهت معالجه تدبیر میکردند اما عسل در زمان ابراهیم بهم رسید که زنبور دهان پر اب کرده بر اتش نمرود مریخت کفت همین قدر میتوانم خدمت میکنم قلیل عمل جهة صدق نیت پسند افتاد اب در دهنش عسل شد باده زنبور دیکر که متابعت کرده بود ندو از نسل او مقرر شد که تا قیامت و لهذا اشتر باشد و اولاد او نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن پادشاه اند مسمی به یعسوب اما اب قوله تعالی و اسقیناکم ماء فراتا اینها از قنوات چشمه ها کشود نهرها از جبال لیکن اول چشمه

که جاری شد بر وی زمین باعتقاد یهود چشمهٔ بیت المقدس است بآب
مسلمانان چشمهٔ عین الحیوة است که شاه یوشع از آن آب تر جرعه
بر او بر شیح کرد زنده شد نهرین شرابها و نهرین ز لبان و نهرین عسلها
و نهرین ابها فرات است که ائمه اطفال را بان خطه میفرمایند جوی
شیر و چشمه شهد جاودان الخ تا از انهار پر بر چه سوی اصول مهران
وا وه بست با جوی دگر تو مکو که نیستش جز انقیاد زان نمایم جمله سبب
آن باغبان تا بداند عقل و دخل بوستان کهف کند هر زان زمان خر کار
تا بداند کندم انبار را نکته زان شرح گوید او ستاد تا بداند علم او را امتزاد
در تو کو به خود هنیش بود بس دو روزان زمهسان کیش شمس زنبور
عسل بر آب دراز کوش نقل کرد که [illegible] کرده بر انواف و اطهار انبیم
و عسل مضموم خر متغیر شد که این چیز [illegible] من علف
مضموم عسل ندارد چه شده که [illegible] ا
قضیه را بقاطر گفت وان بکاو و کاو [illegible] کردند
قاطر حرامزاده گفت زنبور ادعای نبوت کرده میگوید [illegible] دیمن این
کافر است و مرتد است و قتل او واجب صحیفهٔ ملعونه بر کفرش نوشتند
و مهر کردند زنبور استغاثه بشیر برده آمد بفحص کرد نشنیدند خر باواز
منکر فریاد بر آورد که الزاد علینا کالزاد علی الشیر شیر او را ز ر بلکاو حمله
بر شیر کرد او را نیز کوشکست شیر را مجروح کرد فیل قاطر کرمختند لولا
دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض شیر مردانند در عالم که
هر کجا بانک مظلومی رسد [illegible] بفحصش کردند که لا کل ما یعلم یقال اما
سمعت قوله لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله او لکفره لهذا کتمان بهکرد

کرد

کهف این عسل است زنبور مثقال جمع کرده کالعهن المنفوش یعنی کوه
ببندازد مجلس پنجم باد عاد را مسخر باید بوزد مانند رمین منثی است
علیه الاسلام کالرمیم کوهها از هم پاشیده شود عمارت ها خراب شود
دریاها آتش گردد و اذا البحار سجرت درختها کنده شود ستاره زحل از
آسمان بزمین افتد نجوم علامة لاهل السماء وجبال لاهل الارض
کوهها مثل آب جاری شود چون ذره بهوا رود زمین صاف شود لا ترى
فیها عوجا عرش مثل روز اول روی آب قرار گیرد وآنگاه خطاب رسد
یقول ایتها الدنیا الدنیة الفانیة این انهارك واشجارك واثمارك ومواشیك
وراعیك وعماریك این الملوك واین الجبابرة الذین كانوا یاكلون ارزاقی
ویعبدون غیری وینعمون بنعمی شریك لهم ثم یقول لمن الملك الیوم
فی سورة المؤمن فیقول الله الواحد القهار وحده لا اله الا هو كل شیء
هالك الا وجهه له الحکم والیه ترجعون ان شاء الله اند مدت چهل سال که
بگذرد فرمان الهی رسد که آسمان چهل روز باران ببارد قال علیه
السلام بحر مسجور دریایی است در زیر عرش عمق آن مقابل هفت آسمان و زمین
ودران دریایی است که بحر حیوان گویند آبش مثل منی است چهل روز بیارد
بامر کن گوشت وجوارح استخوانها وارکان از جن وانس ومرغان وماهیان
از چرنده وپرنده در زیر آب جمع شوند اگر باد شود با آب حرکت آورد تموج
حاصل شود وجموع ذرات قالب هر فردی از افراد حیوانات را بهم رساند
که قوالب کامل شود اما همه بی جان واین زمین را بدل کرده اند بزمینی
که در روی او معصیت نشده باشد واین زمین را محل آتش دوزخ قرار داده
یوم یبدل الارض غیر الارض وزمینی را از نقره تمام بهشت اجزاء او

دهد

دهند پس جمله را زنده گردانند خطاب رسد بهشت را زینت دهند برات محمد و
است و عباد صالحین و ایشان را بیدار مید و برو بسر قبر جهنم باد شاد
هزار ملک میان شما اعتقادشی نبود او را بخوان گوید من نخوانم چه میدانم
هنگام از قبر بیرون آید احوال امتش پرسد تو بخوان خاصیت حیات در تنش
نشاو بسیار تخفیف کند او گوید السلام علیک ایتها الروح الطیبة
ارجعی الی البدن الطیب و قومی لفصل القضاء تا سه مرتبه جواب نیابد
همه باسرافیل گوید او همین نحو گوید قبر شکافته شود مرتبه دوم گوید بیرون
و ور گوید الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی و الیه النشور دری از اسفل
قبر شکافته شود هر چیز ما نخست الترابی است در [illegible] شود
بهشت را ببندد و حله و تاج آورند به [illegible] آورند بگشاد [illegible]
ای یوم هذا قال هذا یوم القیمة و [illegible] اخرت
ما فعل الجواد الکریم با متبعی اسرافیل [illegible]
که من روی خاک امت [illegible]
باید تو حاضر شوی براق گوید لا ابرح الا النبی الامی [illegible] جبرئیل
گوید هو تو سوار شود سجده کند زیر عرش عرض کند در خصوص امت
بمن وعده دادی فرماید انقدر بخشم که راضی شوی پس باسرافیل امر شود
صور موضوع بر عرش است بردارد همه ارواح در صور گذارند و در او دمد
روحها از سوراخ بیرون آید ایتها الارواح الخارجة و العظام النخرة و
الاجساد البالیة و الجلود المتمزقة قوموا لامر القضا مثل زنبور عسل میان
هوا ابر سازد در طلب قالب خویش بر آید النفخة نفختان نفخة تطفی النار و
نفخة تشعلها در حدیث آمده که روز رستخیز امرا بده هر یکی را که جز نفخ

صور اعراست از زبان پاک که برادر بدای و زاهر سر نهال باز ابد جان
هر یک در بدن هم چو وقت صبح هوش آمد بدن جان عالم سوی عالم
میرود جان ظالم سوی ظالم میرود پای کفش خود شناسد در ظلم چون
ندانند جان تن خود ای صنم صبح حشر کوچک است ای مجتهد حشر اکبر را
قیاس از وی مگیر که شناساگردشان علم اله هم چو مستی بره وقت چرا
اگر آدمی را هم هول نشود همین بس بود که صدای صفیر بر آید تا سر عشا
مرغ دل پر میزند و زن بسیار شده تفنگ انداختند بچه سقط کرده
از صدای آن هیبت همه از قبرها بیرون آیند مومن بسیصد سال یکبار
در کنار قبر والمؤمنون منهم من یقول من بعثنا من مرقدنا چه بینی تعجب این عند
نبیت کفار میخوانند ومنهم من یقول هذا ما وعد الله وصدق المرسلون
ومنهم من یقول الحمد لله الذي [illegible] الی [illegible] والیه النشور هرکدام
بمقتضای عمل خود سخن گویند [illegible] بگرانرا ملک بیند با خود
گوید ابا ترابر [illegible] قصر عدن همراه صفوة و اهل
جمع کند لا تری فیها عوجا ولا امتا فینادی المنادی غضوا ابصارکم
حتی تجوز فاطمة بنت الرسول **مجلس ششم** عم یوم ینفخ فی الصور فتأتون
افواجا بعضی گویند گروه گروه از اقطار عرش بحشر آیند بعضی بصورت
حیوانات بحشر آیند بعضی بصورت شتر و انها کینه دارانند که در دل کینه
داشته اند تا مقام فرصت بعضی بصورت روزی خرگوش وهی المرئة التي تخون
زوجها ولا تغتسل من حیض ولا جنابة بعضی بصورت بوزینه و انها قصه سازند
که گوشت کرمید هند و دو بنا بعضی بهمین صورت در ایام سالف مسخ
شدند و بعضی انهم من قوم شعیب لذا تری الزنابیر فی حانوت اللحام

اکثر من غیره بصوت خفاش و هی المرأة التی تخرب زوجها و ضرتها ان بود در زنان
جادو بکر بشهوت خبر برسانیکه شدند نشان رفیق دارند هیچ حیوانی مثل
خوک بی غیرت نیست که تماشا کند بکری با جفتش جمع شود فیل و هم الذین
ینکح البهائم فی حراجات البحار عن علی علیه السلام کان الفیل رجلا لوطیا
لایدع رطبا و لا یابسا در جنگل هندوستان هر حیوانی از بکر دارد از او تمکین
میکشد جمعه انکه هیچکدام با او نزدیک نروند و همه از او فرار میکنند بسیار
که با میته جماع میکند اگر چیزی را نیابد با خرطوم استمنا میکند ابن شره
در مزاج دارد و مقابل عنین در خصیه دارد [illegible]
را مثل متابعت شهوت میل میکند خوب گفت [illegible] ابو سفیان [illegible]
والشهوة صیر الملوک عبیدا و ان الصبر [illegible]
که غلبه کند پرده بر چشم میکرد [illegible]
کور میکند انسان را چشم دارد و نمی بیند [illegible]
رود که من عاشقم سمش را دو نوع زبان [illegible]
عشق نباشد زان است عشقهایی کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی
بود گاه هست دار و غدار او را با معشوقه میکرد و جریمه و رسوائی میکند
یا الهی سکرت ابصارنا فاعف عنا اثقلنا و زلدنا باسک قفل و کلید
شله بوز مرا خوند آورد تا جری بقاطری و استری بکار و الشرا دو بید
چیه کفش ببازار رفت صدهزاران نام خویش را کرده ننگ دختر و پسر را
تزویج کنید کنیز را شوهر دهید با خود قضای حاجتشان کنید انها هم
مثل تو شهوت دارند و الا از فعلی میکنند از نوکرها و همسایه ها و اسباب

برآمد زرد و باو مید هکذا مرض دارد و در رساله معالجه برآمد یک
گرک بکنیزکی بر خود فکند از وفور شهوت و فرط کنیزک دو را تابیر کرده
بود خاتون خر را بنعل بند نمود که چرا لاغر شده یکروز اتفاقاً بدو دشنام
در در حسد شد گفت چون آن ممکن است پس من را لیک که خر ملک من است
نادیده کرد او را اصلاً زد کنیزک جاروب بدست آمد گفت برو بفلان خانه فلان
پیغام ببر او رفت خاتون را حرکت میل شهوت کرد کنیزک را و کور تا نمی
خوب چه بوستان رو نور چون خری را یوسف مصری نمود یوسف را چون
نمایدان جهود کنیزک [illegible] از خانه بیرون نمی آید خاتون یک
طرف افتاده [illegible] گفت [illegible] سر از تو پنهان اوستاد
کشته بکشادی [illegible] کند [illegible] ندیدی [illegible] پدر بعضی بر
صورت خر [illegible] فقرا را او [illegible]
از کوه [illegible] شدم در خانه محروم
بیرون نکنند [illegible] بعضی بصورت روباه و ایشان حیله
باز باشند بعضی میمون و ایشان مقلد باشند بعضی بصورت خر حشر شوند
وهم الذین خالفوا الامام فی الرکوع یحشر مخالف الامام و راسه راس
الحمار جهت آنکه اینمرد از حریت معنی امام و ماموم و آنکه نمید متابعت
در افعال نماز را باطل میکند در اقوال حرف است سر بر میدارد و مرتبه بر
کوع میرود یک رکن زیاد میکند نفس ما را صورت خر بدهد او بیانکه
صوت تها کند بر روی خود بعضی بصورت شهر و برخی مورچه ایشان منکرانند
بعضی بصورت و هیئات طاووس ایشان معجبانند عقرب مار و موش ایشانند
در سخن بعضی بصورت قنفذ و ایشان کسانی هستند که سوء خلق دارند هیچ

وبعض

و مجه میتوان باینان ساخت کما فی القد الفقد کان من صفات العرب
المسح لانه اذا نزل بها الضیف رد الباب فی وجهه بقول بناریة قولی لداتی
مولای غابت عن البیت کسیکه با مهمان خواند این چنین کند عقابش
آن است [illegible] قاتلان [illegible] کوفیان کراورا با
دوازده هزار نامه خواندند [illegible] نکردند هیچ از ایشانرا چه کم محشر
بصورت [illegible] و جمعه موش اید کسیکه املش [illegible] بصورت کلاغ اید
کسیکه [illegible] کند [illegible] جلوه کند بشکل طاوس اید کسیکه همیشه نفرین
کند بصورت فاخته یقول علیه السلام فقد ترکوا [illegible] قد
بحث نفرین کردن [illegible] مثل [illegible] نفرین [illegible]
نفرین نکرده اند قاتلان [illegible] نفرین [illegible] کاهی [illegible] میکنند
که شخصی از حال طبیعی بیرون میرود [illegible]
نفرین نمود و [illegible]
ابی بغیر از اشك چشم [illegible]
ستاده مجلس هفتم چون روز [illegible] مردم اقسام مختلفه
محشر شوند بعضی سواره و بعضی پیاده بعضی ذلیل بعضی عزیز انهاکه بدان
این چند طایفه اند [illegible] مانع زکوة آل عمران سیطوقون
ما بخلوا به یوم القیمة [illegible] بگردن [illegible] و کوشش را بخورد و لونا
بکند تا مردم از حساب فارغ شوند اگر زکوة زراعت مثل انگور یا خرما یا
گندم یا جو را نداده [illegible] کنند و ملك بدو [illegible]
اندازند میکشند [illegible] کویند اینها کسانی هستند که دست از کثیر باقی برداشته
اند و قلیل فانی را اختیار کرده اند هذا من عطاء الله فسبحان الله

مجلس هفتم

اموال

اموال مردم را قرعی بر او مسلط شود که از زبانش زهر و بو بریزد و پوست ۳۶
سرش افتاده دویم از انها شارب الخمر است قال الصادق علیه السلام
اقسم ربی جل جلاله لا یشرب عبد لخمر الا سقیته یوم القیامة مثل ما
شرب من الحمیم معذبا بعد او مغفورا له و انها بازو کبود و ازرق چشمان و آب
از دهن و دهان کند بد میاید که هدرو نیاید و رسوا شود مثل
دعبل خزاعی سیم زناکارانند امیر المؤمنین علیه السلام فرموده در قیامت
بادی وزد بوی بدی از آن که مردم را نفس بگیرد گویند خدایا این بو از چیست
فیقول هاتف ... هذه الریح التی قد اذتکم هذه ریح فروج
الزناة خرجوا من الدنیا ولم یتوبوا فالعنوهم لعنهم الله لا یبقی فی الموقف احد
الا یقول اللهم العن الزناة چهارم ربا خوارانند که بر زانو شوند لا
یقوموا الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس اند و ملک که با رو شکم
چسبیده اند میگویند که ایشان ربا خوارانند پنجم ربا کننده کانند ابو بصیر
گفت شنیدم از حضرت باقر علیه السلام که فرمود می آورند بنده را که نماز
بسیار کرده عرض میکند خداوندا جهت خوشنودی تو نماز کرده گوید خبر آنست
بود که مردم ترا عابد خوانند وکذا یقول قائلک الکفار و لک انفقت مالی
یقول اذهبوا به الی النار ششم کسیکه ادای حقوق مردم نکند با مکان
فقها گویند اول وقت نماز نتواند کند و بسیار مغلول میاید حق تعالی
او را پانصد سال بروی دو پایش نگهدارد و خون از پایش جاری شود
چهل روز او را توبیخ کنند و دو ملک معرفی کنند و بجهنم برند هفتم
من لم یشکر المخلوق فیؤمر بالنار یقول ابی الی النار وقد قرأت القرآن

یقول اذا انعمت علیک فلم تشکر نعمتی یقول ربی انعمت علی بکذا وشکرت
لک بکذا انعمت ها شمارد و عبادت ها خود را بشمارد و یقول سبحانه عبدی
صدقت الا انک لم تشکر من اجریت علیک نعمتی علی یدیه والی حلفت ان لا
اقبل شکر عبد لنعمة انعمتها علیه حتی یشکر سائقها من خلقی الیه یعنی الواسطه
هشتم و نهم دو نفرند که آتش او ورند که می خورند الذین یاکلون اموال الیتامی
ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا و دهم کسیکه ما
برادر دینی را بطعام خورد همثال اهل دوزخ نیز می باشند کور افتان و خزان
کوبند اینها کتمان شهادت کردند و دنیا را بر آخرت ترجیح دادند و چند دیگر هستند
که گوشت بر صورت ندارند کور هم هستند و مال ... اینها آنهایی هستند
که فوت شده و زنا داشتند و از مردم سؤال ... امام علیه السلام مرقوم
دستم را تا مرفق در دهان اژدها ... بهتر است از اینکه احتیاج
دراز کنم قال السجاد علیه السلام لا تزهدن فی الناس ... علی الاخرة
مقبلون علی الناس سؤال خوب نیست الا از ... یا ...
است از مخلوق اما از خالق فرموده ای ... در دو مقام
یکی آنکه دیه از او بخواهد و دیگر قصاص چون پای جان در میان است
این بود که امام از عرب پرسید وجه سؤالش را فرحمه الله النصرة قال
انی قتلت ابن عمی و قد طولبت بالدیة و تمام دیه را ... عتبة بن ابی
سفیان و ابن زبیر چون کلام با ایشان و سلطان عرب که سه شعر گفت
چهار هزار اشرفی دارد بشنو که اند سه چهار ضربت خورد در حیوة و ممات
مجلس هشتم چند نفرند که دستها بگردن شل می باشند یکی آنکسکه
از او چیزی بخواهند و او را میسر باشد و ندهد شیر را بچه می ماند الخ

مجلس هشتم

و چرا باید

وحکایت آن سه تن در باغ سائل از او سؤال کرد [illegible] امیر ۳۸
المؤمنین علیه السلام در جنگ شمشیر خواستند داد [illegible] از
مسجد عمار بیرون آمد کل بود قدم بر قدم امیر آمد که هر کس چنان کرد یکی
از مسجد [illegible] بود در مقام عمل باید شیعه چنین قدم بردارد حذو
النعل بالنعل جمعی در خانه حضرت رضا رفتند شیعیت و زاذن طلبیدند
که ما شیعه‌ایم بدیدن امام علیه السلام آمده‌ایم اذن نداد آخر گفتند
مخالفان میآیند و ما محتاجیم اذن داد فرمود شیعه هستید شما اکثر گفتند بودند
اذن نداد دو [illegible] اگر محسن باشند و عادل وارد شوند
والا عمل برنا [illegible] خذوه فغلوه من الخذ ولین یوم القیمة
ذوالوجهین واللسانین [illegible] زبانی از پشت سر درآمده آتش از دهن
شعله میکشد [illegible] این آن کسی است
که پیش رو قسمی [illegible] و زبانش یکی نبوده او را بجهنم
برند و جایش در طبقه هفتم است ان المنافقین فی الدرک الاسفل من
النار منها الذی لا یجتنب عن الحرام حضرت امام محمد باقر علیه السلام
فرمود جمعی محشور میشوند پیش روی ایشان نور سفید است فیقال کن
هباء منثورا فرمود ای ابا حمزه دانی چرا آن نور هباء منثورا شود انها
صائم قائم بودند اما هرگاه بمال حرام میرسیدند اجتناب نمیکردند و
ظیفه حاکم میگرفتند حواله گمرک و قصاب و خباز قلیان او را میکشیدند
و بمهمانی او میرفتند نکوئی حسنین از معویه قبول جوایز میکردند اول آنکه
مال خود را میگرفتند و حقیقة معزول بود مستحق نبود سید الشهدا علیه
السلام در راه کوفه در خانه یزید را اگر فتند که من امام و مستحق دوم تقیه

میکردند

بکنند نه بعضی از شیعیان را اذن داده اند که لك المهنا و الوزر علیه حیث
شدة احتیاج ایشان بود و اذن در تصرف مال خودشان بود و الا علم ان
ذلك مع القطع بشدة امر الاولی و هی الدخول علیهم فموضع موضع فی
التزعج و فیه تشدیدات و تغلیظات خیر الامراء الذین یاتون العلماء و
شر العلماء الذین یاتون الامراء الفقهاء امناء الرسل علی عباد الله ما لم
یخالطوا السلطان فاذا فعلوا ذلك فخانوا الرسل و احذروهم سئل ابو
بصیر عن الباقر علیه السلام عن اعمالهم قال علیه السلام لا و لا مدة قلم
ان احدهم لا یصیب من دنیاهم شیئا حتی [illegible] مثله لا بل
حتی من لحمه و لا بد لصاحب [illegible] و محمد ابن مسلم گفت
نزد امام محمد باقر علیه السلام [illegible]
قال علیه السلام [illegible]
زوند قال علیه السلام انه [illegible]
علیه السلام و مما اصاب الرجل منا [illegible] البناء
فیبنیه و النهر یکریه و المسناة یصلحها فما تقول فیه قال علیه السلام
ما احب ان عقدت لهم عقدة او وکیت لهم وکاء و ان لی ما بین لابتیها
لا و لا مدة بقلم ان اعوان الظلمة یوم القیامة فی سرادق من النار حتی یحکم الله بین
العباد من احب بقاءهم فقد احب ان یعصی الله و من احب ان یعصی الله
فقد بارز الله ان الله حمد نفسه علی هلاک الظالمین فقوله تعالی احشروا
الذین ظلموا و ازواجهم فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب
العالمین و نهی نفسه بعد اتمام خلقة الانسان و لا ترکنوا الی الذین
ظلموا آنکه دوست بدارد که دست در کیسه کند او را عطا کند اگر مردم دور

شان جمع نشوند کجا میتوانند ظلم کنند کما قال لکاتب بنی امیة الذی ۴۰
اراد التوبة جمعی که بودند نزد فرعون و هم مصلحند و زغرق خواسته بود
ملحق شوند ملکی بصورت دواب شان را بو کردانید همه غرق شدند لان
اسقط من خالق فانقطع قطعة قطعة احب الی من ان اتولی لهم عملا
او اطأ بساطهم الا لقضاء حاجة مؤمن علی بن یقطین ترس فلاله از ضعف
نفس و حب دنیا است و قال علیه السلام ما من جبابرة الا و معه مؤمن
یدفع الله به عن المؤمنین و هو اقل المؤمنین حظا فی الآخرة لصحبة
الجبار علاوه بر مدایح شان کردن با لبس فیهم و تصدیق کذب شان کرده
و من کثر سواد قوم فهو منهم کما قال علیه السلام للحداد انت کثرت
السواد علیهم و این ها اظهار شود ... بر میکرد لانه یرضیه بسخط
الله بوده ... که خواجه که بدل اهل معصیت
حکام ظلمت شبیها ... خواه بود که بر اهل الداخل علی
السلطان یعصی الله اما بفعله او سکوته او قوله او باعتقاد اما فعل
منازل شان مغصوب است و سایر حینئذ استظلال بجدار است سلامش
جایز نیست چه بگویم ظلمت بل من تواضع لغنی لاجل غناه ذهب ثلث دینه
فکیف التواضع لظالم و الجلوس علی فرشهم و اما السکوت فهو بری عنهم
او فی الذهب و الفضة و الملبوس الحریر و یسمع کلامهم من فحش و کذب
و السکوت غیر جایز من باب النهی عن المنکر واجب و من علم فسادا فی
موضع و علم انه لا یقدر علی ازالته فلا یجوز له ان یحضر لیجری بین یدیه
و هو یشاهده و یسکت اما القول یا دعا شر میکند یا مدحش میکند
یا تصدیق یا اظهار اشتیاقش میکند چون بگویند شر که عمر تو دراز

خوش شود کرد دهانش از خنده باز این سخن بر شنفت سالکی نکر
هر دو دندان سکشان تیز تر **قال** علیه السلام من اکرم ظالما فقد
اعان علی هدم الاسلام دعائه غیر جایز الا بقول وفقک الله للخیرات
کما ان النبی صلی الله علیه و آله یدعو الکفار بقوله اللهم اهد قومی انهم لا
یعلمون **الحالة الثانیة** ان یدخل السلطان علیه رد الجواب السلام
لازم واما القیام والاکرام فلا یحرم مقابلة لاکرامهم العلماء فمراعات
حشمة ارباب الولایات بین الرعایا منهم کما امر الله ابراهیم و او را نصیحت
کند و از معاصی برهاند و لابو بکر محمد بن سلیمان ... بن سلم
نشست گفت با وجود که غیر حصیر ... ندارم ...
قال لانه قال النبی صلی الله علیه و آله ان العالم ... بعلمه ...
به کاتب چهل هزار درهم آورده بود ...
حلال اجمال برات وظیفه هزار دراج کو ...
حاجت ندارم گفت بفقرا بده گفت هر که ... بل نکرد
او چیزی من حاصل شود **الحالة الثالثة** ان یعزل عنهم فلا یراهم ولا یرونه
و هو السلامة نه از حالت شان پرسد و نه از وی خوش کند ای اینها
میکنند **قال** حاتم الاصم ما فات فمضی و ما سیاتیک فاین قم فاغتنم
الفرصة بین العدمین اما فی الیوم فکل الناس سواء اما فی الغد فانهم
لا یجدون لذة ما دام الطعام فی الخوان ولا بعد قراره فی المعدة فاللذة
ساعة کونه فی الفم فلذتهم ساعة و بیننا و بین الملوک یوم و اما امس فلا
یجدون لذته و انی و ایاهم فی غد علی وجل و انما هو الیوم و ما عسی ان نکون

فی الیوم در خوردن و پوشیدن با ایشان یکی هستیم اما قبول اموال ایشان
و ما هم نظر میکنیم بر ایشان حساب و بر ما هیچ عتب نمیشود و شدن با کفار یهود و
نصاری و فساق کسبه این تشدیدات بلکه مخصوص ظالم است لان المعصیة
منقسم الی لازمة و متعدیة فالفسق والکفر لا یتعدی و حسابه علی الله
واما معصیة الغلاة بالظلم فهو متعدی وانما یغلظ امرهم لذلک و نقل
عموم الظلم والتعدی یزداد من الله مقتا فیجب الاجتناب و الاحتراز قال
یقال للشرطی دع سوطک و ادخل النار ان الله لعن علماء بنی اسرائیل اذ
خالطوا الظالمین و ساکنوهم بیتی کمت کناه اخبار حیث قال علیه
السلام انهم لیغضبوا لغضبی لا انهم علی بناء مسجد ابلهان نظم
مسجد میکنند در بنای ادل خانه بگیرند کرکوه علماء سابق
رفتند تو مثل هارون هشام بن عبد الملک بمکه امد طاوس یمانی
را طلبید نعلین کنار و ... نشست قال السلام علیک یا هشام
فغضب و هم بقتله ... و دستم بنوسک و ی اذن نشسته
کفت فرش حرام و دست بوسیدن جایز نیست غیر از زن بشهوت و فرزند
برحمت و امام و همه مردم راضی بامارت نیستند و اسم خاصه علی است
فکرهت ان اکذب ما تر ابکنیه نخواندم تعم پیغمبران را باسم خوانده داود
و عیسی و موسی را اعدا را بکنیه خواند تبت یدا ابی لهب اما انشم قال
علی علیه السلام اذا اردت ان تنظر الی رجل من اهل النار فانظر الی رجل
جالس و حوله قوم قیام قال عطی قال سمعت علیا یقول ان فی جهنم حیات
کالقلال و العقارب کالبغال بلاع کل امیر لا یعدل قال اجلاد علی
قلة الطمع الینا فسمع صوت رعد فخاف قال هذا صوت رحمة فلیعف

بشنود

بسوی عذاب. قال ما لنا نکره الموت قال لانکم اخربتم الآخرة وعمرتم الدنیا
والا فالمحسن یقدم علی الله کالغائب یقدم من سفره علی اهله والمسیئ کا
کالآبق یقدم علی مولاه وقال لیت شعری ما لی عند الله قال اعرض نفسک
علی کتاب الله ثم ان الابرار لفی نعیم وان الفجار لفی جحیم فاین رحمة الله قال ان
رحمة الله قریب من المحسنین قال رجل من الجلساء بئس ما تکلمت به قال
[illegible] بذکر ما علم الله گفت چند ماهیت گفت مصاحبش را گفت
که مستوانند گفت الکه ما ئب بشناست گفت تلقینم کن گفت اللهم و نقر
وان لم یکن قابلا فاهلکه حتی تخفف عذابه اضطجع واجعل المیت عند
راسک فانظر ما یجب ان یکون تلک الساعة [illegible]
واخو بخود را خراب مکن پس برخواست [illegible] من قتل نفسا بغیر [illegible]
قیامت وروی او [illegible]
وبدن دیگر دست قاتل را گرفته [illegible]
پس حربه از آتش برای او مزنند واو را میکند [illegible]
میماند از وحتی کنجشکی فریاد دارد که چرا مرا کشتی [illegible] که با کفن خونین
زنان الخ مجلس نهم اذا وقعت الواقعة لیس لوقعتها کاذبة خافضة
رافعة بسیاری بلند مرتبه و بسیاری پست مرتبه شوند بسیاری با علی
علیین و بسیاری بدرک اسفل وسجین روند از روز بسیاری عزیزانند و
بسیاری ذلیلان سیران و گرسنگان ایمن و خائفانند و مسرور و محزون
از جمله کسانیکه بعزت موقف باشند علما بند دوم فقرا که با لباسهای سبز
یمرون علی الانبیاء فیقولون هؤلاء من الملائکة و یمرون علی الملائکة
فیقولون هؤلاء من الانبیاء فیقولون نحن لا ملائکة ولا انبیاء

مجلس نهم

بل

بل نحن فقراء امة محمد صلی الله علیه و آله فیقولون بم نلتم هذه الکرامة
فیقولون لم نصم الدهر و لم نقم اللیل پس خدا مثل کسیکه عذر خواهی میکنند
وکوید صدق عبادی وجلالی ما افقرتکم فی الدنیا من هوان بکم علی بلکه جهان
فقیر کردم که امروز ببینید شما چه خواهم کرد برخیزید و هر که در دار دنیا
احسانی بشما کرده دست او را گرفته داخل بهشت کردانید یکی از فقرا عرض می
کند پروردگارا اهل دنیا در دنیا زنان نیکو و صاحب جمال بعقد خود
در آوردند لباس فاخر پوشیدند و طعام لذیذ خوردند و مسکن و مرکب
خوب داشتند و کاسه بهم بر داشتند فاعطنی مثل ما اعطیتهم فیقول
لک و لکل عبد منکم مثل ما اعطیت اهل الدنیا منذ کانت الدنیا الی ان
انقضت الدنیا سبعون ضعفا از جابر ... انها در حشر مردم ظاهر
ملبس و کسی است که در دنیا ... مومن کند کما عن الصادق
علیه السلام فی حدیث طویل ... بیرون میآیند و شخص نورانی
هم با ایشان از قبر بیرون آمده ... همراه میرود و هر هولیکه برسد
و بر سد آن صورت تسلی اش میدهد که لا تفزع و لا تحزن و ابشر بالسرور
والکرامة من الله تا آنکه پیش عرش میایستد با و میکوید خدا ترا رحمت
کند خوش رفیقی بودی که از قبر بیرون آمدی و پیوسته ما را بشارت
دادی تا بسرور و کرامت نعم رسیدیم من انت فیقول انا السرور الذی
ادخلته علی اخیک المؤمن خلقنی الله منه لا بشرک در قبر چون نکیرین
بیایند میکوید مترس جواب خواهی گفت در نشر میکوید لا خوف علیک
در نزد میزان میکوید تشویش مکن حسنات زیاده است نزد کوثر کوید
سیراب میشوی چون بصراط روند کوید مثل برق خواهی گذشت همه جا

با او بحث عنهما القاری ان لم یکن مصلیا فالقوله رب تال القرآن و ٤٥
القرآن یلعنه بصورت خوش میاید و ندا او اهل محشر الجود جستجوی می
کنند نزد عرش اید و گوید یا ربنا القرآن فلان بن فلان قد اظمات هو
اجره واسهرت لیلته فارضه کما رضانی فیجتمعون القراء فیقال لهم اقرأوا وارتقوا
فاذا قرأ آیة صعد درجة و تاج بر سر والدین قاری میگذارند که نورش
مسافت ده سال راه روشن کند و حله بر والدینش پوشند که کوچکترین
تاران صد هزار مرتبه بهتر از دنیا و ما فیها است نامه قاری را بدست
راستش میدهند میگویند ما عملی نداشتیم که مستحق اینها شویم یقال هذا
الکل بتعلیمکما ولدکما القرآن و نامه دیگر بدست چپش میدهند که نوشته است
قد جعلتک من افاضل ملوک الجنان و من رفقاء محمد سید الانبیاء
الجنان و علی سید الاوصیاء والائمة [illegible]
کردم از موضعها و بیماری و حزن و غم و ترا [illegible]
وارقه و منها محتاج برای دو نفر در قیامت [illegible]
میکنند که آفتاب بر سر نتابد یکی کسیکه تشییع جنازه مؤمنی کند دیگر آنکه
مسجدها زود تر بمسجد برود و منها المتحابون فی الله منادی ندا کند بنوعیکه
همه مردم بشنوند که این جیران الله فی داره کو و چه بر خیزند و ملک بسیار ایشانرا
استقبال میکنند فیسئلونهم ما کان عملکم فی دار الدنیا فصرتم به الیوم
جیران الله فی داره گویند کنند کار میکردیم برای خدا با یکدیگر دوستی
کردیم و بدیدن یکدیگر میرفتیم جهت تقرب بخدا و برای خوردن غذا و
مداخل از روز حساب کنیم و بذل مال میکردیم لله حالا دوستی میکنند
بطمع تقرب شوند ندای میکنند نعم فرها بدو است کنند ای اهل محشر راه
دهید

دهند که اینها بمنازل خود روند حضرت باقر علیه السلام فرمود مردم
در حساب و خوفند اینها از همه فارغ اند منهم الصابرون خدا اجر سه
طایفه را معین نکرده بکرم خود حواله کرده یکی خارج من حریم من بیته
مهاجرا الی الله ورسوله فمن یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله
دوم صائم الصوم سیم صابران قوله تعالی انما یوفی الصابرون اجرهم
بغیر حساب و اشتی کنکه را عفو کند شئی حسنین وتقدم ابشار بما شئی
منادی ندا کند در روز قیامت این اهل الصبر جمعی اینند که ملائکه استقبال
کنند پرسند صبر شما چه بود گویند صبر کردیم بر طاعت و نفس خود را به
مشقت انداختیم در عبادت وطاعت [illegible] نفس را از معصیت تا
للهو انا الیه راجعون [illegible] فرمان [illegible] شد شراب نخوردیم ممکن
بود و با نکردیم [illegible] نزد مصیبت انا لله وانا
الیه راجعون میگفتیم [illegible] بندند کانهم خلوا سبیلهم
بدخلوا الجنة بغیر حساب [illegible] از باب صبر وا یک مصراع دارد
کوچک [illegible] کسانیکه از آن در داخل میشوند بیشتر صابرین از
متقلعین ابوبه [illegible] حقیق است لقد صبرت صبرا عجبت منه
ملائکة السموات واضد قوابك من كل الجهات اه سوره ١١٤ الحاقة آیه ١٧
ویحمل عرش ربك فوقهم یومئذ ثمانیة بعد از حشر خلایق عرش را حجه
آورند روز صف سلام است و جمعی از ملائکه یمین و یسار عرش می
ایستند یوم عرض است چنانچه قاعده است سلاطین وقت عسکر لذ کردن
وخلعت دادن روی تخت خود می نشستند و تخت هر کدام موافق بزرگی
وجلال شأن است تخت دو تخت یاد در قرآن عظیم شریکی تخت بلقیس را

واوتیت من کل شیء ولها عرش عظیم نزد سلیمان انقدر تعریف تخت
بلقیس را کردند سلیمان بان جلال میل کرد امر نمود که او را حاضر کنند
[illegible] شد اما نرسیده بود و با وجودیکه همیشه نزد سلیمان بود و
تخت او را که اجنه و شیاطین ساخته بودند دیده بود آن تخت را تعریف
کرد سلیمان گفت چنین تختی موافق سلطنت من است قال عفریت
من الجن ویکیعرش را [illegible] رب العرش العظیم مؤمنون قل من رب
السبع السموات ورب العرش العظیم تعالی اکبر پادشاه پادشاهان
است آن روز بعضی را خلعت میدهد و بعضی را بزندان میبرد و برخی
را بمهمان خواند هشت صف ملائکه عرش [illegible]
دارند لا یعلم عددهم الا الله حالا [illegible] در قیامت هشت ملک حمله
صورة الثور والاسد والنسر والانسان [illegible]
دارد انچه در بالا است قبلهم علی [illegible]
خمس مائة عام لکل واحد منهم وجوه واجنحة [illegible]
سبعین عاما یقولون سبحانک اللهم لک الحمد علی عفوک بعد قدرتک
وعلی حلمک بعد علمک لکل واحد ثمان اعین کل عین طباق الدنیا
قبل اربعة من الاولین نوح وابراهیم وموسی وعیسی واربعة من
الاخرین محمد وعلی وحسن وحسین ان الله اذا غضب یعرفه الحملة لانهم یجدون
الثقل علی کواهلهم فیسبحون واذا ذهب الغضب خف خلق من الزمرد و
قوائمه من الیاقوت له سبعون الف ساق کل ساق کما سلالة السماء
والارض له الف لسان تخت سلاطین دو سه [illegible] سنگ قیمتی دارد
یکی سبعون الف لون من النور لا یستطیع النظر الیه بروایت تفسیر

عسکری سبعصد و شصت هزار رکن دارد المسافر بینهما خفقان
الطیر عشرة الاف عام خروس قایئیل باسی و شش هزار بال که بین هر بال
پانصد سال راه است بیست هزار سال پرید فقال الله تعالی لو طرت
الی نفخ الصور لم تبلغ ساق عرش و دو منبر هم دو طرفش کذارند برای [illegible]
و زینتش در هند مثل قرطین عروسی چنانچه در دنیا هم بعرش میبرند
قال صلی الله علیه و اله اذا کان یوم القیمة لا یبقی ظل و لا ملجا الا
ظل الله و لا یستظل بظله الا السبعة سلطان عادل فی رعیته و ثانیهم
سلیمان چه [illegible] مین حکومت کردند اما بر ایشان
سلیمان [illegible] حکم داشت حتی بادوا افتخر صلی الله علیه و اله انی
ولدت فی زمن السلطان العادل انوشروان عدل ساعة خیر من عبادة
سبعین سنة [illegible] ربه جوانیکه ایام عمر و راست
آلوده معصیت نشد [illegible] و ثالثهم یحیی میکفت ما للعب
خلقنا. [illegible] بین ذلک را بحور
و رجال یکون فی السوق و قلبه فی المسجد رجال لا تلهیهم تجارة و لا
بیع عن ذکر الله انتظار اوقات صلوات میکشد و رجلان تحابا فی
الله و رجل ذکر الله فی خلوانه فاجری دمع مقلتیه معنی ذکر نه آنست که زبان
حرکت کند و دل خبر نداشته باشد بلکه آن است که نزد معاصی خدا را
یاد کند و حاضر بداند و ترک کند جوانی بفسوق مشهور بود مرد در مزبله
اش انداختند مالک دینار او را در خواب کفتند بردار نماز کن و در مقبرة
نیکان دفن کن چرا که دم رفتن با عمال خود نکریست و کریست کفت یا من
له الدنیا و الاخرة ارحم لمن لیس له الدنیا و الاخرة او را امرزیدم

[illegible]

ومنهم الذی تصدق من بیت المال [illegible]

محصنة ذات مال وجمال فقال انی اخاف الله [illegible]

از خوف وقوع در زنا [illegible]

که علاوه بر [illegible] زنان [illegible]

نتوانست [illegible] قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] یوسف

لو کنت [illegible] بود [illegible] بود [illegible]

جهة عضو [illegible] بهلول گفت [illegible]

بدین جهة عضو [illegible] بود

بهلول دیوانه بود چون هارون [illegible]

[illegible] زنان [illegible]

[illegible] استشهاد

[illegible]

سال [illegible] زنان [illegible]

استشهاد ساختند [illegible] استشهاد

ساخت [illegible] ساختند

موضع است که نکاح [illegible] طفل [illegible]

با خنثی نکاح کرد بعد از بلوغ فسخ کند [illegible]

دخول و بعد از دخول [illegible]

[illegible] اند [illegible]

[illegible] بوقت

صبح قیامت که [illegible]

صبح

بجمعی که درآیند شاهدان دو عالم نظر بسوی تو دارم غلام روی تو باشم
حدیث روضه نگویم گل بهشت نبویم جمال حور نجویم دوان بسوی تو باشم
می بهشت ننوشم ز دست ساقی رضوان مرا بباده چه حاجت که مست روی
تو باشم دران زمان که بمیرم در آرزوی تو باشم بدان امید دهم جان
که خاک کوی تو باشم بعد از انکه نکاح کرده باشد **چهارم** نکاح کند
بادعای انکه از طایفه اوست و بعد خلاف ظاهر شود مختار در فسخ است
پنجم جد هریك از زن و شوهر یکی از ایشان را شهد هد نکاح فاسد
است چه اگر وضع [illegible] باشد عم زن خود میشود اگر دختر باشد عمه یا خاله
میشود **ششم** [illegible] از زن که دخول کرد نکاح دختر او باطل میشود **هفتم**
مرد پیش از عقد دیوانه یا خواجه باشد یا عنین که از دخول عاجز باشد
حاکم شرع [illegible] زن اختیار فسخ با زن است
اگر بعد دخول [illegible] **هشتم** هر کدام که جذام یا برص داشته
باشد دیگری فسخ میتواند [illegible] زن لنگ و زمین گیر یا بروز قرن
داشته باشد که مانع دخول باشد مختار است یا رتق داشته باشد
یعنی گوشت رویده که دخول دشوار باشد **یازدهم** هرجین یکی باشد
دوازدهم هریك خنثی داشته باشد دیگری فسخ نکاح میتواند
کرد **سیزدهم** خواستن کنیز با انکه زن ازاد داشته باشد بی رضای
زن ازاد در ینصورت زن ازاد فسخ نکاح خود میتواند کرد **چهاردهم**
غیر ازین هفت طایفه چند نفر دیگر هم هستند که در زیر سایه عرش نند
روز قیامت از انجمله گریه کنند کان حسینند حضرت خدا علیه السلام
فرموده هیچ دیده نزد خدا محبوبتر نیست از دیده که بر حسین بگریند و هیچ

[illegible]

گریه از ترس کسیکه برای آن حضرت بریزد هر که براو گریه میکند نیکی بفاطمه کرده
وحق ما اهل بیت را بجا آورده و دیده او روزیکه دیدها گریان باشد خندان
باشد و خلایق همه در ترس و بیم اند و گریه کنندگان حسین ایمنند و مردم
را بمقام حساب میبرند و ایشان در زیر سایه عرش نشسته اند و ملائکه
تکلیف بهشت میکنند و ایشان ابا میکنند که ما مجالست و صحبت حسین را
ببهشت نمیدهیم باز ملائکه پیغام از زبان زنان و حوریان میاورند و وصف
نعمتهای بهشت میکنند جواب میگویند که خواهم آمدن نزد شما انشاء الله
تعالی حوران و خازنان جواب را شنوند و [illegible] بجایند شوق
ایشان زیاده میشوند فیقولون الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن وهو الفزع
الاکبر و نجانا مما کنا خائفین پس [illegible] و شربها و حملها میاورند [illegible]
شود و حمد میکنند و صلوات میفرستند [illegible] اللهم
اجعلنا منهم کاظم علیه السلام [illegible] چهار نفر
از اولین اند نوح و ابرهیم و موسی و عیسی [illegible] پس با ما
می نشینند در سایه عرش زایران قبور ما و زائر رضا علیه السلام افضلند
ز همه یازدهم منهم التائبون لان التائب من الذنب کمن لا ذنب له روز
قیامت با هفتاد حله و تاج کرامت زیر سایه عرش باشند با پیغمبران و شهیدان
مشغول تعیش و اکل و شرب باشند تا حقتعالی از حساب فارغ شود ببهشت
میفرستد منهم المتحابون فی الله که هم را اعانت کنند محض حب و زبانی
نباشد منهم کسیکه یتیم را از گریه خاموش کند مجلس پانزدهم در بنی اسرائیل
وکل انسان الزمناه طائره فی عنقه و نخرج له یوم القیمة کتابا یلقیه
منشورا اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا الطبرسی کل انسان

مجلس پانزدهم

الزمناه عمله من خير و شر في عنقه كالطوق لا يفارقه حتى اشتق لانه
عن الطوق الذي هو من الحسن والفعل الذي هو من الخير فعيل كتابه
وهذا غلط لا تفريقه و خرج له يوم القيامة كتابا يلقاه وما كتبه الحفظة
عليهم ... الكتاب مسطور اي مكتوب ازانهم ... نامه كرده
ظاهر ... اهل ... شاد و خرم و خنج و سواد بر
هر كس ... است كه اهل ... اند و بعضي مهموم و مغموم و ...
و ملوم ... برا و در افتاده از اهل نار ... ان يكسر سبزش المتقون
وان ذكر ... اي كل انبيا و اوليا و اوصيا و
شهدا و سائر من الله ... كه ... وبني امية و بني العباس
وغاصبين ... جهول ... و ارسله
... كلام ... ازجنت و نار
تا ... عذاب يا ثم ... يوشد
... برگرد ... شود
كه نامه اعمال ابرار ... كلا ان كتاب الابرار لفي عليين اي من عند
سدرة المنتهى كتاب ... عليين ... كه
... يوم تعرف في ... الابصار
حشر ... نامه ... است او خواهند داد يا ايها
الانسان ... فاما من اوتي كتابه بيمينه فسوف يحاسب حسابا يسيرا وينقلب الى اهله
مسرورا ... كه ... است و اما من اوتي كتابه
وراء ظهره فسوف يدعوا ثبورا ويصلى سعيرا ... و ... عتيد
نامه ... از ... است نامه ... است

وی دهند و هرکه از اهل نار بند سنجیر ابریسنه اش برنند از پشت سر
در آیند نامه را از پشت سر بدست چپ دهند نامه پر ظلم و فسق و کفر کین
لایق است انصاف ده ماند چنین حکایت زاهدی زنی داشت پیر و بد
کل کنیزکی داشت چون حور العین ممتوالت بان کنیزک سخن بگو
زن ز غیرت پاس شوهر داشتی با کنیزک خلوتش نگذاشتی روزی در حما
کنیز را گفت برو طشت حمام را فراموش کرده ام بردار زود بیا کنیز خوش
حال شد که حالا خانه خلوت است اتفاقا هر دو تماشق را چنان
شهوت ربود که احتیاط یاد در بستن نبود هر دو با هم در خیزند
از نشاط جان بجان پیوست اندر زمان [illegible] مدکل
از سرشت زود و بطالدر [illegible] آمد در کشود عرض بیخوست
همه کار و نماز ایستاده و کنیزک [illegible] که زن را آشفته
دید مرد را بخشکید شوهر [illegible] دید آلوده
منی خصیه دکر از ذکر با و شهوت میچکید زن [illegible] آلوده پلید
بر سر شوی زد سیلی و گفت ای چنین خصیه خر نماز ب باشد این
این بدن نجس جنب لایق نماز است که با این هیئت پیش وی حق آیی
حالا چنان نامه قذر پر معصیت هم لایق دست راست نیست دردنیا
هم دست راست جهت معالی امور بود خوردن نوشتن عطا کردن و دست
چپ جهت استنجا بود ابتدا بر نجاست آلوده شود انجام نامهای نجس را بوی
دهند که اقرأ کتابك ع فرموده اند قاری شود چنانچه مثنوی عربی نهند
که تلقین کویند قلم دست و کمر صوت ترا بر کردانند خواند همه را است
شود بالعرش ابدا کویلی یا ویلتنا ما لهذا الکتاب لا یغادر صغیرة ولا کبیرة

الا احصیناه عوام میگویند شو خبر امینو بسند همه را مینو بسند حتی نفس
کشیدن کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا چه ز برا هر علی جزای او را
نوشته اند خود حساب کن چنان از همه بجو اطرش باید که گویا قسمت
حال از او سر زنده با وجود این منکر شود که من خبر ندارم ما علمنا منها شیئا
رقیب عتید شهادت دهند با بیست ملک که روز و شب موکلند یا صد
و شصت ملک گوید یا رب هولاء ملائکتک یشهدون لک ایشان دشمن
ما بند روز اول که هنوز ما را خلق نکرده بودی طعن میزدند اتجعل فیها
من یفسد فیها و یسفک الدماء و شهادت ایشان مجروح است حق تعالی فرماید
نبی و امام بر ایشان شهادت میدهند یعنی روز پنجشنبه عمل ما بر ایشان
عرض کرده اند وقل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله والمومنون
الانبیاء و الشهداء علی امم و نبینا شهید علی الانبیاء و علیه شهید للنبی
فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هولاء شهیدا علی الناس
و یکون الرسول علیکم شهیدا مقام اخر و جیء بالنبیین والشهداء
النمل یوم نبعث من کل امة شهیدا باز هم منکر شوند و قسم خورند اینها ظاهر
شان مرا دنیاست یوم یبعثهم الله جمیعا فیحلفون له کما یحلفون لکم
چون قسم دروغ خورند مهر برد هانشان زند الیوم نختم علی افواههم
الخ روز محشر هر زبان پیدا شود هر عضو مجرمی رسوا شود
دست و پا بدهند گواهی را بیان بر فساد او بر پلشتی مستعان دست گوید
من چنین دزدیده ام لب بگوید من چنین بوسیده ام پای گوید من
شد ستم طاسنی فرج گوید من بکردستم زنی چشم گوید کرده ام غمزه
حرام گوش گوید چیده ام سوء الکلام یقال فی المثل عنک یشهد

۱۲ وقع موضع آیه وکذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء ۱۲ م

بر الکمی

بالشهر دوش ای پسر صنوبرده چشمت گواهی میدهند دستهایت را به بند
بسته میدهد هرچه او منکر شود نزدیک ملک شهادت میدهد وکذا اخبره
الوجه یشهد بالجمال او قول بکی انطقه الله نطق میدهد که تکلم کند سوم
انه یفعل فیها کلمة تتضمن الشهادة فیکون المتکلم هو الله وانما اضیف الیها
لانها محله کشجرة موسی یجعل فیها علامة تقوم مقام النطق کما هو و
سمی ذلک شهادة مجازا زبان از دهن بیرون افتاده شود و مهر کرده
شود بعد از شهادت جوارح اول زبان بسخن در اید قالوا لجلودهم والفروج
هم لم شهدتم علینا قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء قیل الجلود
الفروج کنایة قرائة و لیس تشهد الجوارح علی المؤمنین بل انما تشهد علی
من حقت علیه کلمة العذاب یعنی آن بجهت اتمام حجت است [illegible] کند
شهادت دهند از خبر شریف ابن [illegible] نماز
کنید یا اباذر ما من رجل یجعل جبهته فی بقعة من بقاع الارض الا
شهدت له بها یوم القیمة امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
میکرد و اب میپاشید نماز نافله میکرد و میفرمود اشهدی انی لم البس
فیک المال حتی انکه وارد شده در ربیع وکذا پس مستحب است اب پاشیدن و
نماز و هم چنین ازمنه یعنی ایام و شهور و سنین و ساعات شهادت دهند
کما ان النهار اذا جاء قال یا ابن ادم اعمل فی یومک هذا خیرا اشهد لک
عند ربک انا یوم جدید و علیک شهید فافعل فی خیرا و قل فی خیرا
فانک لن ترانی بعدها ابدا فان من عرف حرمة شهر رجب و شعبان و وصلها
بشهر رمضان شهدت له هذه الشهور حیث ینادی مناد کیف عمل هذا بعد
فیکم ثم یقول للملائکة الموکلین بها ما تقولون فی هذه الشهادة

فيصدقون الشهود فيما قالوا فعند ذلك يأمر بهذا العبد الى الجنة على
خيول البرق چنانچه شنيده و اموزات خود شاهد ميكرد ساعات و شهور
و سنين و انبيا و ملائكه ازمنه و امكنه يشهدون لك او عليك و عن
الشهود الحجر الاسود يجيئ وله عينان ولسان ناطق يشهد لمن وافاه
نعم لا يحضر الشهداء بما ذكرنا بل يشهد كل ما قالوا البلك ايضا منه بعضهم يشهد
على سبيل الشكر و بعضهم على سبيل الشكوى كما ورد ثلثة يشكون الى
الله العالم والمسجد والقران يجيئ في صورة ادمي على كل
طائفة يقولون هذا منا فيخر تحت العرش ساجدا فيقول فلان لم يقرأني
ولم يعلمني و فلان كذا و كذا فيقول ثم لا ثنين عليك اليوم احسن الثواب
ولا عاقبن عليك اليوم اليم العقاب از ابي جعفر بود ائمه ابن عمه
قبل تلاوت قران ميداشتند رسول صلى الله عليه و اله بسوره
هاى كوچك ... ميكرد ... بگوش ميكرد اشتلم فرزند
ميكفتند محمد ... ... سجاد عليه السلام
هر صبح ميخواند سقايان كوش ميدادند امير المؤمنين عليه السلام با
بركاب ختم ميكرد امام حسين عليه السلام شب عاشورا ميخواند
لشكر را كفت ميخواندند راوى كويد مثل صداى زنبور عسل شنيدم
از عسكر امام حسين ع روز عاشورا ميخواندند بعد از قطع سر بر ميخواند
ام حسبت ان اصحاب الكهف والرقيم مجلس شانزدهم والوزن يومئذ
الحق وشاهد ومشهود واليوم الموعود من الشهود
الزمان والمكان والملائكة والحجر الاسود والقران والمسجد ثلثة
يشكون الى الله و قتيكه پادشاه عادل ببينند تظلم ميكنند ولقد علمتم

الثناة الاخرى فلولا تذكرون ومن الشهود الامام والنبي وجنابت على
هؤلاء شهيدا ومن الشهود الجوارح اليوم نختم على افواههم ومن الشهود
هو الله تعالى كوا من هم ذرات كاينات بود كرنباشد ازمين را
كوش وشمه برند بيقين كواهي دهد والحجر الاسود من الشهداء
اشفار هم بالصين بالبكاء من الذين يشكون الى الله كفيفلين
قاتله والديك من ذابحه ومن الشهود شهر شعبان ورمضان
بره وجرخ رادران ره كشي والشهداء من الشاكرين ومن الشاكرين ناظر
رعيت او پادشاه كلكم راع ومسئول عن رعيته الزوجة من زوجها
شاكرد ومرد وروحوان از صاحب هم ... والجيران من الجيران
والجار من جاره والاعضاء ... جيش جنتهم ... خواود
الحجر الاسود كما قال على عليه السلام ... برحل
الانبياء والشيطان يركب عليها ... الى ...
خزينه داران وماه رمضان به ... والموت
في صورة كبش املح والدنيا في صورة شعرها شوها يقول ابن ابن اكرو
قد مثلت لعيسى ومحمد صلى الله عليه وآله وعلى والحسن عليه السلام
تم مفلس كيست كه در محشر دو شر اسيكر نديكي كويد مال خورده
ديكرى كويد عرضم رابرده يكي كويد مرا زده يكي كويد غيبتم كرده ديكرى كويد
تهمتم زده حسنات او را عوض ماكنند اكر كفايت نكند كناهان خود را
براو باز كنند وليحملن اوزارا كاملة يوم القيمة واتقوا لا مع القائم
جنانچه در دنيا مفلس را تحقير كنند اصناف جور برانكيز مجلس
هفدهمين انا اعطيناك الكوثر فصل لربك وانحر ان شانئك

هو الابتر در تفسیر کوثر خلاف است الذین امنوا و عملوا الصالحات لهم
جنات تجری من تحتها الانهار بعدد ائمه و باسم انها انهار است نهر
الجعفریه یشرب منه الجعفریون نهر سلسبیل و زنجبیل جهر فاطمه ع
عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا تسنیم خاصه امیر است در هوا
مثل تیر میرود انهار و نبارا میشکافند در بهشت روی زمین است نهر
تسنیم مثل نور چشم هرجا بخواهی میرود نهر مشترك است میان امیر و حسنین
ان فی الجنة نهرا من لبن لعلی و حسین و حسن نهر من ماء غیر آسن
و رحیق مختوم بعدد از [illegible] مثل میدهد سید الشهداء علیه
السلام در کربلا از آن [illegible] نهر حیوان در بهشت است نهر [illegible] هم
هست که آب و شراب و شیر و [illegible] ملون جاریست جناب
صادق ع به عبدالله بن سنان [illegible] نهر الخمر جزاك الله خیرا الطرائف
دختران نهر شراب [illegible] و ظرفنان و ساقی فاطمه
پیغمبر است فرمود [illegible] ابن ملجم و ابوبکر و فرعون
عمر و عثمان و رئیس خوارج کمیل جلی علم بخم از پیر عم علی است
سقایت آن حوض را با و واگذارد م یك نهر آب در فرات میریزد یك شراب
روزی چند نفر از آب کوثر خوردند ام ایمن و ام شریك زنی بود بعد
از هجرت پیغمبر بمدینه آمده در راه یهود ملعی شور دادا آب را پنهان کرد
گفت برادر بجواز محمد صلی الله علیه و آله تا تر آب دهم جامی آبی بدستش
دادند خورد و یهودی مسلمان شد خودرا هبه پیغمبر کرد وامرأة مؤمنة
ان وهبت نفسها للنبی واراد النبی ان یستنکحها خالصة له من دون
المؤمنین اما از مردان ظهیر بن حسان اسدی اول الشهداء حضرت فرمود

بر

جوابا من سخن بمنکوئی گفت تشنه ام آب آورده اندازدن به بخورم و درد آن
امام علیه السلام مردد بکر علی اکبر بود نحن علی الحوض وقاده نذود
ونسعد وراده ومن سرنا نال سنا السرور ومن ساءنا ساء میلاده
وما فاز من فاز الا بنا وما خاب من حبنا زاده ومن کان من حقنا
غاصبا فیوم القیمة میعاده عن الحسین ع ونحن ولاة الحوض
نسقی محبنا بکاس رسول الله ما النبی منکر مردم نان و آب میخواهند
این منکر بی هنر هیچ هیچ صبر ندارد که بنا رد هیچ زمین نان میشود
یوم تبدل الارض غیر الارض همه نان دارند این عصر اسیب بکوثر
همه کس بمیدهند با او لاد شرح و [illegible] کوثر [illegible] اند همه او
برایت میکرد کسیکه منکر فضیلتش [illegible] بمیدهند و اطفال [illegible] ابوین
خود را آب میدهند و شیعه [illegible]
امراست در قیامت اسم [illegible]
مرا [illegible] باغان کوثر شفاعت پیغمبر چهار [illegible] سوره محمد
است مثل الجنة التی وعد المتقون و [illegible] چشمه از [illegible] است فیهما
عینان تجریان و دو چشمه خاصه اصحاب یمین است فیهما عینان
نضاختان این چهار چشمه در سوره الرحمن است یسقون من رحیق
مختوم از آن ابرارست و چشمه تسنیم از زیر عرش در هوا جاری است
از آن مقربان است ذکر هر دو چشمه در سوره مطففین است و یک نهر
خاصه علی و حسنین است ان فی الجنة نهرا من لبن و دو چشمه
از علی و اولاد و شیعیان است که سلسبیل و زنجبیل و شراب طهورست
در سوره دهر است چهارده نهر در قرآن مذکور شده العترة بالقاف فقد

انت اسقنی الکوثر یا علی من یقبل من متقبل عهد را صادقا و کاذبا
لا یرد شفاعته ولا یرد حوضی مجمع البحرین ولا یرد نهر رجب ابن
الوهبیون کوثر را عوض ابراهیم داد چنانچه علی ع جابر را آزاد کرد که فاطمه
حور سند شود در عوض حقتعالی بهشت را باو بخشید و چهار صد درم
از زیادتی عطا بفقرا بخشید حقتعالی اختیار جهنم را باو داد قال انا قسیم
الجنة و النار مفتاح ابواب عکس کوثر که همه بهشتیان مخمورند جهنم است
جمله جهنمیان صمد ید و عطشان و عشاق برای اشخاص مخصوص است

مجلس هفدهم چون محاسبه هر گروهی و احوال هر صنفی از انبیا
و اوصیا و شهدا و سایر فقرا از شیعه و محب شنیدی لهذا احوال مجانین
و اطفال [illegible] بشنو بعد تا دانسته باشی که معامله خداوند با ایشان
از روز جزا چیست هر گاه ... که در بعضی اخبار انکه اطفال
مؤمنان و شیعیان با پدران خود در بهشت محشور شوند کما قال الله تبارک
و تعالی والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم وما
التناهم من عملهم من شیء یعنی آنها که ایمان آوردند و از پی ایشان
رفتند ذریه ایشان بسبب ایمان ایشان ملحق ساختیم با ایشان ذریه ایشانرا
و کم نکردیم از ثواب اعمال پدران با این سبب چیز براد راخبار است که
این آیه در باب اطفال نازل شده بعضی گفته اند مراد بالغانند که
عمل ایشان قاصر است از آنکه بدرجه پدران برسند حق تعالی ایشانرا
بدرجه پدران ملحق میکند بسبب ایمان ایشان و پدران و این را
از ابن عباس روایت کرده اند و بعضی گفته اند مراد هر دو است و اول
اظهر و اشهر است و موافق بعضی روایات آن است که اطفال شیعیانرا

بوده

بفاطمه عبد کنند و گفتند بعضی از ایشان تربیت فرزندان شیعه را ابراهیم و
سارا میکنند که تربیت کنند ایشان علیه السلام و قیامت بحال ... بیابان
میدهند و در کتاب فقیه است که حضرت امام جعفر علیه السلام فرمودند که چون
اطفال مؤمنین بمیرند حق تعالی ایشانرا بفلان پیغمبر سپارد که ایشانرا بزرگ کند تا
پدر و مادر ایشان در جنت ... که او را غذا دهند و لابد
حضرت فاطمه علیها السلام ... ایشانرا بخویشان مؤمن ... و
بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام ... اطفال را که طفل
وسایر میدهند ... امام جعفر صادق علیه السلام
فرمودند شب معراج پیغمبر ... همه پیغمبران ... تا تش
آمدند فرمودند که ... پدرم ابراهیم ... اطفال شیعیان ... بجوف
اطفال بهشت ... ابراهیم ... مانند ...
دارد مانند پستانهای گاو ...
میمکند چون پستانی از دهن طفل ...
و در دهان آن طفل میکند ... چون چشمش ...
کرد و احوال علی را از او پرسید پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود او زنده ...
است که ... ام ابراهیم ...
بیملا ... فرمودند ... ابن المال شیعیان ... سؤال کردم
اطفال ...
بابند از آنست ... الاولاد ...
اعانت علی علیه السلام ... قال علیه السلام ...
... و ابن المال ... استغفار میکنند و

کاهی در بهشت زیر آن درخشند و گاهی بر روی تل مشک و عنبر و زعفران چه
باشد این که احوال اولاد مؤمنان بود اما در خصوص اولاد کفار خلاف است
بعضی گفته اند تابع پدرانند در کفر و با ایشان بجهنم میروند تا آتش ملتهب شوند
و این مردود است چه ظلم لازم میآید و بعضی گفته اند انها ببهشت میروند
و بعضی گفته اند حقتعالی بعلم خود با ایشان معامله میفرماید اگر میداند که انها
اگر زنده مانند از اهل شقاوت میبودند بجهنم ایشان را میبرد و اگر میداند
از اهل سعادت میبودند ببهشت میبرد و بعضی گفته اند داخل بهشت
نمیشوند ولیکن خدمتکاران بهشتیانند حضرت باقر علیه السلام فرمود عبد
الله بن سلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید آیا عذاب می
کند حقتعالی خلق را بی حجتی فرمود معاذ الله گفت اولاد مشرکین در
جنتند یا نار فرمود خدا اولی است بانها چون روز قیامت شود حق
تعالی امر میکند آتش را که آنرا فلق مینامند و بدترین آتشهای جهنم است
در عذاب پس بیاید بسوی ایشان از جای خود با زنجیرها و غلها پس خدا فرماید
آن آتش را که بدمد بر روی خلایق و میدمد که از شدت آن آسمانها پاره
پاره شود و نور ستاره ها برود و دریاها خشک شود بلندیها هموار شود و
دیدها تار گردد و زنان حامله وضع حمل میکنند اطفال کفار پیر میشوند از هول
آن روز پس خداوند حجت تمام کند بر ایشان اقول بر اطفال کفار و بر کسیکه
در فترت باشد یعنی در میان دو پیغمبر باشد که از مبعث یک پیغمبر مدتها
گذشته باشد و اهل ضلالت غالب شده باشند و پیغمبر دیگر مبعوث نشده
باشد مانند زمان جاهلیت بسیاری از مردم که حجت بر ایشان تمام نشده
باشد معذور خواهند بود و کسیکه ابله باشد بعثت را نفهمد و هنوز حجت

قائم

قایم نشده باشد که وفا آتش برسد تا ابله کودن که تمیز میان حق و باطل نتواند
کرد و مستضعف و مجنون که هیچ نفهمد و معلم نباشد و کودک مادرزاد
و بوهریک ازین بی طایفه تم حجت تمام کند باین نوع که چون آن آتش
خلق را حاضر کنند ملایکه را نزد این طوایف خمسه بفرستد که حق تعالی فرموده
که شما داخل این آتش بشوید هر که در علم خدا تعالی گذشته که سعادتمند
اگر بماند داخل شود و آتش برو سرد و سالم شود چنانچه بر حضرت خلیل و هر که
در علم او گذشته که شقی است داخل نشود حق تعالی با تش فرماید که او را بربا
کرده او حقیقت کرده بروایت دیگر او میفرماید که ایشان را با آتش برند گویند
هنوز قلم تکلیف بر ما جاری نشده حق تعالی [illegible] من شما را مشافهة امر
کردم فرمان نبردید چگونه اطاعت میکردید اگر پیغمبری میفرستادم غایبانه
دعوت میکرد آنها که آتش برایشان [illegible] سعادتمند
صاحب تاویل آیات باهره از صاحب [illegible] علیه
السلام روایت کرده در تاویل آیهٔ کریمه [illegible] مخلدون
یعنی میکردند بر دور اهل جنت کودکان گوشواره بگوش با همیشه ساده
و مقبول حضرت فرمود پسران اهل دنیا اند که حسناتی ندارند که ثواب بشان
دهند و گناهی نکرده اند که معاقب باشند نائل عذاب است حق تعالی
در یوم الجزا ظاهر خواهد کرد که هر کس با جر خود برسد **اما احوال**
حیوانات حکما را اعتقاد آنست که حشر استقلالی برای جماد و نبات و حیوانات
و همه حشرات انسان بتبعی ندارند چه بعالم خیال نرسیده اند بلکه حشر تبعی دانند
مرغ را که خورده بحشر تو محشور میشود چرا که جزو بدن تو شده مثل اعضا
و جوارح تو نمیتوانی بگوئی چگونه حشر میشوند محشور بالتبع تواند و حشر

سایر حیوانات خود و عوض بستانند چه وارد شده در بعضی احادیث که شاخدار بی شاخ
بلا بسبب مرضی که بایشان رسیده عوض داده میشود بالا تفضلا است و جواب قصاص
کوسفند بی شاخ از شاخدار بخاطر ... داخل است و آیۀ که در قرآن است که واذا الوحوش
حشرت تأویل کرده اند که مراد حشر و ممات که بعضی از حیوانات میباشند در تفسیر
چنین وارد شده است که شتاب نیست بلکه در ظاهر آیات و اخبار است که
محشور میشوند که انتقام بکشند از هر کسیکه برایشان ظلم کرده اند از انسان
یا حیوانی از جنس خود یا دیگری حتی آنکه اگر گوسفند شاخداری شاخ
بر بی شاخی زده حق تعالی برای او انتقام میکشد قوله تعالی فی سورة
التکویر واذا الوحوش حشرت یا اصحابان خود خلطه میکنند و معاوضه
می نمایند در خصوص حقوقی که بایشان بوده یا با قاتلان خود که چرا ما را
بی سبب کشتید یا بغیر نام خدا ذبح کردید یا کشتید حلال بنور پیغمبر صلی الله
علیه و آله برای ایشان بر آنها غالب بوده اند در برکشتن بهمان حال در بلاد بود
و اکثر علما ... حق تعالی حشرشان میکند که
بایشان برساند ... عوض آنها آنکه بایشان رسیده بسبب
بلاها آنکه رسیده باشند یا چیزیکه مستحق بوده اند و قول بعضی که عوض
دائمی است و انقطاع ... و مسئله بعضی که عوض منقطع است و اظلم
میمیرند علامه از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که حق تعالی حشر
میکند جمیع بهائم و دواب و پرنده و چرنده را بعد از استیفای حقوق
میفرماید که خاک شوید و آنوقت میگوید کافر یا لیتنی کنت ترابا و اما ...
... بعضی از علما گویند ... میباشند ... و
حیوانات ... بعد از ان خاک شوند ...

هلاية

خلافی نیست که چند حیوان خاک نمیشوند و بهشت میروند [illegible]
الجنة لا من الجن ولا من الانس یکی سگ اصحاب کهف یوسف [illegible] او بوتنا
[illegible] هر چیز را پیغمبر مس کرده بود هر چیز را پیغمبر مس میکرد آتش در دنیا هم نسوخت
نان تنور و فاطمه [illegible] دستمال انس بن مالک و قوچ اسمعیل و گرگ یوسف و گوساله
ظالم را خورد [illegible] ابن [illegible] خر بلعم و یعفور و دلدل محمد صلی الله علیه و آله
و ناقه صالح و گرگ یوسف و سگ [illegible] فضل [illegible] ان و ناقه صالح [illegible]
ده ماهه از شکم بیرون آمد و نائید بن حبش بکمیل رو [illegible] بوده است کرم [illegible] اصغر
میتوان ختم کرد [illegible] هشت شد عمر از دو خر [illegible] بر عدد از دو
و ما اسم نوح برده ایم و ذکر حبش کرده ایم مجالس [illegible] که به بهشت روند
انها یکه هم درجه [illegible] و همین است که [illegible] نگوید
فلان را بکش شقه کن چشم بکن گوش [illegible] کرید
نفر از ایشان که ایمان اورده نام ان یکی [illegible]
بشیطان [illegible] سلامت الجنه مؤمنان [illegible]
خلاف است که داخل بهشت میشوند یا در اعراف میباشند نزد [illegible] اعتقاد انست که داخل
بهشت میشوند اما درجات انها پست تر است از بنی ادم چه [illegible] وجود ند و بنی
ادم صفوه موجودند علی بن ابراهیم ذکر نموده که از علی پرسیدم از مؤمنین بنی جان
گفت حظیره های بنا واست میانه جنت و نار که فاسقان شیعه و مؤمنان جن
انجا خواهند بود و این مشکل است و ثبوت ان بقول علی نمیشود بلکه هم بعضی
مستحق سخط [illegible] شدند لکن بعضی را شفاعت در یافت مثل صلصائیل و فطرس
و بعضی عذاب دنیا را اختیار کردند مثل هاروت و ماروت با بلاین مجلس شو مفصل
حضرت صادق علیه السلام میفرماید که امید نجات دارم برای جمیع ازین امت

کم حوبمارا

مجلسی رحمه

کی حول ... و البنا شند مکو سر ظالف را سلطان جابر و صاحب بدعت و فاسق کند
بلا اینکه گناه کند و پروا نکند. مجلسی رحمه قوله لا یشفعون الا لمن ارتضی الشفاعة
مأخوذ من الشفع و هو الزوج معناه ان ینضم الی المستشفع له غیره ممن ... بوجه
او رفع تعذیبه و قیل ان الشفاعة اسم لسؤال التجاوز و الصفح عن الجرائم و صاحب
الشفاعة کما یشفع للمذنبین و کذلک یشفع للمطیعین لزیادة درجاتهم من الشفعاء
الجار لجاره فیقول یا رب کان جاری یکف عنی الاذی فیشفع انا احق من کان فی تلک
فیدخله الجنة و ما له من حسنة الی و فی المؤمنین شفاعة یتشفع ثلاثین انسانا
فیقول اهل النار ... فما لنا من شافعین و لا صدیق حمیم و من الشفعاء المرأة
و منهم العلماء ... [illegible] ... و لا یوم ... الشاوات یقول
لو جاء [illegible] فی العوال [illegible] فاجوا من [illegible] فرق الی
الاسلام [illegible] یرید [illegible] بکفر الملائکة
کن [illegible] منهم [illegible] علیه السلام [illegible]
و منهم الائمة [illegible] و اما الشفاعة [illegible]
فی الاحیاء و یقول لملک الموت ارفق به [illegible] ان [illegible]
یشفعون فی البرزخ کما فی قصة دعبل و قد یکون فی القیمة [illegible]
الصراط و المیزان و بعد دخول النار ... الهی ان شیعتنا [illegible]
طینتنا و الشفاعة الکلیة ... ثمانون صنفا بشفاعة [illegible] بشفاعة
الاخرین لان شهادتنا ان الشفاعة اول شفاعة کانت [illegible] الخار
انه شفع لعدوه ابن [illegible] شفع علی علیه السلام لابن ملجم قوله تعالی [illegible]
الا لمن ارتضی و هم شفاعة [illegible] الظالمین من حمیم و لا شفیع یطاع و ... [illegible]
و المنافق و الناصبی تفصیله عند قوله و شفعاء ... [illegible]

و الشفاعة

والشفاعة المقبولة ومن الشفعاء الرقة ان الرحم في الجنة يقول ما فعل صديقي

فلان وهو في الجحيم فقال الله تعالى اخرجوا له صديقه في الجنة فيقول من بقي في

النار والناس شافعين ولا صديق حميم **مجلس بيست ونهم** القران ربك

لنحشرنهم ملكه وان منكم الا واردها كان على ربك حتما مقضيا والصافات

وقفوهم انهم مسئولون بدانكه صراط جسری است كه در محشر بر روی جهنم میكشند و

ومعبر خلق است كه بايد بر روی ان بگذرند به بهشت برود هر كه اهل ان است و

اسفل النار از صراط بجهنم میافتد وطول صراط بقدر عرض جهنم است وهو احدّ من

السيف وادق من الشعر واظلم من الليل از شمشير تيزتر است واز موی باريكتر واز شب تيره‌تر

واعمال اهل صراط گردش میكنند بگوز ... بالای

صراط عقبات طولها ثلثة الاف عام الف عام هبوط والف عام صعود و

... فقال الله ... الآية ...

الا محمد واهل بيته ... ابن

عباس يوم لا يخزي الله النبي لا يعذب الله ... والذين امنوا معه

علي واصحابه والحسن والحسين وحمزة وجعفر نورهم يسعى بين ايديهم وبايمانهم فيضئ زمرة

محمد صلى الله عليه واله مثل البرق الخاطف فيجوز علي عليه السلام في هودج من

الزبرجد الاخضر ومعه فاطمة على نجيب من الياقوت الاحمر حولها سبعون الف حوراء

قال جبرئيل لا ابالي يا محمد بما تجوز على الصراط تجوزان بنور الله وعلي بنورك و

... بنور علي ومن لم يجعل الله له نورا فما له من نور ثم ينادي مناد غضوا ابصاركم

حتى تمر فاطمة بنت محمد الا غضوا ... الا محمد وعلي والحسن والحسين والطاهرين

والا ... فاذا دخلت الجنة ... على الصراط وطرف

... اعلى اسماء الجنة فيها ... المحبون لنا ... ابواب ...

فلا یبقی محب لا ندّ الّا بعد بحق یتعلق بها اکثر من الف فئام والف فئام وقالوا و ۸۴
لم من فئام واحد قال ع الف الف ینجون بها من النار و جمعی از اصحاب فی نوب که محبین
حمزه باشند و برا و کربت باشند نزد صراط جمع باشند و بزاری حال شود و بیان
انها و عبور صراط و دخول جنت فیقولون یا حمزه قد تری ما نحن فیه حمزه برسول
الله عرض کند که دوستان حرا معنی انند فیقول محمد صلی الله علیه و آله لعلی ع اعن
عمک علی اتانیم اولیائه واستنقذهم من النار علی ع نیزه که حمزه با او جنگ میکرد در
دنیا باو مهد هد فیقول یا عم اخی رسول الله ابعد الجحیم عن اولیائک برمحک هذا
کما انذود به عن اولیاء الله فی الدنیا نیزه را بدیو او التش میکذارد و قوت میکند فیحجها
خمس مائة عام [illegible] سالمین و یدخلون الجنة امنین قال ع
احتوا موالینا مع حبکم لا لنا اهل البیت [illegible] وابنه اسامه عن حواقم موالینا
فوالذی بعثنی بالحق نبیا [illegible] انهما یاتیان یوم القیمة علینا الخلق اکثر
من ربیعة ومضر [illegible] صلی الله علیه و آله هؤلاء احتونا بحب
محمد وبحبک [illegible] الصراط سالمین قال ع یا علی اقعد انا وانت
وجبرئیل علی الصراط فلم یجز احد الا من کان معه کتاب منه براة بولایتک کما قال
الله تعالی وقفوهم انهم مسئولون ای عن ولایة علی علیه السلام قال ع اثبتکم قدما
علی الصراط اشدکم لاهل بیتی حبا هر یک نفر که شروع برفتن میکند ملئکه دعا میکنند
اللهم اغفر واصفح وعامل بفضلک والنبی صلی الله علیه و آله اللهم سلم سلم و
الناس یتهافتون کالفراش فی النار فاذا نجی ناج برحمة الله یقول الحمد لله الذی نجانی
منک باحسانه وفضله ان ربنا لغفور شکور فکر باقل قالت فاطمه یا ابت این القاک
یوم الفزع الاکبر قال علیه السلام عند باب الجنة وانا الشفیع لامتی والا عند الحوض
والا علی الصراط اقول رب سلم امتی من النار برصراط المستقیم ابد کسی کو نبیت

ذكرها قال فما يحل من الفزع بفؤادك اذا رايت الصراط ودقته ثم وقع بصرك على
سواد جهنم من تحته ثم قرع سمعك شهيق النار وتغيظها وقد كلفت ان تمشي على
الصراط مع ضعف حالك واضطراب قلبك وتزلزل قدمك وثقل ظهرك من الاوزار
المانعة لك من المشي على بساط الارض فضلا عن حدة الصراط ودقته وترى
الخلايق بين يديك يعثرون فيتقبلهم زبانية النار وسهم وتقلوا وجلهم وهم
يتنافثون كالفراش ويعوون كالكلاب فيقولون يا ليتني كنت نسيا منسيا ليتني
لم الد امي فان كنت مؤمن لذلك والطول مقامك مع الكفار وانكنت مؤمنا
فما اعظم حزنك وفي جهنم كلاليب مثل شوك السعدان ولا يعلم قدر عظمها يخطف
الناس يمينا وشمالا ومن الناس من [illegible] كالبرق [illegible] وكالسحاب
وكالفرس ومنهم من يسعى سعيا ومنهم من يمشي مشيا ومنهم من [illegible] ومنهم من يزحف
زحفا بعضهم [illegible]
مر ووجه اختلاف نورات منهم من [illegible] ومنهم من اصغر
منه ومنهم من نوره كالنقطة يحمله منهم [illegible] بعض نوره على
القدام قدمه فيضيء مرة ويطفأ اخرى فاذا اضاء قدم قدم ومشى واذا اطفاء قام يبكي
بيجرا خود از همه اينها مشكل تر در صراط عبور از آن است كه مفعول را بكردن فاعل سوار
كنند كه از صراط بگذراند او خود نمیتواند برود دیگری را چگونه بر دكاه هست خود ش
برد بگری هی سوار میشود یا سواره و پیاده میرود متفق یکطرف فضیحت یکطرف حرات
دیگر در بین راه بلرزد و بیفتد و با قوم لوط مشهور شود و اهل جنت مشرف شوند که
ببینند مردم چگونه از صراط عبور میکنند که زود میابد که هر که سواره که پیاده
که میافتد که نجات بیابد چون امت عبور کردند ائمه بیایند بگذرند صدا ئی از جهنم آید
یا رسول الله اغثني اغثني انکه بجناب امیر ملتجی شود پس بحسین علیهم السلام

انهم للناس من آنکه در جناب رسول فرماید یا حسین اقرباد فی بورین این شخص
بر تو حق دارد و حنان است که قال الان ترا کشته اند همانند عقاب او را از جهنم برون
اورده معصوم فرمودند اگر دل او را عیشی باشد بقدر حزن دل محبت عمر و رحمه [illegible]
جهنم او را از جهنم برون وانند و بیتی بقدر حزن دل میتوان گفت دوستی صبا شتی شوهر
خواهرش بوده که باعث نجات او از زندان شد اهل نار را الجنه قدح کنند [illegible]
اجل او ان است که محبت عمر داشته باشد یا انکه ان هم محبت او را از جهنم برون [illegible]
در مدح او بیارات   از آنجمله مادر زید را او پیش [illegible]
امیر المؤمنین علیه السلام او را دید [illegible]
الجیش یا قاتل الاوزار [illegible] علی النبی علیه السلام فرمودند خدا
رحمت کند [illegible] اگر در شیعیان ما [illegible] که حق
ما را غصب [illegible]
نکث تا [illegible] علیه السلام فرستاد روز قیامت بر
شفاعت ما خواهد رسید [illegible] جناب امام محمد باقر علیه السلام
آمد پرسید درباره [illegible] جعفر [illegible] از ما است و [illegible] ما است
و از اهل بیت ما است [illegible] الائمة الابرار الذین
اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا [illegible] مادر من از زندی
داده شده که [illegible] فرستاد او را [illegible] که در [illegible]
کرده و زنان بیوه را شوهر [illegible] هشتاد و [illegible]
را مدرک فرستاد **مجلس بیست و دوم** [illegible] قال ان طلب
الهدایة من المؤمن [illegible]
الاولین فی [illegible]

مجلس بیست و دوم

كل يوم مرات بحيث يجب عليه [illegible] الى [illegible] قوله تعالى لا يعلمون
من [illegible] عليه السلام [illegible] ارشدنا اللزوم الطريق المنتهى الى الجنة والمبلغ الى
جنابك ولما عجز من ان نتبع هوانا فطلب [illegible] باذننا فهلكت وعن علي
رضي الله عنه ثبتنا [illegible] ابدا منا حتى [illegible] كذلك
في مستقبل [illegible] الهداية [illegible]
[illegible] فان الهداية في اخرى بعد الهداية الاولى [illegible]
ليس خروجها عن [illegible] صراط الذين انعمت عليهم اي اهدنا صراط الذين
انعمت عليهم [illegible] والعمل [illegible] يكونون
كذا وكذا غير المغضوب عليهم هم اليهود [illegible] لعنه الله وغضب
عليه ولا الضالين هم النصارى [illegible] ضلوا من قبل واضلوا كثيرا واعلم
ان [illegible] بالعزة [illegible] ان [illegible]
[illegible] وذكر في [illegible] ولو
ان [illegible] تفسير [illegible]
هو اعلم منه ثم ركب موسى مع الخضر ولما اتصف بالصبر [illegible] قيل الصراط
القرآن والاسلام والمراد [illegible] فبهديهم اقتده قال علي رضي الله عنه ثبتنا على الهداية
كقوله لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا فكم من [illegible] وحميدا مثل [illegible]
لفظ الصراط في الطريق والسبيل يذكر للصراط للآخرة الممدود على جهنم وقد
يراد منه الوسط في كل شيء لان في كل خلق [illegible] الاضداد [illegible] افراط وتفريط
وهما مذمومان والحق هو الوسط والمؤمن بعد ان عرف الله بالدليل صار
مهديا لكنه لا بد مع ذلك من حصول الملكات والاخلاق الفاضلة التي هي
وسط بين الطريقين ومستقيم بين المنحرفين ففي القوة الشهوية طرفا الافراط

فجور

شهوة وطرفا التفريط خمود وهما مذمومان والوسط هو استعمالها في موضعها
على قضية العدالة والشريعة محمودة وهو عفة وكذلك الغضبية طرفاه تهور
وجبن كما في عمرو خالد والوسط هو الشجاعة وفي القوة النفسانية الجربزة و
البلية والوسط وهو الحكمة ممدوح فيحصل من كمال التوسط في القوى الثلث
كمال العدالة وهذا معنى قوله خير الامور اوسطها في كل المقامات مثلا التبذير
والتقتير مذموم والوسط محمود هو السخاوة اي بيانا اما [illegible] اسرافه به مال حقا
حرام حق منه ان المبذرين كانوا اخوان الشياطين وكذلك في معرفة الامام
ومحبته كما قال ع الصراط المستقيم في الدنيا ما قصر عن الغلو وارتفع عن التقصير
قال ع هلك في رجلان محب غال ومبغض قال وهذا الوسط هو ارادة الله
في عباده وارسل رسوله اليهم وانزل الكتاب عليهم لاجله قل هذه سبيلي ادعوا
الى الله على بصيرة انا ومن اتبعني امر نبيه بقوله فاستقم كما امرت والانحراف
عنه يوجب الدخول في النار وادخال جهنم التي قيل لها هل امتلأت و
تقول هل من مزيد وهذا الطريق الوسط هو المعروف في قوله تع اهدنا الصراط المستقيم
ادق من الشعر واحد من السيف لان كمال الانسان في سلوكه الى الحق منوط
باستعمال قوتيه اما العلمية فيجب اصابة اليقين في الانظار الدقيقة التي
هي ادق من الشعر واما العملية فيجب في سط قواه الثلثة الشهوية والغضبية و
الفكرية في استعمال لتحصيل مكارم الاخلاق وملكة العدالة فنعم وانك لعلى
خلق عظيم وهي احد من السيف فالصراط المستقيم له وجهان احدهما ادق من
الشعر والاخر احد من السيف والانحراف عن الوجه الاول يوجب الهلاك
الدائم ان الذين لا يؤمنون بالاخرة عن الصراط لناكبون والوقوف على الوجه
الثاني توجب الشق والقطع كما قيل من وقف شقه بنصفين واليه اشير بقوله

يسعون في الجحيم وتحقيق ذلك ان كمال الادمي في المشابهة بالملئكة وهم
منفكون عن هذه الاوصاف المتضادة وليس في قوة البشر الانفكاك وان لم ينفك
عنها بالكلية ما دام في الدنيا فكلف الله عباده بما يشبه الانفكاك وان لم يكن
حقيقة الانفكاك وهو التوسط فالمتوسط بين الضدين كالخالي عنهما فان
الفاتر لا حار ولا بارد والفاضل لا ابيض ولا اسود والبخل والتبذير من
صفات الانسان والسخي كانه لا بخيل ولا مبذر [illegible] مما اسلم
بالنار ووقع مثله فيها فما يذيب بطبعه في الحرارة ولا احتراز الا على المركز لانه الوسط
الذي في غاية البعد عن المحيط المحرق وكلا جانبي هذا الصراط جهنم بهذا المعنى الصراط
ويظهر صورته يوم القيمة على الابصار على قدر [illegible] مثلهم في
عبورهم الى الجنة فيكون دقيقا في حق بعض حديدا في حق اخرين وكذلك يختلف
مقدار زمان المرور وقصره وطوله بحسب [illegible] ضعفا
كما ورد في الخبر ويفيد له [illegible] ثم شرح ما
ثم طريق الى الصراط [illegible] لكافر لا
يمين له وقد يعبر صراط مستقيم على الانسان [illegible] السورة
الان نيته هي الطريق المستقيم الى الاخرة والجسر الممدود بين الجنة والنار واقول القطع
والمار عليه شي فاصله كل خطوة يقع قدمه على راسه يعني عمل على مقتضى نور معرفته
التي هي بمنزلة راسه بل يقع رؤسه على قدمه اي يبني معرفته على نتيجة علمه الذي
كان بناؤه على المعرفة السابقة حتى يبلغ المنازل الى [illegible] والمآب والى الله المصير
صورت [illegible] در باب الابواب صراط المستقيم است جماد و نبات و حيوان [illegible]
كه [illegible] اند بصفتي برسند و معرفة الله بهم رسانند بايد بصراط انسانى بايد
مثلا درخت هر قدر بزرگ شود مثل چنار [illegible] قدم بر دارد

انسان مى شود و نه بلكه نمى ود ترميشود وحيوان هنا با بالاو لبتو د انه حيوان از اسر
برمى خيزد شود بجزرى صراط انسان داخل شود چه باين مرتبه جماد و نبات وحيوانست
را طى كند تا بصراط انسان داخل شود وقد يطلق الصراط على الائمة عليهم السلام
الصراط صراطان صراط معروف وصراط الدنيا فهو الامام المفترض الطاعة من
عرفه فى الدنيا واقتدى بهداه عبر على الصراط الذى هو جسر جهنم فى الاخرة ومن لم
يعرفه فى الدنيا زلت قدمه فى الاخرة فتردى فى نار جهنم **وفى البحار** ان الصراط امير المؤمنين
عليه السلام ومعرفته قال الصراط المستقيم **قال فى شرح** الزيارة الصراط
هو الطريق وهم صراط الله [illegible] ما بين الله الحالقة فى الخلق والرزق و[illegible] والحياة
وهم طريق الخلق الى الله [illegible] قائمون بظلهم الذى [illegible]
هذا [illegible] الى ما منه سبحانه الى [illegible] الشبائك ما من الخلق اليه [illegible]
لهم [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] است از [illegible] تا صبح [illegible]
او [illegible] صراط الله كه امام است [illegible]
جهاد وكعبت نماز انسان را دور ميكند نزديك كند به خلاف كه خلق او [illegible]
فى بلاده وادلاء على صراطه فهم صراط الله الذى لا يصل شئ من الله الى شئ من خلقه
الا بواسطتهم ولا يصل احد ولا عمل الى الله الا بواسطتهم فهم طريق كل ما نزل وما
يصعد انهم السبيل الاعظم والصراط الاقوم اما قولنا انهم طريق الله الى جميع
خلقه وطريقهم اليه اما الاول فلان الامام باب المدد والفيض من الله الى
جميع خلقه فى جهة الخلق واما فى جهة التكليف لان الامام هو الباب الذى
يقلد عنه اوامر الله ونواهيه واما الثانى وهو انهم طريق الى الله لان
جميع العباد انما ينبغى لهم ان يصلون على محبة الله وقربه بولايتهم وطاعتهم وانما

بعيد اخال الخلاف اليه اذا كانت على السنة وطريقهم وبالتسليم لهم وبالبراءة من
اعدائهم وهو قوله انما يتقبل الله من المتقين ومعنى المتقين في الباطن المتقون
لولاية اعداء ائمة فهم الطريق الى الله وولايتهم طريق صعود الاعمال اليه تعالى و
طريق قبول الدعاء روى ابن ... الثمالي عن ابي جعفر عليه السلام ان
قال السائل يا ابن رسول الله ... علينا الدعاء الذي يستجاب به فقال عليه
السلام ان الذي ... وهو قلبه بالمعرفة للدعاء لمن ... به لشرط ان
يوالينا اهل البيت ... ولا يشترط لقبول الدعاء محمد بن مسلم قال ابا ... في
الرجل من المخالفين ... عبادة وخشوع هل ينفعه قال عليه السلام انما مثلنا
اهل البيت كمثل اهل بيت في بني اسرائيل كان لا يجتهد احد منهم اربعين ليلة الا اجيب
واحد منهم ... اربعين ثم دعا فلم يستجب له فاتى ... فوجد الله الجواب
عبد ... الذي ... من قبل ... ومنه ... فوجد
حتى ... فقال يا رب ... الملك
فسأل الله ان ... فقال ... ان ...
لا يقبل الله ... وقال ... الامام لو عبد
... لا يقبل ... سنين بصراط مستقيم
... مجلس بيستم عن ابن
عباس عن رسول الله صلى الله عليه وآله انه كان يوم القيمة امر الله ... ان يسعر
النيران السبع وامر رضوان ان يزخرف الجنان الثمان ويقيم ... الصراط
على متن جهنم ... العرش ... قريبا من الحساب
ثم امر الله ان ... على الصراط سبع قناطر طول كل قنطرة سبعة عشر الف فرسخ
وعلى كل قنطرة ... الف ملك ... لا امة ... الصلاة

الاولى عن ولاية علي عليه السلام فمن اتى بها جاز القنطرة كالبرق والا سقط على
ام راسه في قعر جهنم ولوكان معه من اعمال البر عمل سبعين صديقا فلم يجز الا
ببراءة من علي ثم قال ثم اقف انا وعلي عليه السلام على الصراط بيدكل منا سيف فسائلنا
عن ولاية علي عليه السلام فمن لم يجب ضربنا عنقه والقيناه في النار وقسم با جمال
صلى الله عليه واله وباعلى القيا في جهنم كل كفار عنيد كذا نزل يقم علي عليه السلم
با جهنم هذا لي وهذا لك انچه از جمع بين اخبار ظاهر ميشود كه ده قنطره بر صراط
نصب ميكنند يسئل العبد عند اولها شهادة ان لا اله الا الله فان جاء بها فانه
جاز الى الثاني يسئل عن الصلوة فان اجاب جاز الى الثالث يسئل عن الصوم فان
اجاب جاز الى الرابع فيسئل عن الزكوة فان اجاب جاز الى الخامس فيسئل عن العمرة
فان اجاب جاز الى السادس فيسئل عن الحج فان جاء بهما فانه جاز الى السابع فيسئل
عن الامانات فان ادى امر كرد ان ترد والا مانات الى اهلها سر حيز است كه بر و
فاجر ... ... نكوئي ابن ظالم است مالش تعلق بجا
شرع دارد ... ... است سبحانه فرمود اگر شخص شخص
ميسر روفت قتل پدرم ميخواست مبلادم شخصي ميخواست بمكه رود و در وقت
پول امانت گذاشت در مراجعه منكر شد امر دعرب بروضه رفت گريه در
خواب امير المؤمنين عليه السلام با و فرمود فردا برو دم دروازه ستدي بيايد
از او مطالبه كن اما و زاد بلخالك كشيد باز شب خواب اما ملد نگفت شب سيم
فرمود اگر پول ميخواهي از او مطالبه كن كرد فرمود بيا ظهر مسجد ظهر سيد هاشم
تمنبر رفت گفت مردم ساعتي بنشينيد نشستند گفت همه ميدانيد معاش من از
هيم كشي است روزي بهوشي هيمه فروختم پول سهو از باد داده بودم و الجمع
رو كنم خرج كردم در خواب پدرم مردم از پل صراط ميگذشتند ملم نگذاردم در

وسط یهودی صدا کرد بسند و بنا و جزا بده گفتم از کجا آیا بودم بگذار از من گفت بیشتر
من میسوزم پس بگذار انگشت خود را در بدنت بگذارم اذن دادم گذاشت سوختم
بیدار شدم سینه ام سوخته بود و حال با قیست نشان داد بعد گفت ابن صحابه
صحبت امیر المؤمنین علیه السلام دیشب تمن فرمود نظر کنم فرمود امد التخص اهد
هو لو انا د فیتقف علی القنطرة الثالثة فیسئل عن المظالم غنیمت میدانند اهل
جهنم را دیدن هم کند هر که بر کسی ظلم کرده باشد وای بر ظالم این زمان سلطان محمود
در قریه ... کرد صبح چون سوار شد پیرزنی سر راه آمد گریبانش را گرفت لباولا
خواستند دور کنند مانع شد انعجوزه گفت ای ابن ... ای ابو ... ابکو باان ...
پل صراط دامانت را بگیرم ... شد که ... بر ... شاه ... وقف
ان سر پل نبادم که بر تو ظلم کرده ... ظلم ... در جهنم
ظلم بیش برد ... ظالم ان داده است ... لسان
... تا نکرده ... بالمقاله ...
تا نکرده ... گفت ... بود
غلام ماند دی شب کشتند جو ... البشاره العلام او رده قیمت صد کاو
از او گرفت به عجوزه داد سوار شد شب در خواب گفتندش باین حکم در هفت
پشت تو سلطنت قرار دادیم پس به محبس نهم رسند ان عقبه ایست از حقوق
خفیه ... از نظر ها بنکه بگوشه چشم کرده و ان ابهاکه در شهر بخیه بودی
وهو قنطرة ان ربک لبالمرصاد در محبس نهم از زکوة سؤال میکنند والا اهل
زکوة او را بجهنم میاندازند الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی
سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم
وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم فذوقوا ما کنتم تکنزون ابوذر و عثمان

مجالس بیست و چهارم سورة الفجر یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک
راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی یعنی که از صراط عبور کرد
منادی ندا کند الا ان فلان بن فلان قد سعد سعادة لا یشقی بعدها ابدا
ملئکه باستقبال بیایند طبقهای ظرف بیاورند زمیوه‌ها بر دست و [illegible]
و دستمالهای لؤلؤ بر روی بیا افتاده چون بجهنم نگرند و اهوال او را ببینند [illegible]
تغیر رنگ کنند فیقول تعالی فان الله قد حرم جهنم علی من اکل من طعام الجنة
فیلقی [illegible] بهم فیاکلون فیستقبلهم الملائکة بنوق علیها رحائل الذهب مکللا
بالدر والیاقوت [illegible] ولتطیر بهم الحشر [illegible] الفضل عن
قدامهم [illegible] حتی ینتهوا الی باب الجنة الاعظم وعلی باب
الجنة شجرة [illegible] الشجرة المطهرة
[illegible] من الحسد [illegible] عند
ابشارهم الشعر [illegible] طهورا ثم یغتسلون فی عین
[illegible] ابدا فیقول تعالی احشروا اولیاء
الی الجنة فیضرب الملائکة الحلقة ضربة عظیمة [illegible]
صدای در [illegible] و سیق الذین
اتقوا الی الجنة زمرا حتی اذا جاؤها وفتحت ابوابها وقال لهم خزنتها سلام علیکم
طبتم فادخلوها خالدین [illegible] هشت بهشت است و هفتاد
[illegible] اسماء الجنة جنة عدن و جنة فردوس و جنة النعیم و جنة
المأوی و جنة العالیة و جنة المقام و جنة الخلد و جنة دار السلام اول
من یدخلها من الامم امة النبی [illegible] کان اول من یدخلها من الانبیاء [illegible]
مفتوحة لهم الابواب [illegible]

[illegible]

تخوفنا ان للجنة ثمانية ابواب باب يدخل منه النبيون والصديقون و
باب يدخل منه الشهداء والصالحون وباب يدخل منه سائر المسلمين ممن
يشهد ان لا اله الا الله ولم يكن في قلبه مقدار ذرة من بغضنا اهل البيت وخمسة
ابواب يدخل منه شيعتنا قال رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible] الجنة
الا [illegible] امرني ان اعرض عليك الجنة فدخلتها ورأيت [illegible]
على كل باب منها اربع كلمات كل كلمة خير [illegible]
اربع كلمات كل كلمة خير من الدنيا وما فيها لمن يعمل بها فعلى اول باب منها مكتوب
لا اله الا الله محمد رسول الله علي ولي الله لكل شيء حيلة وحيلة العيش اربع خصال
القناعة وبذل الحق وترك الحقد ومجالسة اهل الخير وعلى الباب الثاني مكتوب
لا اله الا الله محمد رسول الله علي ولي الله لكل شيء حيلة وحيلة السرور في الآخرة
اربع خصال مسح رؤس اليتامى والتعطف [illegible]
والتفقد [illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله علي [illegible]
الصحة في الدنيا اربع قلة الكلام وقلة [illegible]
من الابواب من كان يؤمن بالله واليوم الآخر [illegible]
[illegible] من اراد ان لا يظلم [illegible]
لا يشتم فلا يشتم ومن اراد ان لا يذل فلا يذل ومن اراد ان يستمسك بالعروة الوثقى
في الدنيا والآخرة فليقل لا اله الا الله محمد رسول الله علي ولي الله وعلى الباب
السادس [illegible] لا ياكله
الارض [illegible] وعلى الباب السابع باض
القلب [illegible] آكفان وابقائه
[illegible] الابواب فليقل

باربع خصال السخاء وحسن الخلق والصدقة وكف الاذى عن العباد قال
الصادق عليه السلام على باب الجنة مكتوب الصدقة بعشرة والقرض بثمانية عشر
ووجه ظاهر حكمت انكه سبب است كه صدقه بكسى داده ميشود كه مستحق نميشود
اما انكه قرض ميكيرد نهايت احتياج دارد بشرط اينكه قرض الحسنة باشد نه ده چهار
و نفع بكيرد در اين زمان قرض را نسيه ميكنند بروايت ديكر بجميع درها نوشته
انه لا اله الا الله محمد رسول الله على ولى الله فاطمة امة الله الحسن والحسين
صفوة الله وعلى مبغضهم لعنة الله اين درها كه مذكور شد از چه چيز است و درهاى
بهشت از چه بنا شده قال بلال رض عنه ثم سور الجنة لبنة من ذهب ولبنة
من فضة ولبنة من ياقوت ملاطها المسك الاذفر وشرفها الياقوت الاحمر
والاخضر والاصفر اما ابواب الجنة فمنها باب الرحمة من ياقوتة حمراء قال بلال فما
حلقته قال ... الرحمة ... باب الصبر فباب صغير مصراع واحد من ياقوتة
حمراء لا حلق له واما باب الشكر فانه من ياقوتة بيضاء ولها مصراعان مسيرة ما بينهما خمس
مائة عام له ضجيج وحنين يقول اللهم جئني باهلي قال هل يتكلم الباب قال نعم ينطقه
ذو الجلال والاكرام وباب البلاء قلت اهو غير باب الصبر وهو باب المصائب والاسقام
والامراض والجذام مصراع واحد من ياقوتة صفراء فما اقل من يدخل منه اما الباب
الاعظم فيدخل منه الصالحون من اهل الزهد والورع و واحد من الابواب يقال لها باب
الحسين ع واظنه من الياقوت الاحمر كهنه ويدخل منه الاكثرون كما في زيارة عرفة
من باب الروضة المبركة يترحمون معلوم است ما از در صبر نميتوانيم داخل شويم
چه صبر بلا داريم نه در طاعت نه بر معصيت از باب شكر هم نميتوانيم چون انكه نعمتها كه
حق تعالى بما داده صرف شكر ان معصيت ميكنيم و اكر كسب نرسد با دير شود چه شكوها
كنيم اكر برادر عزيزى داشته باشى يا پدرى نزد دو نفر كه از او شكوه كنى از تو بيزار شود

هرروز

هر روز چندین مرتبه از حسینا از دخول شکایت میکنی از باب بلا شئ نتوانیم آمد یک شب
شب کی صبح میتواند کسی با تو حرف بزند از باب رحمت هم نمیتوانیم وقت آمد که رسید ما بر
هیچ مظلومی نمیشود و بر هیچ فقیری و یتیمی رحم نمیکنی باز در یکه ما نتوانیم داخل شویم باب
الحسین است جهة آنکه همه احد خاص انتظار با او میکنیم و خدمتی که از دست ما برآید مضایقه
نمیکنیم از خرج و از عزاداری و زیارت این است که در این دو جمعیت میشود که شاید
هم محشور و دوا الله رفقاک انفصل پنجم مثال عرض آن است که خدا کیک ادم صاحب و هر دو
بهشتان نورد و لیکن دخول شد روز قیامت شفاعت میکنند عزادار و زائرین را و خود
پیش و اینها عقب میآیند و از هر آن در داخل میشوند پس از اینجا ظاهر میشود که پیش
اهل بهشت بجهة حسین به بهشت میروند یکی [illegible] دیگری
جهة شعر   یکی جهة خواندن [illegible] یکی جهة [illegible] یکی
جهة آب سبیل کردن یکی جهة طبخ [illegible] شو
وقته اشک [illegible] کنند او [illegible] قامت [illegible] انقلد
فهمیده اند که حسین بزرگ است هر چه خرج کنند [illegible] را
میزنند مفت خرج نمیکنند [illegible] و دیگر
کار ما بر شما باید باشد از کریمه مضایقه نکنیم [illegible] شاید خداوند اسباب ما بقیرا
هم فراهم آورد که در دخول با عزاداری کنیم شاید بر ویم

مجلس پنجم

سوره زمر
وسیق الذین اتقوا ربهم الی الجنة زمرا حتی اذا جاؤها وفتحت ابوابها وقال لهم خزنتها
سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین من مفاتیح الغیب [illegible] ابواب الجنة
هی التی اشار الیها فی القرآن بقوله والملائکة یدخلون علیهم من کل باب الخ ومع
لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة وابواب النیران هی التی اشار الیها بقوله
قیل ادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها وقوله تعالی حتی اذا جاؤها وفتحت ابوابها

مجلس پنجم

وفي النار ثم لها سبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم وهذه الابواب هي بعينها
ابواب الجنان عند العرفاء الا انها فيها باطن وظاهر باطنه باب الجنة و
ظاهره باب النيران باطنه فيه الرحمة وظاهره من قبله العذاب فاذا غلقت ابواب
النيران وفتحت ابواب الجنان وهي على شكل الباب الذي اذا فتح على موضع انسد على
موضع اخر فعلى هذا تكون الجنان ثمانية الا ان الاخر الا باب القلب فانه مغلق على اهل
الحجاب وهو الباب الثامن الخاص باهل الجنة ولا ينفتح لاهل النار ولكنهم اختلفوا في
تعيينها فقيل هي الحواس السبع وهي السمع والبصر والشم والذوق واللمس والخيال
والفكر وقيل هي الاخلاق الذميمة من الكفر والنفاق والكبر والحسد والحرص و
طول الامل والبخل [illegible] لا شبهة فان منشاء دخول الجحيم
هي هذه الصفات واصل مناسبة جوامع وسبعة ابواب هي ابواب الجحيم وقيل هي
الاعضاء السبعة الظاهرة [illegible] التوفيق فاما باب القلب مطبوع عليه كما
مر والنار [illegible] ذلك الباب فهي كالجنة
محفوف بالمكاره [illegible] ابواب النار الا السبعة التي يدخل منها الناس
والجان واما الباب المغلق الذي لا ينفتح عليه اهله هو في السور فباطنه
فيه الرحمة باقراره بربوبية الله وعبوديته نفسه ومحل الايمان والمعرفة
موجود سبيلها الدنيا والاخرة لبس العذاب فيه مدخل فباطن الجنان كما الجنة
حفت بالمكاره وظاهره من قبله العذاب هي النار التي تطلع على الافئدة واما
منازل جهنم ودركاتها وخزنتها فعلى قياس ما مر ذكره في الجنان على السواء
ولدرجي النار [illegible] ولاهل الخلاص وتفضل وانما ثم نار اعمال فقط فمنهم
من تحرقها بنفسه وعمله الذي هو [illegible] واما اسماء ابوابها الى قوله والباب المغلق
هو الناس الذي لا يفتح فهو الحجاب والسد واما خزنتها فهي شعب الكفر

والفسوق

والقصور وكذا اخرجنا ت الجنة وهى شعب الايمان فمن كان على نفقة منها فان له منها
تجليا بحسبها كائنة ما كانت فمن عمل خيرا على اى وجه كان فانه يراه و يجازى و
وكذا من عمل شرا يجازى به وقد يعفى عنه ويبدل له بخيران تاب فى الدنيا اعلم
ان ابواب الجنان كما قيل هى المشاعر الحيوانية التى بها الدرك عالم الملك وهى سبعة
الحواس الظاهرة والحاستان الباطنتان وهما الوهم والخيال احدهما مدرك الصور
والاخر مدرك المعانى كالامانة ونحوها والثلثة الباقية من القوى الباطنية
ليست مدركة بل معينة على الادراك كالحافظة والمتصرفة والمتوهمة ولكن
ان اطلاق ابواب الجنان على هذه المشاعر ليس على الحقيقة بل بضرب من التجوز
البعيد لان باب الدار ما اذا فتح فتح [illegible] ما هى
الاحوال المحشورة مع النفس الباقية [illegible] للنفس [illegible] او [illegible] و
شما ولمسا وتخيلا ووهما وهى محسوسات [illegible]
لا هذه الحواس الداثرة ومحسوساتها [illegible]
يسخر عقلها الشهوة ويستعملها الهوى [illegible] هويه
فيكون كل من المشاعر السبعة سببا من اسبابها [illegible] الشهوات
وبابا من ابواب الوقوع فى الهلكات اطل الله عليهم لبصرها كما افصح عنه
واما من طغى واثر الحيوة الدنيا فان الجحيم هى الماوى فكل مشعر من هذه المشاعر
بمثابة باب من ابواب جهنم لها سبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم واما
العقل النظرى اذا تنور بنور المعرفة والايمان وخرج من القوة الى الفعل و
صارت كعين صحيحة استنارت بنور الملكوت فلكونه مدرك حقائق المعانى
ورئيس سائر المدارك وبكسا عطاياه اذا منع النفس عن هواها وسخر الشهوة
والقوى المدركة وغيرها واستخدمها فى سبيل الله الصعودية تنفتح بكل منها اية من

... الملكوت ... من ... المعرفة الالهية ... منها ...

ويفهم لها اسرار الحية ويجتمع عليها فيسعد بذلك السعادة القصوى عند تلقى

استماع كلام الالهى من عالم الامر بخلاف اهل الهوى والجهالة المعرضين عن

سماع ايات الله معترين مستكبرين كما قال يسمع ايات الله ثم يصر مستكبرا

كان لم يسمعها كان في اذنيه وقرا فبشره بعذاب اليم وهم الذين غلقت عليهم

الابواب وسدت دونهم الطرق وجعلنا من بين ايديهم سدا ومن خلفهم

سدا فاغشيناهم فهم لا يبصرون لا تفتح لهم ابواب السماء ولا يدخلون الجنة

الا ان يدخل الجمل في سم الخياط وكذلك نجزى المجرمين فلا لهم درجة عقل

لقدر الالهيات ... النظرية ولا ... سلامة صدر في تلقى الشهادات

العلية ... في الاخرة ... من الا ينفعهم ذلك لو كنا

نسمع او نعقل ... فاعترفوا بذنبهم فسحقا ... ان جميع

هذه ... الجنان واسباب جلوة الرحمن في حق

من ... مقام ربه ونهى النفس عن الهوى

فان الجنة هى الماوى وفى الاية دليل على ان النفس الانسانية اذا زهدت في

الدنيا صارت من جواهر الملكوت فماويها الجنة وموطنها جوار الله لا يرون

فيها شمسا ولا زمهريرا يعنى زمستان نخواهند ... محتاج بالش و كرسى

ولحاف نشوند تابستان هم نخواهد بود بانكه اشاره است بانبه الحزن دار

است چنانكه مركب از اضداد نيست مثل دنيا كه فانى شود چار عنصر چار ...

قوى است كه پريشان ساخته بنا ... هر ... انداكر

است ... ان ... انجهان جز باقى ابادنيست ... تركيب

از اضداد نيست پس بايد انسان طالب ... باشد باقى كه ... خواهم

كر دائم

که دایم شد نقاش بشنوای غافل که از جویی مباش حضرت امام موسی
کاظم علیه السلام فرمود اگر آخرت سفال و دنیا طلا شفابخشی و را اختیار می
کردیم و حال عکس است و با آنکه بهم اراده است که در آخرت اهل جنت را باهم نزاعی
و جنگی نخواهد بود اما در دنیا هست چه عالم اضداد است و ما مرکب از اضداد
هستیم زانکه ما فرعیم و چهار اضداد اصل فرع را باشد همیشه خوی اصل
نفی ضد کرد از بهشت این نظیر که نباشد شمس و ضدش زمهریر در
سؤالات شامی و نصرانی از جناب امام محمد باقر علیه السلام مذکور است که پرسید
کدام ساعت از شب و روز است که مثل هوای بهشت است فرمود بین الطلوعین
و ظلی ممدود و علی الصباح نشابور و حفاظ [illegible] والشمس والقمر
بحسبان هر دو را بصورت دو گاو که [illegible] است بجهنم برند جهت [illegible] عذاب
شمس را واداوند بالای سر اینها که بالش [illegible] انها [illegible]
معذب نبند چه شمس مصنفی است و قمر بود [illegible] اول [illegible]
ماه افزودند و یک طبقه آتش بر خورشید شمس [illegible] نور مکر
جمال محمدیه نور شمس جهت اسم محمد و علی است [illegible] نوشته سله چند
ملک همیشه آب میباشند اگر نه دیگری مشغول میشود و بر روی دیگر الله نور
السموات والارض انچه نقد در بهشت افزیده نظیرش را در دنیا افزیده که من فقد
حسا فقد علما نظیر حور و غلمان و اشجار و اثمار درجنه درخت طوبی است
که بر سر همه خانها است نظیرش نور شمس که خود در آسمان چهارم است انهار روایح
و بویهای خوش است اینجا نیز هست انجا سفینهها هست اینجا هم هست که روی آب
میرود اگر کسی نمیدید منکر می شد انجا طیور خوش الحان هست حوریه های مغنیه
هست نغمات هست از هیچ چیز در بهشت وا از خوش شنیده میشود از اجراس طوبی

از طیور و اشجار از ماء انهار از اوراق درختان از حوریها که میخوانند که یحب
کنند نحن الناعمات نحن الراضیات و اینکه از برای ایشان تغنی دست میدهد
حین استماع آواز خوش و نغمات دلکش جهت آن است که شباهتی با آنها دارد
مؤمنان گویند که آثار بهشت تغیر کرده اند هر آواز زشت ما هم در صلب آدم
بوده ایم در بهشت این نغمه ها شنوده ایم کوچه بر ما زیر خشاب کل شکی با دماغ
املا از آنها اندکی نغمه چنگ و رباب و سازها اند که مانند بدان آوازها لیکن
چون امتحن باد خاک کرب که دهد این زیر وان بم انطرب اب چون امتحن
با بول کنز کشف از مزه او احتی تلخ نیز چیزی که از آب هستش در جسد بول
کیرش الشی و اهمیت [illegible] و مثال آن است مصلحت افتاده استعمال الوده کنند که بجوش
شیرینی [illegible] شیرینی و لا را کجا دارد [illegible] آوازها خوش مباح مثل خوب
قبل است [illegible] [illegible] خواب ببند لحظه هندوستان
خو ببند [illegible] هندوستان بخواب [illegible] هندوستان بکرده است اضطراب
مجلس بیست و نهم [illegible] انما المؤمنون الذین امنوا بالله و برسوله ثم لم یرتابوا
وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون فی کتب
عن امیر المومنین علیه السلام ان للجنة احدی و سبعین بابا یدخل من سبعین منها
شیعتی و اهل بیتی و من باب واحد سایر الناس اقول و الظاهر ان الابواب عبارة
عن العبادات لی و للجنة باب یقول له الریان لا یفتح الی یوم القیمة ثم یفتح للصائمین
والصائمات من امة محمد ثم ینادی رضوان خازن الجنة یا امة محمد هلموا
الی الریان فیدخل امتی منه الی الجنة فمن لم یغفر له فی شهر رمضان ففی ای شهر یغفر
له بشرط آنکه نزد مردم اظهار تشنگی نکند که شکایت و یا ریا شود و الا مصداق
قول امیر خواهد بود که رب صائم لیس له من صیامه الا الجوع و العطش

باب الصلوة مثل بعضی از مؤمنین که منازل شان درست است محافظت اوقات
صلوة میکنند و منتهی بلند عبادت شان همین است از آن باب داخل میشوند
فمنها باب الزكوة والخمس ومنها باب الجهاد قال ع اما بعد فان الجهاد باب من ابواب
الجنة فتحه الله لخاصة اوليائه وهو لباس التقوى ودرع الله الحصينة وجنته
الوثيقة فمن تركه رغبة عنه البسه الله ثوب الذل وشملة البلاء وسيم الخسف
ومنع النصف وقال ع للجنة باب يقال له باب المجاهدين يمضون اليه فاذا هو مفتوح
وهم متقلدون بسيوفهم والجمع في الموقف والملائكة ترحب بهم واعلم ان
الجهاد على ضربين الاول الجهاد مع الكفار قال رسول الله صلى الله عليه وآله فوق
كل بر بر حتى يقتل في سبيل الله فليس فوقه بر وفوق كل عقوق عقوق حتى يقتل
الرجل احد والديه فليس فوقه عقوق [illegible] بريد نفسه [illegible]
يبذل نفسه لله فقتل فضل الله المجاهدين على القاعدين [illegible]
مكر جهاد قال ع الخير كله في السيف وتحت ظل السيف ولا يقيم الناس الا السيف
والسيوف مقاليد الجنة والنار ومن ترك الجهاد البسه الله ذلا وفقرا في معيشته
ومحقا في دينه ان الله اغنى امتي بسنابك خيلها ومراكز رماحها [illegible] غزاة
خولهم في الجنة اقول جهاد [illegible] مبعوث بسيف [illegible]
ومحمد ع بعثه الله بخمسة اسياف ثلثة منها شاهرة فلا تغمد سيف على مشركي
العرب [illegible] على اهل الذمة [illegible] على مشركي العجم [illegible] سيف
مكفوف على اهل البغي والتأويل [illegible] سيف القصاص قال جبرئيل ع يا محمد ص من
غزا من امتك فاصابه قطرة من السماء او صداع كتب الله له شهادة يوم القيمة
قيل له ع ما بال الشهيد لا يفتن في قبره قال ع كفى بالبارقة فوق رأسه فتنة
وهذا صريح في ان الشهيد ليس له ضغطة عن الصادق عليه السلام الجهاد

افضل

افضل الاشياء بعد الفرايض الخمسة ما من قطرة احب الى الله من قطرة دم في
سبيل الله ع يوم الجمل ايها الناس ان الموت لا يفوته المقيم ولا يعجزه الهارب
ليس من الموت محيص ومن لم يمت يقتل وان افضل الموت القتل والذي نفسي
بيده لالف ضربة بالسيف اهون علي من ميتة على الفراش قال ع ان الله بعث
رسوله بالاسلام الى الناس عشر سنين فابوا ان يقبلوا حتى امره بالقتال فالخير
في السيف وتحت السيف والامر يعود كما بدء افضل المجاهدين واول قتاله و
جهاده البدر وهي صفتي وابقاء دكبرحق تعالى دشمن بدارد وجهاد حين است كما
وردات الادبار الانصاري [illegible] بعمامة وارخى عذبة العمامة بين كتفيه
وتبختر مشيته قال ع ان هذه لمشية يبغضها الله الا عند القتال في سبيل الله
وكذا قال ع [illegible] المعترض الخندق حلع علي ع مع عمرو بن عبد ود و
من خرج [illegible] بكل [illegible] الف حسنة ويمحى سبعمائة الف سيئة ويرفع
له سبعمائة الف درجة [illegible] الله باي حتف مات كان شهيدا وان
رجع مغفورا ذنبه [illegible] قال ع افضل الاعمال ثلثة الصلوة لوقتها
وبر الوالدين والجهاد في سبيل الله ويشترط فيه اذن الوالدين ما لم يجب على
الولد عينا قال ع للشهيد سبع خصال اول قطرة من دمه مغفور له ذنبه
دوم يقع راسه في حجر زوجته من الحور العين وتمسح الغبار من وجهه و
تقول مرحبا بك سيم يكسى من كسوة الجنة چهارم تبتدره خزنة الجنة
بكل ريح طيبة ايهم ياخذه معه پنجم ان يرى منزلته ششم يقال له روح اسرح
في الجنة حيث شئت هفتم ان ينظر في وجه الله وانها لراحة لكل نبي وشهيد
قال علي ع كتب الله الجهاد على الرجل والمرأة فجهاد الرجل بذل ماله ونفسه
وجهاد المرأة حسن التبعل ولذا منع الحسين عليه السلام ام الوهب عن الجهاد

وليستها

ويسقط عن العبد ايضاً الاباق مولاه له شرايط ان يكون رجلاً وحراً وان
يكون مع الامام العادل ويجب الدعاء الى الاسلام قبل الدعوة **قال** ع لعلي حين
بعثه الى اليمن لا تقاتلن احداً حتى تدعوه الى الاسلام لئن يهدي الله على يديك
خير لك مما طلعت عليه الشمس وغربت ولك ولاؤه وكذا قال ع ايضاً يوم الخيبر
وانه يحرم ان يقاتل في شهر الحرام من يرى لها حرمة ويجوز ان يقاتل من لا يرى
لها حرمة كيفية المحاربة معهم عن علي ع نهى رسول الله ص ان يلقى السم في بلاد المشركين
وقد روي جوازه عن الصادق ع سئل حفص بن غياث عن مدينة من مدائن
دار الحرب هل يجوز ان يرسل عليهم الماء او يحرقوا بالنار او يرموا بالمنجنيق حتى
يقتلوا وفيهم النساء والصبيان والشيخ الكبير والاسارى من المسلمين و
التجار قال ع يفعل ذلك بهم ولا يمسك عنهم لهؤلاء ولا دية عليهم للمسلمين ولا
كفارة ويستحب الشروع في القتال بعد الزوال [illegible] فانه يفتح عند
الزوال ابواب السماء وينزل النصر و [illegible] ويقل القتل
ويرجع الطالب ويفلت المنهزم ولا يجوز [illegible] ولا المقعد
ولا الاعمى والمجنون والولدان ولا الشيخ الفاني الا ان يقاتلوا ولا يؤخذ
منهم الجزية ثم لا تحرقوا نخلاً ولا تغرقوها ولا تقطعوا شجرة مثمرة ولا تحرقوا
زرعاً لانكم لا تدرون لعلكم تحتاجون اليه ولا تعقروا من البهائم ما يؤكل
لحمه الا ما لا بد لكم من اكله جواز اعطاء الامان ووجوب الوفاء به وان كان
المعطي له من ادنى المسلمين ولو عبداً وكذا من دخل بشبهة الامان تحريم الفرار
من الزحف وجواز الفرار من ثلثة وتحريمه من واحد واثنين **قال** الرضا ع
حرم الله الفرار من الزحف لما فيه من الوهن في الدين والاستخفاف بالرسل
والائمة العادلة وظهور الفساد فيه باشرايط واجبات الجهاد ويجب على الامام

طالب حقه والا فلا سئل الرضا ع لم لم يجاهد علي ع اعدائه خمساً وعشرين
سنة بعد رسول الله وجاهد في ايام ولايته فقال لانه اقتدى برسول الله في ترك الجهاد
المشركين بمكة ثلث عشر سنة وبالمدينة تسعة عشر شهرا فكذلك امامه ع
كثيرون ع وكانت العلة المانعة لهما واحدة وليس معه الا ثلثة رهط من المسلمين
ولو وجد فئة لقاتل وكان يركب علي عليه السلام فاطمة على حماره ويدور بها على
دور اهل المدينة وكانوا يعدونه ولا يوفون والعلة في عدم ظهور القائم
عدم الانصار ولو خرج لقتله الفقهاء وقد لم يتبع للحسن ع الانصار فصالح
وجمع للحسين ع فحارب حتى قتل وان الجهاد عن علي ع لا تقاتل القوم حتى
يبدؤكم فانتم بحمد الله على حجة وترككم اياهم حتى يبدؤكم حجة اخرى لكم
روز عاشورا ... به ابن سعد ... رسول الله ... ابتدا
پس ... حكم الجهاد
في القيد ... شرائط الذمة قبول الجزية من اهل
الذمة على ان لا ياكلوا الربوا ولا لحم الخنزير ولا تنكحوا الاخوات ولا بنات الاخ
وبنات الاخت فمن فعل ذلك منهم برئت منه ذمة الله ...
از عقب سر ... بكذا وند عمر سعد بموكلين فرات گفت كه از پيش و پس ...
بگذارند كه مردم بشناسند شعار شما است ديگران بگذارند وان الجزية لا يؤخذ
الا من اهل الكتاب وهم اليهود والنصارى والمجوس خاصة سئل رسول
الله صلى الله عليه وآله عن المجوس هل كان لهم نبي قال نعم اما بلغك كتابه
الى اهل مكة اسلموا والا نابذتكم الحرب فكتبوا اليه خذ منا الجزية ودعنا
على عبادة الاوثان فكتب اني لست اخذ الجزية الا من اهل الكتاب ثم اخذت
الجزية من مجوس هجر فكتبت ان المجوس كان لهم نبي فقتلوه وكتاب احرقوه لما

بكتابهم

بكتابهم في اثني عشر الف جلد ثور فالزم جزيه قبول نمیکنند لکن اسلام یا
سیف وبینهم واما سیف وجوان مخادعة اهل الحرب كما قال ع يوم الخندق
قال علي عليه السلام يوم الصفين رافعا صوته والله لاقتلن معاوية و
اصحابه ثم قال في آخر قوله ان شاء الله وخفض صوته بها وكان عدي بن حاتم
قريبا منه قال انك حلفت على ما قلت ثم استثنيت فما اردت بذلك قال ان
الحرب خدعة وانا عند المؤمنين غير كذوب فاردت ان احرض اصحابي عليهم
كي لا يفشلوا وان الله قال لموسى فقولا له قولا لينا لعله يتذكر او يخشى
وقد علم الله انه لا يتذكر ولا يخشى ولكن ليكون ذلك احرص لموسى على الذهاب
فافهم فانك تنتفع بها بعد اليوم ان شاء الله [illegible] بلغه ان بني
قريظة بعثوا الى ابي سفيان اذا التقيتم انتم ومحمد صلى الله عليه وآله امددناكم
فقام خطيبا فقال ان بني قريظة بعثوا الينا [illegible] ابا سفيان
امددناكم فبلغ ذلك ابا سفيان فقال غدرت [illegible] شعارهم و
يستحب للمسلمين ان يتخذوا شعارا [illegible] اقرب و
يوم احد كذا ويوم بني النضير يا روح القدس [illegible] يا ربنا
لا يقتلنك يوم الطائف يا رضوان يوم الاحزاب حم لا يبصرون يوم بني
قريظة يا سلم اسلمهم يوم بني المصطلق الا الى الله الامر يوم الحديبية الا
لعنة الله على الظالمين يوم الخيبر نحن عباد الله حقا حقا يوم تبوك يا
احد يا صمد يوم صفين يا نصر الله وشعار الحسين عليه السلام يا محمد
ويستحب ارتباط الخيل وسائر الدواب الخيل معقود بنواصيها الخير الى يوم
القيمة دوستان را بجهاد عزم وغنی کردن دشمن را اعلام ويستحب تعلم الرمي
بالسهام لا يستحب اللعب الا في ثلثة الاستبان والنفر ومع المرئة ويستحب

٢ اتخاذ الرایات اول من اتخذ الرایة ابراهیم مکتوب علیها لا اله الا الله رایة
بدر والجمل و هو عند القائم اوحی الله الی نبی قل لقومك لا تلبسوا لباس اعدائی
ولا تطعموا مطاعم اعدائی ولا تشاکلوا بما شاکل اعدائی فتکونوا اعدائی کما هم
اعدائی واذا اشتبه المسلم بالکافر فی القتلی وجب ان یواری من کان نکیش الذکر ولو
اشتبه الطفل بالبالغ فی المشرکین وجب اعتباره بالانبات و یجوز القتل صبرا علی
کراهیة لم یقتل صبرا قط غیر رجل واحد عقبة بن ابی معیط و طعن ابی بن
ابی خلف فمات بعد ذلك واما قدر الجزیة فذلك الی الامام یاخذ من کل انسان
منهم ما شاء علی قدر ماله وما یطیق وان اخذ من رؤسهم الجزیة فلا سبیل علی
ارضهم فلا سبیل [illegible] بین غنی و فقیر است و یجوز للمسلمین اخذ الجزیة
منهم من ثمن الخمر والخنزیر والمیتة للمسلمین حلال واتمام المتحملون لعربوزة و
یجب تقدیم کفایة [illegible] لنفقة الانفاق فی الجهاد کالعمل للوالدین
والولد والتربیة والقتال [illegible] الفئة الکافرة حتی یسلم والفئة الباغیة
حتی تفیئوا [illegible] ویدفن الشهید فی ثوبه **قال** عمار
ادفنونی فی ثیابی [illegible] یوم القیامة من قاتلی و دم غسل خون شهید
را آب بدو تراست این گناه از صد ثواب اولیتر است حنظله غسیل الملائکة
ملقب شد فاختم المجلس **مجلس بیست هفتم** والذین جاهدوا فینا
لنهدینهم سبلنا اختلف المفسرون فی معناه ای جاهدوا الکفار ابتغاء مرضاتنا
او جاهدوا انفسهم فی هواها خوفا منا قیل المجتهد وافی عباداتنا رغبة فی ثوابنا
ورهبة من عقابنا لنهدینهم سبلنا الخ ای السبل الموصلة الی ثوابنا قیل
لنوفقنهم لازدیاد الطاعات لیزداد ثوابهم قیل والذین جاهدوا فی اقامة
الرشد لنهدینهم سبیل الجنة قیل معناه والذین یعملون بما یعلمون لنهدینهم

(ارخصهم وان اخذ من ...)

مجلس بیست هفتم

[illegible] ولقد عرفت فيما مضى

ان الجهاد على قسمين اصغر واكبر كما قال رجعتم من الجهاد الاصغر فعليكم

بالاكبر وهو مجاهدة النفس اعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك قال بعض

الافاضل قد نظن ان فيه دلالة على عدم تجرد النفس والحق انه لا دلالة فيه

على ذلك بل هو كناية عن كمال القرب فان تجرد النفس مما لا ينبغي ان يرتاب فيه الى

ان قال ويمكن ان يراد بالنفس هنا القوى الحيوانية من الشهوة والغضب و

[illegible] واطلاق النفس على هذه القوى شايع ثم حكى كلام الغزالي تطلق النفس

على الجامع للصفات المذمومة اي القوى الحيوانية المضادة لقوى العقلية

وهو المفهوم عند اطلاق الصوفية [illegible] اما تجمع

[illegible] [illegible] شمنى [illegible]

كه دوست ميشود اما نفس [illegible] شود [illegible]

[illegible]

مانند [illegible] [illegible]

[illegible] اكبر [illegible]

چه [illegible]

[illegible] جهاد با كفار وآن [illegible] ميكنند مثل [illegible]

قلوبهم جهاد با نفس كافر خاصته [illegible] كامل است واين جهاد [illegible]

هر گاه مسلط شود نهايت قتل ميكند بدن هلاك ميشود ونفس اگر مسلط

شود هلاك دائمي است ان عدوي خارج است واين داخل مثلا هر گاه [illegible] در

[illegible] مار وعقرب هم [illegible] ان [illegible] كه در [illegible] است

ميكشد اي شهان كشتيم ما خصم برون ماند خصمي زو بتر اندر درون

هم چو فرعونيكه دشمن تر بود طفلكان خود [illegible] دشمن خود

اوست قیدش مبادا در برون تهمت مهر کس منه جهاد با کفار جهد آن است
که مطیع شریعت پیغمبر شوند کذلک با النفس هم با جهاد کرد تا مطیع عقل شود که
پیغمبر باطن است قد افلح من زکیها طریقهٔ جهاد کفار واد النبی امّا طریقهٔ جهاد
با نفس آنست که او را ریاضت دهی هرچه بگوید و خواهشی کند مخالفت کنی شیخ
از شرف اسمعیل بجلد کرد چهل کلمه پرهیز کرد و بخشید شاوروهن وخالفوهن شاو
شاوروهن بعد از آن نفس است خواهش نفس حد یقف ندارد نفس را هرچند
پرورش میکنی دو کند کردن دلیرش میکنی امّا وجه اینکه این جهاد اکبر نامیده
الله آنست که بسیار [illegible] است اظهار دوستی میکند و در باطن دشمنی
میکند [illegible] جهاد [illegible] با کفار که ثواب عظیم دارد و دران ضمن بریا
واطوار [illegible] شود بات بانفس خود [illegible] میکنی هرچه گوید کن خلاف آن دی [illegible]
روزه [illegible] نفس [illegible] کافر [illegible] شخصی النفس ریاضت
میکشد [illegible] با نفس [illegible] کفر باطنش بروز میکند معلوم
شود در [illegible] است مثل الغرب که اژدر از کوه کوف
سرها کرده بود بر بغداد آورد گرم شد خود شراب العید و بکوه رفت نفس
اژدرها است او کی مرده است از پی بی التشی افسرده است نفس را هفتصد
سرا است وهر سری از فراز عرش تا تحت الثری کذا قسم حکایت عن یوسف
وما ابرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء ان یکی از خشم مادر را بکشت
هم بزخم خنجر وهم ضرب مشت عدوی خانه خنجر تیز کرده تو از خصم برون
پرهیز کرده باید همیشه او را ملامت کرد ان رجلاً فی بنی اسرائیل عبد الله اربعین
سنة ثم قرب قربانا فلم یقبل منه فقال لنفسه ما اتیت الا منك وما الذنب
الا لك فاوحی الله الیه ذمك لنفسك افضل من عبادتك اربعین سنة

من مقت نفسه دون مقت الناس امنه الله من فزع يوم القيمة ليس الشديد
دیو و ظالم سلطان هو به اکشند سے
بالصرعة انما الشديد بل من غلب نفسه
ات نفس کہ بغریب وصاحبش مرد واذیت میکند کمند غریب وانکہ زن و
کنیزو وامیکرے ہمیلانم توسلك کیستے نعم الجهاد من ابواب الجنة اعلم ان كل
العبادات ابواب الجنة اذا كان امتثالها لطلب الرضا المامور بها مستلزما للورود
الى الجنة فان باب كل شيء هو ما يدخل اليه منه ونحوه قال ع في الصلوة انها
مفتاح الجنة الثاني من مفاتح الجهاد اقرب باب فتحه الله لخاصة اوليائه اي
المخلصون له في الجنة والعبادة وفيه ان المجاهد لله لا لغرض آخر من الخواص
لان المرء اذا فارق اهله وولده واقدم على من يغلب على ظنه انه قوي منه كما
امر المسلمون بان يثبت احدهم لعشرة من الكفار ثم [illegible] واسباب
حريمه وهو مع ذلك صابر هو الولي الذي [illegible] عن غير الله [illegible]
شيطانه قهرا وانما وجه تسمية الاكبر لان [illegible]
النفس بل وعما غرضه قهر العدو والظفر فيه [illegible] الناس [illegible] و
ينتظم امرهم في سلوكه ولذا دخل فيه من لا [illegible] فلويهم
بخلاف ساير العبادات اذ غرض الليس الا [illegible] الجهاد
الاكبر ولان مضرة العدو ايضا مضرة دنياوية فانية ومضرة الشيطان مضرة
اخروية ومن كانت مضرته اعظم كان جهاده اكبر واهم واما لان مجاهدة الشيطان
مجاهدة عدو لازم ومع ذلك لا يزال يخادع الا ينال غرضه الا بالخروج في زي
الناصحين للاصدقاء ولا شك ان الاحتراز من مثل هذا العدو احب من
جهاد عدو مظاهر لعداوته وقتاله للانسان في عمره مرة او مرتين فمن ذلك
تخصيص الجهاد بالاصغر ومجاهدة النفس بالاكبر وان قلنا ان الغرض من

الجهاد الاصغر هو جهاد النفس لان جهاد هما في حال جهاد العلم والظلم قد
يكون اسهل وذلك ان القوى البدنية كالغضب والشهوة تثوران عند مناظرة
العدو وطلبا الدفع وتصيران مطيعتين للنفس الانسانية فيما تراه وتامر به فلا
يكون عليها كثير كلفة في تطويع تلك القوى بخلاف ساير العبادات فان طباع
تلك القوى معاكسة فيها لرائي النفس فلذلك كان جهادها في ساير العبادات
اصعب واكبر من جهاد هذه حال الحرب للنفس كالنعامة تاكل الكثير واذا
جهل لا تطير در هر حالت و مذهبكم انسان مخالفت نفس كند تا حاصل
ملشود شخص كافر كه از معتبان خبر ميداد و كاظم ... پرسيد گفت
خلاف نفس كن ... ميل باسلام دارد گفت نه فرمود مسلمان
شو ... نفس در حال معصيت ... است در تكبر فرعون در حال مكر
شيطان ... سگ مجنون مثل الاغ بدذات
الكوجو ... يا مثل غلام اگر گرسنه باشد
مال هم ساير ... پا از اندازه خود بيرون ميكند اود
پس جهاد با ... است ... در بك جا نعم المطلوب مثل امير عليه
السلام كه كافرى در جهاد ابدهن بصورتش انداخت از سينه اش برخواست
فرمود بخواستم خواهش نفس شريك نشود خشم شاهانرا اشم و مارا
غلام خشم رامن كرده ام زين و لگام و مانند اصحاب بدر كه اول غزوه
رسول بود وكان سبب ذلك ان عير قريش خرجت الى الشام فيها خرائنهم
بيرون رفت فرمود ... يكى از ابن عمها كرده است يا پنج لشكر با مال ...
شان سيصد و سيزده نفر بود ابو سفيان شنيد ضمضم بن عمرو الخزاعى را گفت
سرعت را مثله كن رو و اهل مكه را خبر كن كه محمد اراده دارد قافله را بگيرد و همه

حاشيه
نفس ... ميكند ...
... ابدهم
...
...
... بعد
...
...
... دليل ...
... ميكند
... نشود
... ١٢

اتوا باو وکن عاتکه خواب دید و خبر داد که نا عزد و سنک بهم زد بهمه خانهای
مکه و بخت خون مثل سیل از زیر وادی جاری شد ابو جهل گفت اگر بعد از
سه روز این ظاهر نشود کتابی مینویسم که خانوادهٔ از بنی هاشم دروغ ترنیت
روز سیم خمضم رسید و فریاد کرد که ادرکوا عیرکم همه اهل مکه زن و مرد قافله
مالی داشتند فخرجوا وخرج فیهم عباس ونوفل ابن حارث وعقیل ومعهم
الخمر والدف والمغنیات وخرج ص ومعه بعدد عسکر طالوت فهم فرسان
لمقداد ومرثد ابن مرثد وسبعون جملا وکان فی عسکر قریش الف وبمائة فارس
یک منزلی بدر حضرت رسول ص کسی فرستاد و سر ... شنید که زنی
بدخبری میکند فردا قافله قریش ... طلبت ... برگشت
ابو سفیان آمد ... از محمد ... الا ... و ...
سر چاه آمدند آب بخوردند ... الله ...
دانه خرما بشتر بدهند ... سرکین ... اهل بود
جبرئیل پیغمبر را خبر داد و امر بجهاد کرد ... اظهار ...
کرد ابو بکر و عمر و مقداد هر کدام سخنی گفتند سعد بن معاذ گفت مر ناب ما
شئت وخذ من اموالنا ما شئت نعلم انک علی الحق ولو امرتنا ان نخوض
هذا البحر لخضنا معک قال ص کانی بمصرع فلان وفلان وابی جهل وعتبه
ابن ربیعه وشیبه والله لا یخلف المیعاد آمدند سر آب نزول کردند قریش
هم آمدند غلامان که پی آب آمده بودند گرفتند نزد پیغمبر آوردند پرسیدند
از شتر قافله گفتند خبر نداریم ایشان را میزدند فرموده است هر بگویند میزنند
خبر ندارند از عدد لشکر پرسید گفتند روزی نه و روزی ده شتر میکشند
فرمود هزار نفرند خواستند برکردند ترسیدند گفتند ما جهد شتران آمدیم

حاشیه
پیش ترد رشهر رجب
محفر غارت کردند
یکنفر از مکیان کشته
شد ابو لهب عوض
فرستاد و مقدار را
طالب مفقود شد
(۴)

انها که سلامت رفتند ابوجهل گفت حال که بیرون آمده‌ایم مرد و زن
ایشان را اسیر میکنیم بمکه میبریم مردم به بینند شب بعضی محتلم شدند باران آمد
غسل کردند زمین سخت محکم شد باران بر قریش مثل لوله آفتابه میامد لشکر
پیغمبر را نعم ملائکه نصرت را وعده داد انها را بنظر کم نمود که قوی دل باشند
ابوجهل گفت اگر غلامان خود را بفرستیم انها را اسیر میاورند کسی فرستاد که مبادا
کمین کرده حیله کرده باشند پیغمبر بصلح راضی شد انها نشدند عتبه سوار
شد نهی از قتال کرد قال یا معشر قریش اطیعونی الیوم واعصونی الدهر وارجعوا
الی مکة واشربوا الخمور [illegible] فلما سمعه ابوجهل غاضه وقال یا عتبة
نظرت الی [illegible] وجبنت [illegible] فرس ابی جهل واخذ بشعره [illegible]
فخلص الناس [illegible] فنظر الی اخیه شیبة وابنه ولید وقال قوموا و
البسوا [illegible] فتقدم وقال یا محمد اخرج الینا
اکفائنا من قریش [illegible] فاسترجعوهم فنظر الی عبیدة بن حارث
وحمزة وعلی [illegible] وعبیدة اکبرهم له سبعون سنة قال
عتبه کفوان کریمان لعن الله من اوقفنا وایاکم هذا الموقف فحمل عبیدة الی عتبة
فضربه ضربة فلق هامته وضرب عبیدة علی ساقه وسقطا وحمل حمزة علی شیبة
وعلی علیه السلام علی الولید فضربه علی عاتقه فاخذ بیده المقطوعة وضربه
علی راسه قال ثم ظننت ان السماء وقعت علی الارض مثله مثل ذو القرنین فقتله
ثم قال یا عمی حمزة طاطاء راسك فضرب علی راس شیبة فطیر نصفه عتبه را هم تمام
کش کرده که عبیده را نزد پیغمبر آوردند فاستعبر وقال الست شهیدا قال ع انت اول
شهید من اهل بیتی وجاء ابلیس الیهم فی صورة سراقة بن مالك قال انا جار لکم ادفعوا
رایتکم الی مجمل [illegible] ثم دفع ع یده وقال اللهم ان هلك هذه العصابة لم تعبد

فغرضه

خر مود جبرئیل است با هزار ملک مصتم امد شیطان کریخت منبه بن الحجاج

جامد اشرا کوفت که کجا قال لذا اری ما لا ترون انی اخاف الله فرحمه قبضة

من الحصی و وجه قریش و قال شاهت الوجوه فضرب الرمح وجوه ام نفتل معبن

واسر سعبن عمرو بن الجموح ابو جهل بر دست زد و او دست خود را کند با سمت

انها اخت ضربه بران ابو جهل از دا فنا د عبد الله مسعود روی سینه ابو جهل

نشست قال لقد ارتقیت مرتقا صعبا یا راعی الغنم وصیت کرد سر مرا از سینه

جدا کن واسر ابو بشر الانصاری العباس و عقیل و حلوبهما ... فی ... اعانه احد

قال نعم رجال ابیض الثوب قال ذاک من الملائکة ... بستند ... نفر

وان هم خندم که باز بجبر و غل میکشم ... و ... الکل و ...

اصحابه تسعة نفر عباس شب نالید پیغمبر خواب ... بن ... و نفر ...

هار برا کشت اصحاب کفنند ... شمر و اخر واهد کت ... به

نجش و فدیه بکیر سال دیکر بهمین علت هفتا د ... ... شدند

در احد کشته شدند سه ضربت بر سر علی و سیداقل در بدر دوم در مدینه

سیم در کوفه بهتر از جشم بد این مقام مرثیه نکنند نوبت بر اولیا چه رسید

اسمان اخ سه زن رلش پرخون زاشنه الخ مجلس بیست و هشتم سوق

الرعد الذین امنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن ماب لنشابوری الذین امنوا

مبتدا و خبر طوبی لهم و طوبی مصدر طاب یطیب کبشری و واو منقلبه

عن یاء لضمة ما قبلها و اللام للبیان مثل سقیا لک والمعنی طیب لهم علی

الدعاء یعنی فرح و قرة و خیر و عیش طیب و الکل متقارب و العبارة الجامعة ان

اطیب الاشیاء فی کل الامور حاصل لهم و قیل طوبی شجرة فی الجنة غرسها

هذان خصمان ... پدر هند ... بود

السلام علی اول قتیل من نسل خیر سلیل اول شهید بدر و

یوم الطف

الله

الله بيده ينبت الحلي والحلل وان اغصانها لترى من وراء سور الجنة يعني

انها من كبره خرج لغصانها من سور الجنة قيل طوبى هي الجنة بالحبشية قيل

فالاشارة بطوبى الى حقيقة شجرة لا اله الا الله ومثل كلمة طيبة كشجرة طيبة ولم

يكن الا في قلب النبي ع وينقسم في قلوب المؤمنين ولذا قال ع طوبى شجرة اصلها

في داري وفرعها على دور اهل الجنة اصلها ثابت وفرعها في السماء وماء الشجرة

من اعمال الصالحة سئل ع عن طوبى قال ع شجرة اصلها في داري وفرعها على اهل

الجنة ثم سئل ع عن طوبى قال ع مرة اخرى فقال في دار علي ع منافقين بهم تكرتم

كه دروغ كويا حافظه نباشد اعراض كردند فرمود داري ودار علي ع في الجنة

بمكان واحد [illegible] ان ياتي اهله كيف يصنع قال ع وانت

ضرب [illegible] بيننا حجابا من النور [illegible] رفع الحجاب فجسد لذلك عليه

قال ع رايت شجرة [illegible] سئل عن جبرئيل قال هي طوبى قلت

ما قلت [illegible] واشوقاه اليك يا علي قال علي ع

ما من مؤمن [illegible] على قلبه شهوة شيء الا اتاه به

ذلك الغصن اما برؤيته ان ولوان راكبا مجدا سار في ظلها مائة عام ما خرج

منها ولو طار من اسفلها غراب ما بلغ اعلاها حتى يسقط هرما لعظمها

بحيث تظل الجنان اصلها في جنة عدن وهي وسط الجنة وماؤها من تسنيم

برد برود الكافور وطعمه طعم الزنجبيل من يشرب من تلك العين لم يظمأ ابدا

حرام على الانبياء والامم قبل النبي ع وامته يخرج من اعلاها حلل ومن اسفلها

خيل مسرجة ملجمة ذوات اجنحة لا تروث ولا تبول يركبها اولياء الله فيطير

بهم في الجنة حيث شاؤوا فيقول الذين اسفل يا ربنا ما بلغ بعبادك هذه

الكرامة فيقال لهم كانوا يقومون الليل ويصومون النهار ويجاهدون العدو

ويخافون

ويتصدقون شب معراج اورا ديدم [illegible] گفت از كيست اول كه [illegible]
بايد داخل بهشت ميشوند انهار از زير درخت طوبى ميرود وهي شجرة اعلاها
اسفاط حلل من سندس واستبرق يكون للمؤمن الف الف سفط في كل سفط مائة
الف حلة ما فيها حلة تشبه الاخرى على الوان مختلفة وهو ثياب اهل الجنة
وسطها ظل ممدود واسفلها ثمار اهل الجنة وطعامهم متدل في بيوتهم يكون
في القضيب منها مائة لون من الفاكهة مما رأيتم في دار الدنيا وما لم تروه وكلما اكل
منها شيء انبت مكانها اخرى لا مقطوعة ولا ممنوعة ويجري نهر في اصلها تنفجر
منها الانهار الاربعة انهار من ماء غير آسن وانهار من لبن لم يتغير طعمه وانهار من
خمر لذة للشاربين وانهار من عسل مصفى ثم [illegible] علي عليه
السلام صلوات الله على الذي [illegible] يوم واذا كان اول يوم من
شعبان امر الله بابواب الجنة ففتحت [illegible] اغصانها على
الدنيا فينادي مناد هذه اغصان شجرة طوبى فتعلقوا بها [illegible] الجنان
ثم قال والذي بعثني نبيا ان من تعاطى بابا من الخير [illegible] فقد تعلق بغصن منها
كالتطوع بالصلوة والتصدق والعفو عن [illegible] والولد
ووالده والجار والتخفيف عن معسر ومن [illegible] تعلق بغصن منه
صاحبه فاداه فقد تعلق بغصن منها ومن كفل يتيما ومن كف سفيها عن عرض
مؤمن ومن عاد مريضا او شيع جنازة او عزى مصابا او بر والديه ومن كان
اسخطهما فارضاهما في هذا اليوم فقد تعلق بغصن منها وكذلك من فعل شيئا
من سائر ابواب الخير في هذا اليوم فقد تعلق بغصن منه [illegible] تعاطى
بابا من ابواب الشر والعصيان في هذا اليوم فقد تعلق بغصن من الزقوم ثم
رفع طرفه الى السماء وجعل يضحك ويستبشر وقال وابت شجرة طوبى ترفع

اغصانها

اغصانها وترفع المتعلقين بها الى الجنة ورايت منهم من تعلق بغصن ومنهم
من تعلق بغصنين او باغصان على حسب اشتمالهم على الطاعات وانى لارى
زيد بن حارثة قد تعلق بعامة اغصانها فبذلك يحمله الى اعلا اغصا
نها فوفد الى الجنة فلم بالا وكلم انظروا الى من تعلق بغصن منها الى الجنة
فانظروا الى مقدار ما يهوى ذلك الغصن فيعطيه من جميع الجنة بقدر مساحته
قصورا ودورا وحورا فمنهم من اعطى مع الغصن من الجنة مثل ما
اعطى نفسه ومنهم من اعطى ثلثه اضعافه او اكثر على قدر قوة ايمانهم وجلالة
اعمالهم ورايت زيدا اعطى الف ضعف ما اعطى جميعهم ثم نظرت الى اغصانها
فجعل يتعجب منه ثم اقبل على اصحابه فقال طوبى للمطيعين كيف يكرمهم الله
تعالى ثم ذكر ان بعض الحور تنادى المتعلقين باغصان طوبى كيف
قصد ثم انقطع الى ان لعز ... عليهم الآخرة ...
فقتهم باملاك ...
التى تعلق به فقال الشياطين عن ذلك المؤمن ...
لا لآذى بعضهم وقد جاءته من الاملاك من ينصر على الشياطين عنهم
عنه اقول بعضى از علما اخبار را ... كما اشاره شد وبعضى طوبى را بشجرهٔ
تاويل كردند بشجرهٔ محبت على عليه السلام وميگويند ... كه اغصانها كه
درخانها است بحسب مقدار محبت ومعرفت امام است بعضى تاويل الشجرة
ايمان كردند وبعضى بشجرهٔ علم تاويل كردند اصل هر علمى از ائمه است كه ...
چون عوام در اين معنى ميكنند با بن ابن عباس نقل كردند كه عوام ...
نا ... گفته درختى است هر كه ميوه او ... خورد ... هر كسيكه از ميوهٔ
او بخورد نه تشنه شود و ... سلطان ...

حاشیه
... در قرآن ...
ازانکه ... است و ...
بعلم امام ... است ...
...
مثل ...
فاسئلوا اهل الذكر ...
در ... جمع با امام
کردند ١٢

ح ...

خرج واز جیب خرقه بنانت خلق سر بهم اش میکردند ما بوس شد در مراجعت
از شخصی التماس دعا کرد پس بیع چه مطلب از او گفت شیخ فرمود دان شجری علم آن
که مانند خزان الاموال واهل السلم احیا نو صورت و ندای بی هنر وآن
زنشاخ معنی بار و بر کرد و خلق نام شد که افتاب کاو همیش فلا کند
کر سحاب بی است اسما مختلف دارد آن یکی شخص را باشد بهر دو روی
شخص دیگر را باشد بهر دو روی دیگر بود قهر او دو روی دیگر بود لطف نکو
دو روی دیگر بود او هم خیال دو روی دیگر بود همه خیال هر که جوید نام
اگر صاحب نظر است هر چه تو نه بیند واند و تفرقه است صورت ظاهر
چه جوئی ای جوان و معنی را طلب ای پهلوان [illegible] خلق از نام او
[illegible] چون بعضی اسما را او [illegible] [illegible]
[illegible] که این [illegible] [illegible] در خصوص [illegible]
[illegible]
رسول الله [illegible]
ان ما یصل الی اهل الجنة من النعم الی [illegible]
[illegible] علیه السلام فاطمه و [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] حرکتش دادند [illegible]
[illegible] دوستان محمد وال محمد [illegible] ملکه بر چیدند و دو ز
[illegible] دوستان [illegible] [illegible]
قیامت [illegible] [illegible] [illegible]
در قیامت با دوستان اهل بیت [illegible] در دشت با [illegible]
بعد [illegible] [illegible] ملائکه [illegible]
[illegible]

مکو بکی از مردم هر جا بنشینند [illegible] منبر حتی کنند [illegible] فرمود [illegible] را که [illegible]
درخت سنبل نثار کردند [illegible] شکر [illegible] براو [illegible] بود انا ذرمن
السماء نثرونی [illegible] لاباس [illegible] فاطمة الخ اینجا از اخبار مستفاد میشود طوبی
شش مرتبه شش چیز نثار کرده در عروسی فاطمه الخ یکدرخت هم پیغمبر بدست
مبارک خود غرس نمود او را اشنویه شجره ام معبد و علامات شهادت نایب
است دوست او دست خدا است چنانچه در قرآن از لب دهان پیغمبر شنیده شد
مع ذلک او را کلام الله میگویند یعنی نایب همین است تم چون نیاید در میان
نایب حقیقی آن [illegible] از لب پیغمبر است هر که کو بد حق نگفته کافر
است چنانکه [illegible] حقیقی غرس کردند شجره نشابور و امام
رضا علیه السلام [illegible] غرس کرده و از کرامات او قیام فعل
بفاعل [illegible] ساده باشد زیاد از همه [illegible]
نمو [illegible] در بهشت هشت عار و چهر کرده و سود منیل
هر خواهد [illegible] فی قال خرج اخوان لی یریدان المراد
فعطش احدهما حتی سقط عن الحمار وسقط الاخر فی یده متحیرا فلجأ الی الله و
محمدا و علیا و الائمة کان یدعو واحدا بعد واحد حتی بلغ الی جعفر بن محمد
فلا ذکره فاذا برجل قال یا فلان ما قصتک فذکر له حاله فناوله قطعة عود
قال ضع هذا بین شفتیه ففعل فاذا هو فتح عینه واستوی جالسا ولا
عطش به فمضی لسبیله ثم انه لما دخل المدینة جاء الی الصادق علیه السلام
قال اجلس ما حال اخیک این العود فقال یا سیدی انه لما اصیب باخی
اغتممت غما شدیدا فلما ان رد الله علیه روحه نسیت العود من الفرح قال ع
اما انه ساعة اتانی الخضر فبعثت الیک علی یدیه قطعة عود من شجرة طوبی

فقدّمه خادم له على بالسند فأتى به فقطع واخرج منه قطعة العود بعينها ثم اراها
اياه حتى عرفها ثم ردّها الى السقط طوبى لهم وحسن مآب له شجرة تمامها سراسر نكه
گفتم غراب از اول عمر دنيا تا باخرش پرواز كند بشاخسار او نتواند رسيد كه آن محيط
كنند عمر دنيا از زمان آدم است پس اول عمر دنيا از بكويم حضرت كليم سؤال
نمود از خدا تعالى در همه خانها او بخشيده بوا وها بلند است هيچ درختى پيدا
نيست الا طوبى كه از صحراى حشر نمايان است سالى بكرو زينتها او بخشيده
شود و هو اول شعبان لا رمضان ولا ليلة القدر وقال الى قوله من كفل
يتيما تعلق بغصن منها يعني هر ديتيم غريب [illegible] شايد كه يتيم و در
بزرگى غريب بودم اذا بكى اليتيم اهتز لبكائه عرش الرحمن [illegible] من مسح
يده على رأسه له بعدد كل شعرة [illegible] طفلا
از روى يتيمى [illegible] كه عزو وكن [illegible] مى كرد
بگريه و رسول الله اسوة [illegible] يتيمان
او لاد شكر كردند مكرو [illegible] از خويشان [illegible] بود [illegible] هر دو را
كردن و زد عبدالله بن حسن يتيم بود كه [illegible] [illegible] يتيم
نبود كه گوش [illegible] و طفل يتيم نبودند كه [illegible] از [illegible]
يتيم [illegible] زدند در [illegible] شد [illegible] ندند در راه شام دو
يتيم افتادند هر دو لا دبزرك كه [illegible] و ارده [illegible] بر ايشان مها و رند
در كوفه [illegible] احسان [illegible] از [illegible] در شام بر [illegible]
[illegible] بودند قالت والله ما رأيت اقسى قلبا من يزيد لعنه الله
مجلس بيست وهفتم ولقد رآه نزلة اخرى عند سدرة المنتهى
اى رأى جبرئيل بصورة الحقيقة مرة اخرى عند السدرة [illegible] شجرة فى السماء

السابعة ينتهى اليه علم الملائكة ولا يعلم احد ما وراءها وفى نهاية الجنة
ياوى اليها ارواح الشهداء وفى الروح الاعظم الذى لا يفنى ووراءها لا مرتبة
ولا شئ فوقها الا الهوية المحضة فلهذا انزل عندها وقت الرجوع وعن
الفناء المحض الى البقاء ورأى عندها جبرئيل على صورته التى هو عليها
عندها جنة المأوى التى ياوى اليها ارواح المقربين انتهى كلام الفقيه
اينجا جمع شوند ارواح سعداء هركه از وراه وسلاحوال اشنايان پرسند كه
كو بيد مرده است رجاع كنند كه از ما نبوده جائى ديكر رفته اكر كويند زنده
است اميدوار شوند كه فردا بما ملحق شوند اقول سدرة المنتهى لانتهاء علوم
الخلق اليها من الملائكة والانبياء او لان ارواح شهداء اليها ينتهى شوند
بالاتر نروند لانها آثار اعمال العباد اليها او لا ينتهى سير جبرئيل اليها
كما قال لو دنوت انملة لاحترقت وما منا الا له مقام معلوم سفن
همين جا است [illegible] وانست سدرة وجنة المأوى
است طوبى [illegible] سدرة درخت عظيم
او جبرئيل است طوبى نثار بارید در عروسى فاطمه سلام الله عليها بار دیگر
تو كو ديد من نكو ديدم بيا بيد و ر تو كو دم تعصب از دين است نثار وسدرة
الدرة والجواهر على الحور العين فهن يتهادينه ويتفاخرن به ويقلن هذا
من نثار فاطمة امّا عظمت و بزرگى ان قال ع وايتها ليلة اسرى ان اغلفها
بمسيرة مائة عام من ايام الدنيا وان الورقة منها تظل على اهل الدنيا وفى
عن يمين العرش طول او بمرتبه ايست كه هر كاه هزار سال مرغ تيز پر بپرد
بالاى او نرسد چون پيغمبر بانمقام وسيد اهل سماوات با جبرئيل
كه رسول م تشريف آورده همه امدند بصورتهاى مليحهاى زنين بسوى

نار

[illegible]

شراب بود و رخت سلوة نشکنند و را از سر تا پای و زینت بهشت جامع صنوبر
مثل ذو و یخیله بلند بشد از بشتی السدرة اخضر و زبر همه و
بوی تا ابد فرود شد اعظم بیم از وسط او و در بیده او زیاقوت یافت سال
وابرالا و فتح بساطی بیم و مجر یافت زبرجد هشتاد سال طول او و دکر سبیل
اطراف بساط اللآلی رود میروند ملئکه بران نشسته مشغول قران و ذکرند جبرئیل
پیش امد کفر ابنها المقام مرات منه مقام حر اسرار افراز فرمائی و دو رکعت نماز
دو مقام عز بجا آورده خود تو از آن کنت اماما ماموم شد قلت اقدم علیك
قال ان الله قد ملبه و شرفك و فضلك علینا و اما … صلاة تمام
و رخسار کرسی ها فرا و دامدند فند کو … مراقب رسالت دو دکر طوبی
نظر و بیضره دو امامت کرد یکه دو … جبرئیل ان و تکبا و سفه
جهت بلا نکر فرمود بعد از نماز … از طرف …
دیگر افزا طراف از جبرئیل پرسیدم گفت … الثلاث
والنور … واحد ان جهار نهر روی … چون
است کرچون خدا اهل بهشت … کوثر … سلسبیل است
کم هر که شراب نخورد از آن خدا … بنود کنار یکی
قلعها و بهم چهل … از عسل … بود گفتا این کوثر
است دیگر … روزی … کوثر در فرا … قال المفضل و کان
افطاب رسول الله صلی الله علیه و آله یقولون ان الله ینفعنا بالاعراب فی
مسائلهم اقبل اعرابی قال یا رسول الله قد ذکر الله فی القرآن شجرة موذیة و ما
کنت اری ان فی الجنة شجرة تؤذی صاحبها فقال و ما هی قال السدرة فان
لها شوکا فقال قد قال الله سدر مخضود یخضد الله شوکه فیجعل مکان کل شوکة

ثمرة

ثمرة ثم ينقل الثمرة منها لشنا ثنتين وستين لونا من طعام ما منها لون يشبه
الآخر دود نيا هم مرتبه نزول بخشا خوا وثلاث عن الصادق عليه السلام
لم يخلق الله تعالى شجرة الا ولها ثمرة توكل فلما قال الناس اتخذ الله ولدا
اذهب الله نصف ثمرها فلما اتخذوا مع الله الها آخر شاكت الشجرة لان تكاد السموات
يتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا فعند ذلك ذهب ثمرها وصار
له شوك حذرا ان ينزل به العذاب وعنه قال لن يغضب الله بشيء كغضبه
الطلح والسدر ان الطلح كانت كالاترج والسدر كالبطيخ فلما قالت اليهود يد الله
مغلولة نقصت حملها اصغر فصار له عجم فلما قالت النصارى المسيح بن الله
فخرج لهما هذا الشوك [illegible] اجاج غيلان فلا يحمل حتى يقوم قائمنا
وصار التين الى هذا الحال قال من سقى طلحا او سدرة فكانما سقى مؤمنا قال من
قطع سدرة [illegible] من قطع سدرة في فلاة ليستظل
بها ابن السبيل [illegible] كبه الله في النار والتي كانت
سدرة عند قبر الحسين بن علي [illegible] كانت علامة قبره فقطعها بعض الخلفاء
والظاهر كان هرون ليخفي اثر قبره فالملعون قاطع السدرة قيل من بعض الرجال
درخت را دراين امت قطع كردند كه در قطع هريك دل اهل بيت پيغمبر شكست
يكى سدرة سر قبر حسين دوم شجرۀ نيشابورى كه جناب امام رضا عليه السلام
در خانه [illegible] كشته بود كه برك او شفاى امراض بود كه مامون خليفه آنرا
واو را بريد سيم شجرۀ اراك فاطمه بود كه در بقيع زهرا [illegible] قطع كرد
چهارم شجرۀ حنانه بود كه بر او تكيه ميفرمود و موعظه مى نمود چون منبر برايش
ساختند پا بمنبر گذاشت درخت خشكيد بناله درآمد لهذا حنانه نام بود
قال صلى الله عليه وآله عند حنين الجذع بمفارقته وصعود المنبر والذي بعثني

[illegible] از درختهاى [illegible] حنانه استن حنانه [illegible]

بالحق

بالحق نبيا ان حنين خزان الجنان وحورها وقصورها الا من بنوا فهما محمداً وعلياً
والهما وبرؤ من اعدائهما الاشد من حنين هذا الجذع الى رسول الله صلى الله
عليه وآله وان الذى يسكن حنينهم ما يرد عليهم من صلوة احدكم او صلوة
نافلة او صوم او صدقة وان من عظيم ما يسكن حنينهم ما يتصل بهم من احسانكم
الى اخوانكم المؤمنين يقول اهل الجنان باهداء المعروف الى اخوانه المؤمنين
ويسكن انينهم ما يعرفه الله من صبر شيعتنا على التقية حتى يقم خزان الجنان
وحورها لنصبرن على شوقنا اليهم كما يصبرون على سماع المكروه فى ساداتهم
والمتهم وكما يتجرعون الغيظ ويسكنون عن اظهار الحق لما يشاهدون
من ظلم من لا يقدرون على دفع مضرته [illegible] يا سكان جنانى
ما لبثكم اخرت ازواجكم ولكن ليستوفى نصيبهم من كرامتى بمواساتهم اخوانهم
المؤمنين والاخذ بيدى الملهوفين [illegible] التى عن النفاسة
حتى اذا جاء كرامتى نقلتهم اليكم على [illegible] فعند
ذلك يسكن حنينهم الى قوله كفت الخو [illegible] نواى غافل
كم از چوبى مباش حضرت پيغمبر كه تاب نياورد ناله درخت خشكيده بشنود
چه حال داشت اگر در كربلا بود صداى ناله غريبى حسين را ميشنيد عجبى
حسرت شد كه ناله خروس شنيد يارى نكرد همينا نم چرا خسف نشدند آن
لشكر كه ناله امام را شنيدند و يارى نكردند بهر حال فرمود چون يارى من
نميكنى زود از اين زمين برو كه استغاثه مرا نشنوى چند مرتبه ناله بكشيد
بر نعش على اكبر على الدنيا بعدك العفا مرتبه ديگر جهت معين فرمود هل
من معين يعيننى كسى بجز سجاد جواب نگفت از على اصغر هم مذكور است
مرتبه سيم جهت ابا استغاثه كرد چهارم چون از اسب بر زمين افتاد مختار از

عجز مبادر دکشته نباشد گفت ای امیر من دروغ نمیگویم وقتی المامون کرد که
لشکر بخیمه‌ها رهبخشند نتوانست بیاید سر راه لشکر فریاد کشید که خون از بینش
جاری شد قال اقتصدنی الی سئل محمد بن سلیمان عن ابی عبد الله علیه السلام
عن قتعم سدرة المنتهی فی قتعم اصلها ثابت وفرعها فی السماء فقال رسول الله
انا جذرها ای اصلها وعلی علیه السلام ذروها وفاطمة فرعها والائمة
اغصانها وشیعتهم اوراقها قال جعلت فداك فما معنی المنتهی قال والله انها
المنتهی للدین من لم یکن من الشجرة فلیس بمؤمن ولیس لنا شیعة قتعم فی سورة
ابراهیم [illegible] ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و
فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها ویضرب الله الامثال
للناس لعلهم یتذکرون ومثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت من فوق
الارض ما لها من قرار و[illegible] فقیل هنوه آیه تؤتی اکلها کل حین
ما یفتی به الائمة من [illegible] الحلال والحرام ان المؤمن من
شیعتنا لیموت فیسقط من الشجرة ورقة وان المولود من شیعتنا لیولد
فتورق الشجرة ورقة واعلم الائمة ثمرها الشجرة رسول الله ولبنه ثابت
واثمر امن عن الانقطاع ولا شك ان الشئ الطیب مما یکمل الفرح بحصوله
اذا امن انقراضه والثالث فرعها فی السماء وهذا تاکید لرسوخ اصله
فان الاصل کلما کان اقوی وارسخ کان الفرع اعلی ۲ الرابعة تؤتی
اکلها کل حین ای وقتی باید شخص جهاد کند شجره چنین تحصیل درخت
چون اره بر بیخ درخت گذارند شاخ وبرگها لرزان شود چون درختی لرزد از
ضرب تبر شاخ وبرگ او بلرزد سر ببر از این مصائب پیغمبر صلی الله علیه

شمائم
سه وجه ضعیف است که هم
بیاید فعل درخت خرم
فرموده واز روح
برانها و مصلح طوبی
وسلوة و نجم
محمود و مسعود انها
لذت مهر وادراو
صورة محمود بغلت ب
است ۱۲
۲ ومن فوایدها ان ریحها
الاغصان ایضا بعض
عفونات الارض من نقلها
عن الفاذورات

واله که اصل شجره است کرنان ولرزان است باید که شعبه ورق است بلرزیدن
ونکوید چشم او **مجلس ۳** بدانکه اشجار جنت دو قسم است بعضی را تقم بید
قدرت غرس فرموده مثل طوبی و سدرة و شجره سخا وهی من اشجار الجنة
متدلیة اغصانها علی اهل الارض فمن اخذ بغصن منها قاده الی الجنة و مثل
شجره که مثل ما و ایشان دارد که اطفال را شیر میدهد و مانند درختها نیکه در
کنار نهر کوثر رو بیده که میوهای دختران اند هر چه چینند مثل آن یکی دیگر
سبز میشود فیهن خیرات حسان معنی قول الرجل جزاک الله خیرا ای
من هذه الحواری و بعضی دیگر از درختها و املاک غرس میکنند چنانکه فرمود
من قال لا اله الا الله غرست له شجرة فی الجنة من یاقوتة حمراء منبتها فی مسک
ابیض احلی من العسل فیها امثال ثدی الابکار و تعلوا علی سبعین حلة و من
قال سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر غرست له بها بعدد کل حرف
درخت غرس میکنند شیخ صدوق عرض کرده که شاید این ... که آن ...
نفر سید که بسوزانند درختها او در باغ ... ... نیست
جوغان دل بان هواز ... رمیده اند آنچه حق تعالی غرس فرموده عام
است و آنچه اشخاص غرس کرده اند خاص خود غارس است و اشجار جنت
عاما و خاصا هیچ کدام خوار ندارد بر سرو قامت کل بادام چشم بر لب لاله
که سرو بهار چنین بری سدر مخضود و طلح منضود ساقه اشجار از
لؤلؤ و ذهب است و میوه هم میدهد بعضی یک میوه دارد و بعضی میوهای
متعدد دارد مثل شجره منهیة عنها که عنب و عناب و تین و گندم و سایر
فواکه داشت و کذا المشتملة الکونی بذکرها البلیة الاسری سر میوه تعارف
پیغمبر کردند و فی حدیث النبی صلی الله علیه و آله قال لما اسری بی الی السماء اخذ

بیدی

ببیدی جبرئیل تا وخرم الجنة واجلسنی علی درنوک الخ لما ادخل الجنة اجلسنی
جبرئیل علی درنوک من درانیک الجنة فناولنی سفرجلة فانفلقت بنصفین
فخرجت حوراء کان اشفار عینیها مقادیم النور فسلمت علیها قالت من
انت رحمک الله قالت انا الراضیة المرضیة خلقنی الجبار من ثلثة انواع
اسفلی من المسک واعلای من الکافور ووسطی من العنبر وعجنت بماء
الحیوان قال الجبار کونی فکنت خلقت لابن عمک ووصیک ووزیرک
علی ابن ابیطالب از آنجا گذشت بشجره رسید از نور دوم اک حلل میچیدند
تفاحی بوی دادند قال فاخذت تفاحا اعظم منه ففلقتها فخرجت حوراء
وکان اشفار عینیها مثل مقادیم اجنحة النور قلت من انت فبکت وقالت
لابنک المقتول ظلما الحسین ثم تقدمت امامی فاذا انا برطب الین
من الزبد واحلی من العسل فاکلت واخذت منها فحولت نطفة فی صلبی فلما
هبطت الی الارض واقعت خدیجة فحملت بفاطمة ففاطمة حوراء انسیة
فاذا اشتقت الی رائحة الجنة شممت رائحة ابنتی فاطمة چنانچه
برای پیغمبر تفاح آوردند برای اهل بیت هم آوردند قال ابن عباس
کنت عند النبی وعنده علی وفاطمة والحسنان اذ هبط جبرئیل
ومعه تفاحة فحیا بها النبی صلی الله علیه وآله پس بعلی داد او بو
پیغمبر داد بحسن داد بوئید بپیغمبر داد پس بحسین داد استشمام کرد
بپیغمبر داد و او بفاطمه داد ان مخدره بوئید بپدر بزرگوارش رد کرد مرتبه
دوم بعلی داد او بوئید خواست بپیغمبر بدهد افتاد و بنصف شد فسطع
منها نور حتی بلغ السماء الدنیا وعلیه سطران مکتوبان بسم الله
هذه تحیة من الله الی محمد المصطفی وعلی المرتضی وفاطمة الزهراء و

الحسنان سبطی رسول الله وامان لمحبیهم یوم القیمة فی النار ام
السلمه میگوید که گردو منزل من جمع میشدند ومیوه در غیر فصل میخوردند
من عرض میکردم که چرا حصه بیشتر میفرمودند بر غیر لکن میوجبت
واقبال از اسباب کسبی در دنیا بغیر بخت وصحبت میخوردند رطب او رد
مرتبه دیگر پیغمبر صلی الله علیه واله در دهان میگذاشت وهنیئا می
گفت نوبت بعلی رسید بخواستم التعظیم خمسة من فاکهة الجنة فی الدنیا
الرمان الملاسی بلا عجم والتفاح الاصفهانی والسفرجل والعنب الرازقی
والرطب المشان جبرئیل امین هر وقت [illegible] سید المرسلین
تحفه جهة حسنین میاورد [illegible] بودن جناب [illegible] بود
[illegible] حسنین با وا [illegible]
فمد یده کالمتناول شیئا [illegible] رسول الله
فرمودند [illegible]
امیر علیه السلام هم رفتند و خوردند [illegible] بر سکنت
در وفات فاطمه زهرا [illegible] مفقود شد و در وفات امیر المؤمنین علیه
السلام بدا اما سیب نزد حسن بود بر حسین سپردان بزرگوار روز عاشورا
چون از حیات خود مایوس شد و تشنگی براو غلبه کرد دندان براو فرو برد
و باسمان انداخت حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود در قتلگاه
بوی آن سیب بمشام رسید هر کدام از شیعیان که خواهند بوی آن
سیب را بشنوند شب جمعه سحر زیارت روند اول من استشم رائحتها کنز
جابر فاطمه امد وعلیین فرود ملائکه علی وانکه داریم حملة عرش حوریان
فاطمه را [illegible] عن الصادق علیه السلام لما هبط ادم

من الجنة هبط منه عشرون ومائة قسماً اربعون ما يؤكل داخلها و
خارجها مثل الخبز واربعون منها ما يؤكل داخلها ويرمى بخارجها واربعون
منها ما يؤكل خارجها ويرمى بداخلها وغرارة فيها بذر كل شيء از اين جا
معلوم میشود که اصل میوه‌ها و سبزیها و حبوبات همه از بهشت آمده
اینقدر هست که اینها تغییر یافته کوچک و بیمزه شده میوه‌های بهشتی بجا
خود باقی است فرمودند بلکه اناری از انارهای بهشت حجاب میشود
پس اهل مجلس از بزرگی آن انار میوه دنیا کم کم کوچک تر میشود گندم بقدر
تخم مرغ بود [illegible] داشت آدم تخم حبوبات را آورد الا جو را و
[illegible] زراعت شد [illegible] آدم مهیا شد گندم میشد هر چه [illegible] تا
[illegible] کما ان ادم [illegible] في الجنة صارت لنا الدنيا
شجرة [illegible] حمل و [illegible] صارت في الدنيا شجرة من غير حمل
در [illegible] از [illegible] میوه‌ها اصلش از بهشت آمده کما في
المكارم عنه عليه السلام لما اخرج ادم من الجنة زوده
الله من ثمار الجنة وعلمه صنعة كل شيء فثماركم من الجنة غير ان هذه
تغيرت وتلك لا تتغير مثل آتش که در جهنم آورده اند چه قدر تغییر کرده هفتاد
مرتبه با آب خاموش شده است لکن اختصار میکنم بر چیزهائیکه بخصوص
اینها نصوص وارد شده و آن چند چیز است منها الهندباء بالكسر كاسنى
و هو مر او حلو اگر کاسنی تلخ است از بوستان است و اگر [illegible] است
از دوستان است عن الصادق عليه السلام الهندباء شجرة على باب الجنة
عليكم بالهندباء فانه اخرج من الجنة كلوه من غير ان تنفض فانه ليس من
ورقة الا وفيها من ماء الجنة وهو يزيد في الولد الذكر ويحسن وجه الولد

للكبد قال كلوا السمنة العقرب خمارا باصولها وتنفع للقولنج وهوية
البقول وفضلها على البقول كفضلنا على الناس وانه يعين على صلوة الليل
كما قال لقد آتم ع الرؤيا مولنا والجرجر لبني امية منها وبجان كوهي يقال له
بادروج انه من اهل الجنة ومنالهم به منها الكراث كندنا قال ع سنام
البقول وراسها الكراث وفضله على البقول كفضل الخبز على ساير الاشياء
وهي بقلتي وبقلة الانبيا ويقطع البواسير وامان من الجذام لمن اومن
عليه وكان علي ع ياكله بالملح وورد بعضها النهي عن اكله منها الباذنجان قال ع
كلوا الباذنجان فانها شجرة رايتها في الجنة المأوى شهدت لله بالحق ولي
بالنبوة ولعلي عليه السلام بالولاية من اكلها على [illegible] على
انها داء كانت دواء يزيله ما [illegible] الصلب قال ع اذا [illegible]
وينفع للنسب [illegible] الباذنجان [illegible] الاعتدال قيل
طبعه حار يابس في الثانية ومنه قيل بارد ويورث [illegible] السرطان
والبواسير و يفيد اللون قال الكاظم عليه السلام [illegible] فانه
حار في وقت الحرارة بارد في وقت البرودة معتدل في الاوقات كلها اقول
يمكن نفعه ودفع مضاره لموافقة قول الامام عليه السلام فيكون ذكر
هذه الامور لامتحان ايمان الناس وتصديقهم للائمة منها البطيخ حضرت
امام محمد باقر عليه السلام غلامي داشت جاريه با وبخشيده بود اسمش
قين بود ولي كرفته بود فرمود از روي مطايبه بكيد رم خربزه براي ما
بخر كنيز را بتو دهيم بكنم قال ع تفكهوا بالبطيخ فانه اخرج من الجنة و
حلاوته من الجنة من اكل لقمة منه كتب له سبعين الف حسنة ومحي عنه
كذا سيئة ورفع له كذا درجة وفيه خصال طعام وشراب وادام وفاكهة

وريحان واشنان وتطيب الفم ويدن [illegible] يمسك ويبقي البشرة ويزيل
في الباه ويذهب بالحصى من المثانة واكله على الريق يورث الفالج انما كره
للحديث محبته فقول نكرة انه كان في حديث قبر منها التين ادم وابرك دادند
فرمود غلاف از تو برداشتم وقرار دادم مركبش تا بخورد راوي فشار بيد بهد
عن الرضا عليه السلام التين اشبه شيء بنبات الجنة ويشد الفم والعظم ويدفع القولنج
لو قلت فاكهة نزلت من الجنة لقلت هذه لانه فاكهة بلا عجم تقطع البواسير
وتنفع من النقرس ويزيد في الجماع فان لكل ناحية منه بسم الله التوتي
عن الباقر عليه السلام لما خرج ملك القبط يريد هدم بيت المقدس اجتمع
الناس الى حزقيل النبي فشكوا اليه فقال انا جي ربي فاوحى الله اليه اني قد كفيتكم
فاوحى الله الى ملك الهواء ان امسك عليهم انفاسهم فماتوا كلهم فاخبر قومه فخرج
القوم فوجدوهم قد ماتوا ودخل حزقيل العجب فقال في نفسه ما فضل سليمان
علي وقد اعطيت مثل هذا فخرجت قرحة على كبده فآذته فخشع وقعد على الرماد فاوحى الله خذ لبن التين
فحكه على صدرك من خارج ففعل فسكن عنه ذلك والتين والزيتون والسورة
ماؤول بهم منها التمر ان الله لما خلق ادم فضل من طينته فضلة فخلق منها
نخلتين ذكرا وانثى ومن اجل ذلك تحتاج الانثى الى اللقاح كالمرأة تحتاج
الى الفحل ويكون منه جيد ورديء ورقيق وغليظ وولود وعقيم فامر الله
ادم ان ينزل بهما معه حين اخرج من الجنة فغرسهما بمكة فما كان من نسلهما
فهي العجوة وما غرس من نواها فهو سائر النخل ولذا قال علي ع في جواب اليهود
حيث سئل انتم تظنون ان اول شجرة نبتت كانت الزيتون ونحن نقول هي
النخلة استوا اصوا بعمتكم النخلة خيرا فانها خلقت من طينة ادم حيوان
شبيه بالانسان ليا واست مثاهيون وقيل در اداكات ولى شجر شبيه

الانسان

النسان نبتت الا درخت خرما ایخ شاهت نا ز من ... قال ع کلوا
التمر علی الریق فانه یقتل الدیدان فی البطن ویقوی الظهر ویذهب الجامعه
ویزید فی السمع والبصر وتهضم الطعام بهترین تمور عجوه وصیحانی است
عجوة آنست که بادم او بهشت بیرون آمد وهی ام التمر ولکن العجوة لا تنبت
من النواة واذا نبت منها لا تکون عجوة وانما تنبت من بعض غلة قبلها
صیحانی آنست که جابر کنند در خدمت پیغمبر صلی الله علیه وآله بودم
دست علی ع در دست پیغمبر بود فمررنا بنخل فصاح النخل هذا محمد
سید الانبیاء وهذا علی سید الاوصیاء ابو الائمة الطاهرین ثم مررنا
بنخل فصاح هذا محمد رسول الله وهذا علی سیف الله فالتفت النبی صلی الله
علیه وآله الی علی ع فقال ع له سمه الصیحانی فسمی من ذلک الیوم
الصیحانی وبالمدینة الیوم موضع یعرف بالصیحانی [illegible] خیر المال سکة
مأبورة ومهرة مأمورة [illegible] الارض [illegible] من النخل
العجوة والعذق بالکسر النخلة [illegible]
الابلا بالتمر کان حلواء رسول الله التمر در عروسی فاطمه تمر بمردم داد
کان ع انی لاحب الرجل ان یکون اول ما یفطر علیه فی زمن الرطب
الرطب وفی زمن التمر التمر قال ع انی لاحب الرجل ان یکون تمریا یعنی و
شیعتنا تمریون واعداؤنا خمریون ع من اکل التمر علی شهوة رسول الله
ایاه لم یضره وکان طریق اکله الرطب یاکله بیمینه فطرح النوی بیده
ولا یلقیه فی الارض فمرت شاة فاشار لها بالنوی فجعلت یاکل من
کفه الیسری ویاکل ع بیمینه حتی فرغ شاید انداختن واندازا اسراف
مبنا [illegible] قال علی ع ما تاکل الحامل من شیء ولا تتداوی به افضل من

الرطب

[illegible] فطالب [illegible] عليها
وحكوا ولا ذكر به كما [illegible] الحسنان عليهما السلام
كانت تحت الحريم [illegible]
لا طعمها [illegible] كما قال الرضا عليه السلام [illegible]
رسول صلى الله واله [illegible] ثم قال [illegible]
[illegible] فانتهى الى [illegible] ثم ركع وسجد فاحصيت في سجدة [illegible]
[illegible] ثم استند الى [illegible] ثم قال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] السلام [illegible]
[illegible]
جبرئيل [illegible]
[illegible] حضرت رسول صلى الله عليه واله [illegible]
[illegible]
[illegible] وقال [illegible]
السلام فقال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ما را از مروت بحول ... بود ... داشتند رسول الله

... علیه السلام فرمود ... شاه بود چنانکه

... کرد ... داشته ... دست ... شد

... علیه السلام فرمودند ...

... کرد ...

... فرمود امام موسی بن جعفر علیه السلام که

... وفی

الارض قطع متجاورات وجنات من اعناب وزرع ونخیل صنوان

وغیر صنوان یسقی بماء واحد ونفضل بعضها علی بعض فی الاکل ان فی

ذلک لآیات لقوم یعقلون وفی الارض قطع متجاورات ای بعضها طیبة و

بعضها سبخة وبعضها رخوة وبعضها صلبة وبعضها یصلح للزرع دون

الشجر وبالعکس ولولا تخصیص قادر ... لاشتراک ...

لاشتراکها فی الطبیعة ... لها نسبة

ما عرض ... الاسباب السماویة من حیث انها متضامة ... الاشیاء

صنوان نخلات اصلها واحد وغیر صنوان ای متفرقات مختلفة الاصول

آنرا در جهنم ... جنت ... و میوه ...

... جمیع ... بالقاء ...

و میوه ... فی جمیع ... جعلنا

... الا یاکلون الطعام ...

... گرسنه ...

... دست ... گرسنه ... کرده

وخرو بچه ادم میخوردند تا شد علاب جهنم آن جمیع است با ان الثمر زیر سنگ
فریاد میکنند واز تشنگی ز قوتش میدمند میخورند از بهشتیان نان و اب
میخواهند ابن شکر بی هنر بیح بیح الخ من اطعم جائعا اطعمه الله من ثمار
الجنة عن الصادق علیه السلام خمس من فاکهة الجنة فی الدنیا الملاسی
ای لا عجم له والتفاح الاصفهانی تفاح صغیر طویل هو اطیب هذا النوع
وانفعه والسفرجل والعنب الرازقی ابیض طویل والرطب المشان کغراب و
کان اطیب الرطب منها ای من الفواکه المنصوصة العنب قال علیه السلام
خیر طعامکم الخبز وخیر فاکهتکم العنب ادم وفاکهة وحلوا دخل علی علی علیه
السلام عن امیر المؤمنین وعنده انس من اهلها فقال هل زودتموهن
بعد قالت والله ما اطعمتهن شیئا ... وقال اشتروا لهن عنبا
فجئ به فقال اطعمهن ... فاخذ عنقودا بیده ثم جنی
وحده واكل ... اهنا واحر شکی نبی الی الله الغم
فامر باکل العنب الاسود وکان ... علیه السلام یحب العنب وکان یوما
صائما فاحضر عنبا لفطوره اتت بها ام ولده فجاء السائل قد فدفع الیه
فدنت الیه فاشترت منه فوضعه بین یدیه فجاء سائل اخر فاعطاه فعلت
ام ولده مثل ذلک الی ثلث مرات فلما کان فی الرابع اکله حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام دیمی انگور میخورد سائلی امد یکدانه داد گرفت دیگر
امد سؤال کرد از خوشه یکدانه داد گرفت حمد کرد خوشه را باو داد شکر
کرد سله را باو داد گرفت ورفت فرمود اگر باز هم شکر کرده بود باغ انگور را
باو میدادم وقتی حسین علیه السلام در غیر فصل از جدش انگور خواهش
کرد فنزل جبرئیل وفی یده قطف من عنب الجنة قال ان الله یامرک ان تقسم

العنقود

العنقود بین ولدیك فتناول وقسمه ربجعل سهم الحسن علیه السلام اوفر
فنظر الحسین علیه السلام الی جده وقال عندی ابیات لو اذنت انشدتها
لك قال هات فانشد لیس لی بعد الاله ملجأ الا الیك انت کنزی
انت ذخری فاز من صلی علیك تجعل الاکثر للاکبر والاصغر الیك
تجعل العنقود شطرین وسهمی بیدیك کلنا اولاد بنتك کلنا نقتا حبتك
انما امنا عیناك فلاوی مقلتیك ان تحلت الفرد منها فاجعل الاخری
علیك لا تفضل علی بالذی اوحی الیك قال الحسن علیه السلام
اعطه حقی یا جداه فدعی بمیزان فقسمه الا ینکسر قلبهما چنانچه جبرئیلوا
فرستاد که دانه کردن بندراو دو حصه کرد [illegible] شکسته شوند واو دلش
بسیار نازك بود هرجا میدید [illegible] برادرش حسن [illegible] تفضیل
میدهد ازان اظهار حزن میکرد چون [illegible] بلند [illegible] تا در نظر [illegible] رسید
که روزی علی اکبر از پدر بزرگوار [illegible] انحضرت
دست دراز کرد بسمت آسمان [illegible] هذا من
قطیف الجنة از گوشه مسجد کوفت [illegible] اشت بدو یکم
انیقد و فرزندش زاد وست داد وچه خواهش از خدا مسئلت کرد حقتعالی
انگور از بهشت فرستاد یا چه حالی داشت وقتیکه از میدان برگشت وخواهش
آب نمود و نهر فرات مملو از آب بود ممکن نشد او را سیراب کند غرض قصه
لیث بن سعد گوید که بر کوه ابو قبیس بودم و دعا میکردم جوانی را دیدم
میگفت خدایا انگور میخواهم در حال میغی دیدم که سایه افکنده و بوی
نزدیك آمد دست بآن غیم دراز کرده وازان سله فرا گرفت از انگور و پیش
خود نهاد و بار دوم دست بر داشت گفت خدایا برهنه ام مرا بپوش پس غیمی

دیگر دیدم که باز آمد [illegible] از آن [illegible]
کرد این [illegible] نزد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
احتیاج ندارم فرمود [illegible]
[illegible]
چون نزد [illegible] آمد [illegible]
امام محمد باقر [illegible] من [illegible] الاعناب [illegible]
[illegible]
ثلثه ولا [illegible] الصبغ [illegible] منه
قال ابلیس [illegible] فقال
لحوا فقد اصابه [illegible] من هذه [illegible]
ادم [illegible] قال [illegible] منه
فی کفی شیئا [illegible]
فنصته ولم [illegible]
روزی در مجلس حضرت [illegible] بودیم [illegible] علیه السلام
داخل شد حضرت [illegible] السلام [illegible]
جهت فرمودند [illegible]
من کفتم سبحان الله [illegible]

١٢٣

حضرت صادق علیه السلام فرمود بار اراده کنم بخورد انار را پس قرار دهد دستمال
ابن بابلن در وقت بخورد نعم انار و نکوید بیار من جهت را ... الاخضر
... بدرختی ... واز درخت دیگر انار برد و لطف
... کو ... اولیای ... انار ... نکورها انار زرخت
... حضرت ... علیه السلام ... نکرد و شکر
... التفرجل ... شاد و ... الاسری ... نظارت
... گوید ... بیجوری ... السفرجل والمسفرجل
میل فرمود و تقلیل ... علیه السلام فرمود بخورید فانه ما ... بالجبان
الجبان ... و ... بخورود
... فانه ... الاولیاء ...
... یشجع الجبان نظر
... السفرجل ... هذا الغلام
اکل السفرجل فانه ... و ... یذهب بالحزن
ویزید ... السفرجل ... سائر الفواکه قلت ما ذلك
یا ابن رسول الله قال یشجع الجبان هكذا والله من علم الانبیاء کلوه و ...
... علیکم ... الاخلاق لا ولا ... یزید فی العقل
وما بعث الله نبیا الا ... سفرجل ... سفرجل و
... المسلمين ... التفرجل
... الورد ... و صارت بنفسها
... و یذهب بالحزن ... الحمی ...
... التفاح لو یعلم

الناس

الناس مافيه ما داو وامراضهم الا بدو ينفع الوباء جدا وانه شفاء من خفقان
من السم والسحر والبلغم الغالب واللمم يعنى الجنون وانه يفتح المعدة قال
الباقر عليه السلام اذا اردت اكل التفاحة شمها ثم كلها يخرج من بدنك
كل داء وصفراء وسوداء وروى انه كان رسول الله صلى الله عليه
واله اذا اتى بفاكهة حديثة قبلها ووضعها على عينيه ويقول اللهم
اريتنا اولها فارنا اخرها واهدى اليه تفاحة ليلة الاسرى واما
التفاح الحامض يورث النسيان تفاحة واكل الكزبرة والجبن وسؤر الفأرة
وقراءة كتابة القبور والمشى بين امرأتين وطرح القملة حية والحجامة فى
النقرة والبول فى الماء الراكد وروى كه آدم على نبينا عليه السلام بيمار شده
رو بفرزندان كرد كه [illegible] از براى من ميوه بهشتى طلب كنيد بلكه
بيدا شود [illegible] شيث [illegible] فرستاد [illegible] برو بگو دعا
كن شايد كه [illegible] ميوه بهشتى كرامت فرمايد [illegible]
شرم دادم [illegible] حوريه [illegible] با جبرئيل [illegible] و
طبقى در دست دارد از زر سرخ در ان طبق ده گونه طعام و ميوه بهشتى
بر انار وسيب و نارنج وترنج وخربزه وانگور و[illegible] وانجير و زيتون به
فرمان جبرئيل همان حوريه را آدم بر شيث تزويج كرد و عربى زبان بود
جناب رسول از شيث وحوريه بوجود آمد همه اولاد شيث عربى زبان
بودند آدم ان ميوه ها را خورد وبفرزندان داد هر كه خورد فاضل وعالم گرديد
در خلاصه منها الرمان قوله تعالى فيهما فاكهة ونخل ورمان قال
السجاد عليه السلام الفاكهة عشرون ومائة لون سيدها الرمان اقول
ان الله خلق كل شئ سيدا اما واوصى ادم الى هبة الله عليك بالرمان ان اكلته

وان

وانت جايع اجزاك وان اكلته وانت شبعان امراك قال علي عليه السلام
اطعموا صبيانكم الرمان فانه اسرع لالسنتهم شيئان ما دخلا معدة قط الا
افسداها القديد والجبن بالجوز وشيئان على عكسه هما الرمان والماء الفاتر
كلوه بشحمه فانه دباغ المعدة كان من يأكله وحده ويقول في كل رمانة حبة من
جنات الجنة ولو سقط منها شيء فاخذه وما وقعت تلك الحبة معدة امرء
قط الا انارتها او يحيي ليلها واذا اكلها كافر بعث الله اليه ملكا فانتزعها
منه قال علي عليه السلام اذا اكل الرمان بشحمه شديدا وقيل له في ذلك
قال لان فيه حبة من الجنة فقيل الكافر يأكله قال ان الملك ينزعها منه ما من
شيء اشاركم فيه ابغض الي من الرمان من اكل رمانة يوم الجمعة على الريق
نورت قلبه اربعين صباحا فان اكل رمانتين فثمانين ومن اكل ثلاثا ... وسوسة الشيطان ومن طردت
عنه وسوسة الشيطان لم يعص الله ومن لم يعص الله ادخله الجنة
اقول لا استبعاد في تأثيره ... الملوك
الروحانية لهو ... قال ... عليه السلام
حطب الرمان ينفي الهوام واكل الرمان ... يحسن الولد قال
قال محمد صلعم ان في كل رمانة حبة من الجنة فاذا اكل الرمانة وصلت قال علي
عليه السلام صدق رسول الله صلى الله عليه وآله فضرب بيده على لحيته فوقعت
حبة رمان فتناولها واكلها قال علي عليه السلام ولم يأكلها الكافر بحمد
الله ظاهره طهارة اهل الكتاب ويمكن حمله على النسل شكراً وجل عن الصادق
عليه السلام الثقل والتخمة قال علي عليه السلام كلوا هذا الرمان الحلو بشحمه
فانه يدبغ المعدة ويشفي التخمة ويهضم الطعام ويسبح في الجوف شيطان ... ولا
بالبدن العنب والرمان روزى بازان شد بدى در مدينه امد وزد بكر

انار شد پیغمبر صلی الله علیه و آله با اصحاب بحجره منند جبرئیل دو انار
آورد فاکل منه واحدة وحبه وکسر الاخری فاعطی علیا علیه السلام نصفه
ثم قال الرمانة التی اکلتها فهی النبوة لیس لک منها شیء واما الاخری فهی العلم
وانت شریکی فیها پس باز کرد رمانه از هوا گرفت او را مکید و بعلی علیه السلام
داد پس مکید ابو بکر نگاه کرد فرمود هذا من رمان الجنة لا یاکلها فی
الدنیا الا نبی او وصی نبی اجوده الحلو الملس یلین الصدر و ینهم
الباه لا یستوی شجرة الا فی بلاد الحارة شعر ورمانه قشره فرح الهوام بها
او تار یخ است هم دو است هم فاکهة ونخل ورمان کفت دو بود ابن عرب
زبان و اهم مثال ... شد و رمان مرکب من اربعة اجسام قشره وشحم
وعجم بارده ... بالضد جمع فیه متضادین الذ الاشربة اقرب
الی الاعتدال ... الوت و الشکل مختلفة فی الطعم کالعنب
انظروا الی ثمره اذا اثمر ... اول و ... را بنگرید طعم و لون اول لا
یکاد ینتفع به آخر ... میشود ... میوه نرسیده منفعت ندارد و یجوز
بیع الثمرة حینئذ وقبله لا یجوز بعد طبقی نازل شد فرمود برای عیال بردار
سر دانند و استین کذاشت ابو بکر پرسید چه چیز است جدا کرد استین پیش
کرد که بردار دید چیزی نیست و خانه دید استینش سنگین شد فرمود جبرئیل
برداشت که لی بکر بزد و رمان بزرگ و بوی آب فرات نشوالنستند بکیرند فرمود
از بهشت است حفه جهت من فرستاده انار ملس بی هسته دانه اش شیرین
ملشود بسکه پوستش نازک است **مجلس سی و سیم** الواقعة السابقون
السابقون اولئک المقربون فی ام ثلة من الاولین ای کثیر من الاولین الذین
یدرکون النبی صلی الله علیه وآله وقلیل من الاخرین الذین فی زمن الغیبة

في المجمع عن الباقر عليه السلام السابقون اربعة ابن ادم المقتول وسابق في امة
موسى وهو مؤمن آل فرعون وسابق في امة عيسى وهو حبيب النجار والسابق
في امة محمد وهو علي بن ابيطالب قال انتم السابقون في الدنيا الى ولايتنا و
السابقون في الآخرة الى الجنة كذا قال جبرئيل قال هم علي وشيعته علي عليه
السلام على سرر موضونة منسوجة بالذهب مشبكة بالدر والياقوت متكئين
عليها متقابلين يطوف عليهم ولدان مخلدون دائمون على هيئة الولدان
في طراوتهم هم اولاد المشركين باكواب قدح واباريق اناء لا عروة له ولا
خرطوم له والابريق اناء له ذلك وكاس من معين خمر لا يصدعون
عنها ولا ينزفون عقولهم و[illegible] واعلم
ان في الخمر تسعة خصال السكر والنجاسة والصداع والقيء والبول والمرارة
والرائحة والفتور في الاعضاء [illegible] مما يتخيرون
اي يشتهون للتنقل ولحم طير مما [illegible] في الدنيا والآخرة
وحور عين كامثال اللؤلؤ المكنون [illegible] جزاء بما كانوا يعملون
لا يسمعون فيها لغوا ولا تأثيما الفحش والكذب الا قيلا سلاما سلاما
معنى درخت طوبى است حقتعالى در مجلس عيش بهشتيان [illegible]
ساكن ميفرمايد و مساكن طيبة [illegible] في غرفات [illegible] روغن
نيست در خصوص هوا ميفرمايد لا يرون فيها شمسا ولا زمهريرا اى
لا حارا ولا باردا كهواء الربيع للذي يقول يوم الصحو لقضاء الحوائج والوجع
الحمام والنوم والغم والمنظر المشرب در خصوص [illegible] ميفرمايد على سرر
درخصوص ظروف يطاف عليهم بانية من فضة واكواب كانت قواريرا تكون
جامعة بين صفاء الزجاجة وشفيفها وبياض الفضة ينفذ البصر في فضة

الجنة كما يشفله الزجاج قوله تعالى لون الخمر بيضاء لذة للشاربين خمر
الجنة اشد بياضا من اللبن وفي قراءة ابن مسعود صفراء والظاهر انه يكون
بيضاء الكاس صفراء اللون لانه لو كان لازما لون يكون لون الماء فانه لا
يظهر لون المظروف كما ترى في ظروف البلور المتلونة قوله تعالى حليهم يحلون
فيها من اساور من ذهب اين مجلس ونقشى براى كسى است كه دردنيا شراب و
وخوش كذرانى را ترك كرده باشد اكر كسى بخواهد عيش ابد [illegible] خوب و
هواى خوب وميوه خوب جهند [illegible] وزن خوب لباس خوب [illegible] خوب
خاطر خاطر جمعى ازدار [illegible] خوش كذرانند وازده [illegible] كه در
دنيا [illegible] اهل جنة جمع فرموده است يسقون من رحيق
شراب خالص مختوم ختامه مسك اى [illegible] الطين وقرئ ختامه بالفتح اى
ما يختم به [illegible] خوش شرابند دو قسم شراب است
يكى نهر [illegible] شراب دنيا مفتاح كل شر است ان
مفتاح كل خير [illegible] است شارب خمر جنة مطاع
ملائكه ميشود شارب دنيا هشتاد تازيانه ميخورد مرتبه چهارم قتل شارب
الخمر ملكش هزار مقابل دنيا ميشود از خمر زن طلاق [illegible] ميكند شارب
اين خمر وزجهره مهمان خدا ايند شارب دنيا صفت چهار حيوان از
او بروز ميكند شارب ان صفت چهار پيغمبر يعنى محمد صوت داود و
حسن يوسف قامت ادم تا از ان شراب نخورند نميروند شراب دنيا موروث
امراض ميشود اخوه و [illegible] اخر هم درشكسته ميشود كما ذكر في القلب
ابن عربى قال است ان هر [illegible] رجس است ورجس من عمل الشيطان ان
طهور وسقيهم ربهم شرابا طهورا ان لله شرابا لاوليائه ان شربت

كذا في النسخه

ساقی آن شراب امیر المومنین علیه السلام است این شراب را دستهای کثیف
و چرا انگور و شرابی بینید الذان شراب را حلال و ند بید قدوق شرابه نبا مایه
قدوق است انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة شرابه دنیا اقلا با بدیل
او بعین نماند صاف شود ای صوفی شراب آنگه شود صاف که در شیشه
نماند بهتر است محک دوستان و محبوب جلوه ساقی الخ که آن کیمیای است
که اگر یک جرعه بخوری هزار علت بر دختر بهشت را از دور یک جمله خلق شده
انام خلق شده در اکواب و اباریق مختوم برای مهمانی دوستان خود نهاد
از الشراب ... نفر خوردن الی اکبر جلو دو قدح شراب ... من
شراب داود بعد از نزول تحریم خمر ... الا ابوبکر و عمر ...
میخوردند ... تابعت ...
عمر ... امیر المومنین علیه السلام ...
رمضان شراب خورده بود ... ولکن
در پوست هندوانه با چوب شراب خورد ... چهره
برده ... دیگر بهاری نباید مست هشیار کرد و از دور مست حق ...
بخود تا نفخ صور حیف است آن شراب را هشیار اکسی از دست بدهد بخیز
چیزی ... می فروشان کشان زان بکه فروشند چه خواهند
خوبی بیضاء لذة للشاربین مست عاشق است دارد به صاف صفا پرورده
به تلخی و شکر پرورده به باز آمده الخ مست در بستر من افتاده و نشان داوند حال
آن مست که در بستر هشیار افتد شاهزاده شب زفاف شراب خورده رفت چون
بکر که در حجره گذاشته بودند در بغل گرفت قربان صدقه اش میشد آه پادشا
حجره ... دختر را ... کرد آه سر ... از مستی بریدند و بعد ...

قربان را

قرآن و الفرات را آخر مامون در مستی جواد را شهید زد و بعد نماز صبح زد نه
رکعت خواند عمر پسر شراعه زوجه اکرم ملعنه برادر شراجهل تا زیانه زد و بتراش
ربنا کریم **مجلس سی و چهارم** از سوره آل عمران وسارعوا الی مغفرة من ربکم
وجنة عرضها کعرض السموات والارض اعدت للمتقین ای بادروا الی الاعمال
التی توجب المغفرة وجنة عرضها الخ اختلف فی معناه علی اقوال الاول ان المعنی
عرضها السموات اذا ضم بعضها الی بعض وذکر العرض لا الطول لان فیه دلالة
علی عظم الطول دون العکس الثانی ان معناه ثمنها لو بیعت کثمن السموات و
الارض لو بیعت والمراد بذلک عظم مقدارها وانها لا یساویها شیء لو قیل اذا کانت
الجنة عرضها کعرض السموات فاین یکون النار فاین اللیل وهذه معارضة
فیها اسقاط المسئلة لان القادر علی ان یذهب باللیل حیث یشاء قادر علی ان
یخلق النار حیث یشاء الثالث قال الرازی ان الجنة التی یکون عرضها السموات
انما یکون للرجل الواحد لان الانسان انما یرغب فیما یصیر ملکا له فلا بد ان تکون
الجنة المملوکة لکل واحد مقدار هذا الرابع المقصود المبالغة فی سعة الجنة وذلک
لانه لا شیء عندنا اعرض منها ونظیره قوله تعالی خالدین فیها ما دامت السموات و
الارض فان اطول الاشیاء بقاء عندنا هو السموات والارض فخوطبنا علی
وفق ما عرفناه فکذا ههنا الخامس انتم تقولون ان الجنة فی السماء فکیف یکون
عرضها کعرض السماء والجواب من وجهین الاول ان المراد من قولنا انها فی السماء
انها فوق السموات وتحت العرش قال ع سقف الجنة عرش الرحمن سئل رسول
هرقل عن النبی صلی الله علیه واله انک تدعوا الی الجنة عرضها السموات فاین
النار قال فاین اللیل اذا جاء النهار المعنی انه اذا دار الفلک حصل النهار فی جانب
من العالم واللیل فی ضد ذلک الجانب فکذلک الجنة فی جهة العلو والنار فی

جهة السفل قيل عليه قولهم ان الجنة في السماء [illegible]
نحويها ولا يبكون ينطوى الله في العلو امثال السموات والارضين وان فتح الجنة
انها في السماء الرابعة كان كما يقال في الداربتان لاتصاله بها وكونه في ناحية
منها اوليشرع اليه بابها وانكان اضعاف الدار اعدت للمتقين اى المطيعين لله
فى الاوامر والنواهى وهذا يدل على ان الجنة مخلوقة اليوم لانها لا تكون معدة
الا وهى مخلوقة اسداية آيت در قران هست كه بهشت در آسمان است يكى اينكه
عنوان در وقع فى والذاريات وفى رزقكم وما توعدون [illegible] ولقد رآه نزلة اخرى
عند سدرة المنتهى عندها جنة المأوى [illegible] آيات [illegible] اخبار لضارهم
بنا راست ازان جمله حضرت رسول صلى الله عليه واله فرمود شب معراج رايت
فى السماء الدنيا ادم ابا البشر [illegible] ريح طيبة ومن شماله
بابيات ريح منتنة فاخبره جبرئيل [illegible] والنار
ديكر فرموده كه [illegible] بهشت برده [illegible] ميوه داد
سيب وسفرجل [illegible] درخت طوبى را مشاهده
كردم در بدم ملائكه كاخ بنا ميكنند وكاهى بيكار ندانها دلالت دارد بر وجود جنت
ونار در سما وبعضى معتزله را اعتقاد آنست همين است وبعضى منكر وجود جنت
ونار ند بالفعل مستند شان چند وجه است اول لزوم عبث كه خانه باشد
كسى ازان سكنى نداشته باشد جوابش آن است كه اين ادخل است در لطف
ووعد ووعيد كما لا يخفى وجه دوم منكرين لزوم فنا وهلاك العموم الدالة
على هلاك العالم مع تحقق الاجماع على دوامها وان مندفع است بحمل اجماع بر عدم
بعد قيامت فلا ينافى هلاكهما لحظة واحدة قبل القيمة وجه سيم عدم تحقق مكان
براى جنت ونار چه بتحقيقشان در سما اين عالم ممتنع است لاستحالة الخرق

الافلاك وتوقف الدخول فيها عليه حينئذ وكذا عناصره لانها لا تسع جنة
عرضها السموات والارض وهم چنين در عالم ديگر هم موجود نيست لاستحالة
وجود عالم آخر مباين لهذا العالم جواب اين است كه مكان جنت فوق سموات
سبع وتحت عرش است كما في الاية والخبر وانت تعلم ان خرق الافلاك على الحق
البهائات غير ممتنع ونار موصوف نيست بوسعتى كه در عناصر گنجائى نباشد
فيمكن كونها تحت الارضين السبع وفي الخبر في تفسير قوله تعالى ان جهنم لمحيطة
بالكافرين عن علي بن ابي طالب عليه السلام هو بحر المحيط بالدنيا يفتر به السكرا
ثم تنشق فتكون هو جهنم قال لا يركبن في البحر رجل الا غازيا او معتمرا
فان تحت البحر نارا ضربه وجوش درياى طوفان وتموج آن شاهد از آن باشد
سأل يهودي من امير المؤمنين عليه السلام اين موضع النار في كتابكم قال عليه السلام
في البحر قال ما اراه الا صادقا ثم تلا والبحر المسجور والبحر هو جهنم بارى حق
وجود جنت ونار است اما اين در محشر هر كه مستحق باشد داخل آن
خواهد شد وارواح مؤمنان كه از بدن مفارقت كنند بجنت دنيا ميبرند
كه در طرف مغرب است يا به جنت شداد ميبرند ويخرج ماء الجنة من جنة
المغرب يا بجنة ظهر ميبرند كما في خبر عبد الله بن سنان وارواح كفار را بسمت
مشرق ميبرند يا به برهوت كه در حضرموت است وتلامذه جناب امام حسين
عليه السلام را در آنجا در جبل كد ديدند كه فرمودند هو واد من اودية جهنم
ودر روز قيامت بجهنم روند والاية تدل على ذلك في سورة المؤمن وحاق
بآل فرعون سوء العذاب النار يعرضون عليها غدوا وعشيا ويوم
تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب قال رجل لابي عبد الله عليه
السلام فهم من النعمة فقال ان الناس يقولون الكفار لا يعذبون بين

اخذ به الخضر ... لایة فقال علیه السلام فهم من السنة آمثال فکیف هو قال
مثلا تقالة التی وقتا فی نحشر قملها وبوم یقوم الناس عترا دحلا والعزة
فقال نبی ... قلوه شد و بهشت دوزاراست یکی دنیا یکی خلد و هکذا
نار بهشتی که آدم را از او بیرون کردند همین جنت دنیا بود سئل الحسین
بن بشار الاعمال عن جنة ادم فقال جنة من جنان الدنیا تطلع فیها
الشمس والقمر ولو کان من جنان الخلد ما خرج منها ابدا یعنی خلد همین
است که هر که داخل شود او را بیرون نمیکنند الا آنکه حوزه شر بیرون رود
مثل رسول صلی الله علیه و آله که بجا لطارف ... بهشت اما بیرون رفت از دوست
معروف وقت برگشتن دیگر ... او در بهشت نرفته مثلا بیرون نباید چون
ارادت عندم ... بود ... الا ادریس ... از بنی
آدم یک نفر به بهشت خلد رفت و ... بیرون ... که هرمس
الهرامسه ... میکنند مثال ابتال ... گفتند و چنان
بود فی بعض ... واذکر فی الکتاب ادریس انه کان صدیقا نبیا و
رفعناه مکانا علیا قبل من شرف النبوة والزلفی عند الله ان کان من کم ذکر
فلنذکر الیوم احوال او اعلم انه سبط من سبط شیث و جد ابی نوح واسمه اخنوخ
انزل علیه ثلاثون صحیفة وکان بیته مسجد السهلة وانه اول من خط بالقلم
ونظر فی علم النجوم والحساب وسمی ادریس لکثرة دراسة الکتب وهو المعلم الاول
ویقال له هرمس الهرامسه ای استاد الحکما ... وهو اول من
خاط الثیاب ولبسها وکان الناس یلبسون الجلود ... از انبیا ... داشتند
آدم و زراعت ... ادریس ان علم ... خیاطت ... حرفت ... است
... ان اعزاو شریعت کنند که ... ایشان ... نوح

حاشیه [illegible]

تجار بود کشتی را خود ساخت هود تاجر بود موسی شبانی بود شعیب جولا
مع و ملاست سلیمان با آن سلطنت زنبیل بافی میکرد و روزه عبادت
جناب رسول تجارت میکرد چنانچه بسفر شام رفت و با بنجه است تجار همه
معزز اند بشرط امانت برکه او بکرد او دبا وجود که اینهمه دزد میزنند غرق میشود
رسول صلی الله علیه و آله تجارت بسیار دوست میداشت فرمود اگر مبعوث نمیشدم
تجارت میکردم و از تجار دو نفر را اگر بسند بد و امین و مسلمان بودند دوست
میداشت یکی دحیه کلبی که هم تجارة میکرد و هم رسالت و یکی دیگر سهل ساعدی که
او را هم بسیار دوست میداشت میگوید وارد شام شدم

مجلس سی و پنجم

المؤمنون قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلواتهم خاشعون الی علی صلواتهم
یحافظون اولئک هم الوارثون بملک النعمات الوارثون الذین یرثون الفردوس
هم فیها خالدون قال علیه السلام ما خلق الله خلقا الا جعل له فی الجنة منزلا و فی النار
منزلا فاذا سکن اهل الجنة و اهل النار نادی منادیا اهل الجنة اشرفوا فیشرفون
علی اهل النار و یرفع لهم منازلهم فیها ثم یقول لهم هذه منازلکم التی فی
النار لو عصیتم الله لدخلتموها قال علیه السلام فلو ان احدا مات فرحا
لمات اهل الجنة فی ذلک الیوم فرحا لما صرف عنهم من العذاب ثم ینادی
منادیا اهل النار ارفعوا رؤسکم فینظرون الی منازلهم فی الجنة وما فیها
من النعیم فیقول لهم هذه منازلکم التی لو اطعتم ربکم لدخلتموها فلو ان
احدا مات حزنا لمات اهل النار فیورث هؤلاء منازل هؤلاء و بالعکس و
ذلک قوله اولئک هم الوارثون نعم میبخشد بدون زحمت صاحب میشوند
چنانچه وارث ارث را میبرد **التوبة** وعد الله المؤمنین والمؤمنات جنات
تجری من تحتها الانهار خالدین فیها و مساکن طیبة فی جنات عدن و رضوان

من الله اکبر ذلک هو الفوز العظیم ده چیز را عظیم شمرده مساکن طیبة بطیب
العیش و بنا بناها الله من اللآلی و الیاقوت الاحمر و الزبرجد الاخضر لا اذی
ولا وصب ولا نصب و رضوان من الله اکبر و رضاء الله عنهم اکبر من ذلک
کله لان ما یصل الی القلب من السرور برضوان الله اکبر من جمیع فی الجنان
حوا هم گوید که دیوار بهشت نیست چون دیوارها بجهان و زشت چون در
دیوارش با آگهی است زنده باشد خانه چون شاهنشهی است هم بهشت هم نو
هم آب زلال با بهشتی در حدیث و در مقال هم سریر و قصر و هم تاج و ثیاب
با بهشتی در سؤال و در جواب فرش بی فراش [illegible] فنه کناس
رویید شاه چون وارد بهشت میشوند [illegible] محمد میایند نزد [illegible]
علیه السلام و در زیر سایه درخت طوبی [illegible] آن [illegible]
بیاید برای هر کسی منزلی معین فرماید [illegible]
وطیبهم و فکهوهم [illegible] الناس [illegible]
عطشوا و صوموا [illegible] الناس [illegible] وردند
و از شراب طهور میخورند و از هر میوه حاضر میکنند قال ع انه لتقع الجنة
من الرمان فتسفر وجوه الرجال بعضهم عن بعض ثم یقول یا ملائکتی اکسوهم
از بالای شجر حلل روییده بالوان مختلفه با نها پوشانند و بعضی کل رجل
رمانة خضراء فی کل رمانة سبعون حلة لم یرها الناظرون و لبس از ان
ان بزرگوار منزل هر کسی را تعیین میفرماید ملائکه هلموا ناقه از یاقوت
آورند که روح در آنها دمیده شده کان وجوهها المصابیح و وبرها خز احمر
علیها رحال من الدر مفضضة باللؤلؤ والمرجان فاناخوا تلک النجائب الیهم
ثم قالوا ربکم یقرئکم السلام و یریکم و ینظر الیکم و یزیدکم من فضله فانه

ذو وجيز واسعة يشتمل عليها كل واحد منهم على الاهل فيطلقون صفاً واحداً
معتدلاً ولا يمرون بشجرة الا الحقتهم بثمارها ويتخلى عن طريقهم كراهة ان
يفرق بينه وبين رفيقه بعد از ان هريك بسمت منزل خود ميروند ملائكه
غلام باستقبال او مبادرت مينمايند فينظر الى اول قصر له من فضة مشرفاً بالدر والياقوت
فتشرف عليه ازواجه فيقولون مرحبا انزل بنا فيهم ان ينزل بقصره فيقول
الملائكة سر يا ولي الله فان هذا لك وغيره ثم ياتي قصراً مكللاً بالدر والياقوت
فيهم ان ينزل فيقول الملائكة سر هذا لك وغيره ثم ياتي قصراً من ياقوت احمر
بر هر قصر که ميرسد خلايق آنجا از خانه شاگردند ميشود وند حوريه ها از حجره
ميدويدند ميرسند به تماشا آنجا بيرون ميايد اسپي مسرج وملجم وسط غلمان
سوار ميشود ميرود وطرف هر ونك قصور است وهكذا الناس احوال واينها
هر ديد قصر که ميرسد ميايد ميرود برساند ترقى ارتقاء فان درجات الجنان بعدد
القرآن مقصود نه آنست که هر که قرآن خوانده باشد بحسب آنکه کرده همه
همه قرآن را حفظ داشته باشد يک جزو وبيش حفظ ندارد ليکن لازم است
که ان کودا اعلى درجه ازان عالم باشد بلکه مقصود رعايت احکام وعمل بان
است تا آنکه بمنتهی منزل خود ميرسد درميرسند باستقبال مبادرت داخل
ميشوند بقصري که بناي قدرت او را تمام کرده سقفش از طلا است شبکه
از فضه خشتها از در وياقوت وزبرجد فيها فرش مرفوعة بعضها فوق
بعض من الحرير والديباج بالوان مختلفة وحشوها المسك والكافور
والعنبر در هر قصري هزار غرفه مبنية من فوقها غرف پس حله ها اورند
بپوشند يحلون فيها من اساور من ذهب ولؤلؤ ولباسهم فيها حرير فاذا
جلس على سريره اهتز سريره فرحاً فاذا استقر ولي الله في منازله استأذن ملك

ص ١٣٦

الموقف بجنات نعيمه فيقول له خدام المؤمن تبارك على اريكته ففي جنته الحوراء
تنظر له ولا تنظر الى الخاتم ... فيخرج زوجته من خيمتها وحولها
وصايفها وعليها سبعون حلة منسوجة بالدر والياقوت فاذا دنت من ولى الله
ثم ارادت ... شوقا فتقبله ثم ... ما ملك وانت لي فيتعانقان
... لا يكلان ... قباب من قصب من ياقوت احمر و
... انا الحوراء حبيبك
شوقى ... بالحوراء فيتقدم
الملك الحاجب ... الحاجب
ثلثة جنان ... فيستأذن القيم
القيم ... الف باب على
كل باب ... الجبار ثم
... صلى الله عليه وآله وذلك
... داروا لا يبغى
وعلى الاتقاد ... والنظر المؤمن ... ابن يحيى ... به
... منازل اهل نار و ام ...
امير المؤمنين عليه السلام ... براى هر كس از دوستان
چنانكه ... هر يك بمرتبه است كه اگر ثقلين از
جن و انس ... طعام و خادم و رختخواب هر يك از
... در بهشت ... عليه السلام منازل ... حضرات كسيكه
... منازل اهل جنة ... در خرابه ... لكم
... فرقان وعباد الرحمن الذين يمشون

على الارض هونا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما والذين يبيتون لربهم
سجدا وقياما والذين يقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم ان عذابها كان
غراما الى ... فيها تحية وسلاما كسيكه اين صفات را داشته باشد
غرفه در بهشت خلق كرده كه برى ظاهرها من باطنها وباطنها من ظاهرها
ويرى الرجال ... بما يلبسها كانه المرآت وفيها الف غرفه وفي كل غرفه
حوريه ووصيفه ووصايف جامع اين صفات در اين غرفه جا دارد چند
نفرند كه ايشان در بهشت علاوه بر قصرها يكه براى همه هست قصر مخصوص
دارند قال رسول الله صلى الله عليه وآله دخلت الجنة ورايت فيها قصرا من ياقوت
حمراء كالزجاجة من نور فقلت يا جبرئيل لمن هذا القصور قال لمن اطاب الكلام
وادام الصيام واطعم الطعام وتهجد بالليل والناس نيام قال وفي امتك من
يطيق هذا قال ادن مني ... قلت الله ورسوله اعلم فقال عم
هو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر اتدرى ما ادامة الصيام
من صام شهر رمضان ولم يفطر منه يوما واما اطعام الطعام من طلب
لعياله ما يكف به وجوههم والتهجد هو ان لا ينام الرجل حتى يصلي العشاء
الآخرة يعني يصلي ... خدا رحم كرد كه علما كار را آسان كرده اند كه جمع بين
صلوتين ميكنيم كه ... خلاف هم اكر مثل اول پنج وقت نماز بود چه ميكرديم
سنيان حالا هم پنج وقت نماز ميكنند اكر در معامله نفع كلى باشد ترك ميكنند
منها قصر المتحابين قال ع ان الله خلق في الجنة عمودا من ياقوته حمراء عليه
سبعون الف قصر في كل قصر سبعون الف غرفه خلقها للمتحابين والمتزاورين
في الله حالا نه مردم با هم دوستى ميكنند آمد و شد و ديدن كه موقوفست الا
آنكه نفع كلى منظور داشته باشد چون مقصود حاصل شد ديگر ترك دوستى

میکنند مبادا قلبا نمایه بگذارند و وقتیکه از در خانه میگذرد میگوید خوش
باشد اگر آمد و شد کند فکر دوری کند و با نگاه کردن بزن و دخترش دارد یا
عضو اهد اظهار اخلاص یا وفا بکند که همه بجهت دنیا است این است بعد از مردن
یادش نمیکند اگر واست میگوید خالا جراسر قبرش نمیرود که دستش از عمل
کوتاه است منها قصور نماز جماعت کنند کان توفی ابن العثمان ابن
مظعون فاشتد حزنه علیه حتی اتخذ من داره مسجدا فیه فبلغ ذلک رسول
الله فاتاه فقال ص له ان الله لم یکتب لنا الرهبانیة انما رهبانیة امتی الجهاد
فی سبیل الله ان للجنة ثمانیة ابواب وللنار سبعة ابواب افما یسرک ان لا تاتی بابا
منها الا وجدت ابنک الی جنبک [illegible] ثم قال ص
من صلی صلوة الفجر فی جماعة ثم جلس یذکر الله حتی طلوع الشمس کان له فی الفردوس سبعین
درجة ومن صلی الظهر جماعة کان له فی جنات عدن خمسین درجة منها
فی الجنة قصر من یاقوتة حمراء [illegible] من یاقوتة
حمراء وتلک القصر مرصع بانواع [illegible] یعرف بتسبیحه
وتقدیسه وتحمیده منها من مسح یده علی راس یتیم خلق الله له بکل شعرة
مرت تحت یده قصرا اوسع من الدنیا وفیها ما تشتهیه الانفس وتلذ
الاعین منها للواعظین من کفل یتیما لنا قطعته فواساه من علومنا التی
سقطت الیه حتی ارشده فنعم ایها العبد الکریم المواسی انا اولی بهذا الکرم
اجعلوا یا ملائکتی له فی الجنان بعدد کل حرف علمه الف الف قصر مع ما یلیق
به من النعم اما بشرط ان یعمل بقوله ولا یکون مصداقا لقول الشاعر وغیر
تقی یامر الناس بالتقی طبیب یداوی الناس وهو علیل منها العلماء
الثواب قالت فاطمة وقد اختصمت الیها امرأتان فی امر الدین احدهما مومنة

والاخر

والآخر معانقة فتغضب على المؤمنين غضباً [illegible]
فرحاً شديداً قالت ان فرح الملائكة اشدّ من فرحنا وان حزن الملائكة
بحزننا اشدّ من حزننا وان اشتياق الملائكة اليه اوجب والناجين
على هذه المسكين الاسير من الجنان الفانى [illegible]
واجعلوا اهله سنته وكل من يلي [illegible] مسكين فيطلب [illegible]
الف ما كان معدّاً من الجنان قال [illegible] الله [illegible]
قصوره ودوره ويستعمل بكل حرف من حروف حجّة على اعداء الله الّتي [illegible]
اهل الدنيا املاكا [illegible] على حمل السموات والارضين فكم
من بنائكم [illegible] من قصور لا يعرف قدرها الا رب العالمين ان الله
وملائكته يصلّون على النبي قال ص ورأيت بعض القصور بلا شرف سألت
جبرئيل عنه قال هذه قصور [illegible] الذين يكسلون عن الصلاة
عليك بعدما [illegible] الا بقيت [illegible] اهل
الجنان ان [illegible] كسل صاحبه عن الصلوة بعد
الصلاة ورأيت قصراً حسناً بلا دهليز وبستان [illegible]
بعض [illegible] قضاء حقوق اخوانهم المؤمنين دون [illegible] منها اقصر
الفاعلين الزكوة اعطاهم الله بكل حبة في الجنة من ذهب قصراً من فضة
قصراً من لؤلؤ وقصراً من زبرجد وقصراً من نور رب العالمين وقصراً
من زمرد اخضر وقصراً من جوهر منها قصور الذين يصومون شهر رمضان
وشعبان وذي الحجة ورجب الذين يقرؤن [illegible] منها قصر حسن
عليه السلام احمر واخضر منها قصر من [illegible] شعر [illegible] من قال فينا
شعراً بنى الله له بيتاً في الجنة ومؤيد بروح القدس ونحن [illegible] الله [illegible]

اوسع

اوسع من الدنیا سبع مرات بنووه فیها کل ملک مقرب و نبی مرسل قال ع فی حق
عبد الله بن غالب ان ملکا یلقی الیه الشعر وانی لاعرف ذلک الملک در دنیا
قصیدهٔ میگوید که از بابت دنیا چیزی صله بگیرد بران کولهٔ جزای آن امام
تمکوی بسیار وقت است که قصیدهٔ میگوید چیزی نمیدهند شاعری برای
کریم خان زند قصیدهٔ گفت فرمود هزار اشرفی بدهند روز دیگر شکایت کرد که
نوسیله گفت حرف تو ما را خوش آمد ما هم حرفی گفتیم ترا خوش آمد پای نقلی
در میان نبود سئل الشامی علیا عن اول من قال الشعر قال ع آدم فی مصیبة
هابیل تغیرت البلاد اه شیطان در جواب گفت تنح عن البلاد وساکنیها
فبی بالخلد ضاق بک الفسیح وکنت بها وزوجک فی قرار وقلبک من اذی
الدنیا مریح فلم ینفعک من کیدی ومکری الی ان فاتک الثمن الربیح بعضی
گویند زبان آدم عربی نبود شعر را بعربی ... ظاهرا صحیح نیست
که آدم بحکم علوم دارا بود وعلم آدم الاسماء کلها ...
کسیکه بپارسی شعر گفت بهرام گور ... مشروع
است بانکه قسم الشعراء یتبعهم الغاوون فی الصافی قیل هو استیناف ابطال ل
کونه شاعرا کما زعم المشرکون یعنی ان اتباع محمد لیسوا الغاوین فکیف یکون
شاعرا نزلت فی الذین غیروا دین الله وخالفوا امر الله هل رایتم شاعرا قط
یتبعه احد وانما عنی بذلک الذین وضعوا دینا بآرائهم فتبعهم الناس علی
ذلک عن الباقر علیه السلام انما هو قوم تفقهوا لغیر الله فضلوا واضلوا
القمی سئل عن هذه الآیة فقال هم القصاص الم تر انهم فی کل واد یهیمون
لان اکثر کلمات الشعراء خیالات لا حقیقة لها ورجل هائم ای متحیر من العشق
الا الذین آمنوا قیل هو استثناء للشعراء المؤمنین الذین یذکروا الله واکثر

کما شنیدی و معرب دو بیت دو فرزند شعر گفت یا ...

اشعارهم

اشعارهم فی التوحید والحث علی الناس علی طاعة الله ورسوله وانه فند الله
ولو قالوا هجوا اوادوابه الانتصار ممن هجاهم من الکفار عن کعب بن مالک
سئل رسول الله ماذا تقول فی الشعراء قال ان المؤمن یجاهد بسیفه و
لسانه والذی نفسی بیده کانما ترمونهم به نبل المنتشابوری الاظهر انهم الذین
یروون اشعارهم وکان شعراء قریش مثل عبد الله بن الزبعری وامیة بن
ابی الصلت یهجون النبی والاعراب یجتمع لهم ویسمعون اهاجیهم فنزلت
ثم بین غوایتهم بقوله الم تر انهم فی کل واد یهیمون وهو تمثیل لارتیابهم فی کل
شعب من القول ... معینا تارة ویلزمونه اخری غالین فی کل
الطرفین ثم استثنی شعراء المؤمنین مثل عبد الله بن رواحة وحسان بن
ثابت ... بالحاصل انما انحط الشعراء علی المعنی لا علی مجرد النظم
جمهور علما ... که اکثر ... یا غیر بشرط الصدق وباتفا
وبا هجو کفار ... است بر صحت این قول چند وجه است
اول کعب بن مالک گفت یا رسول الله ان الله قد انزل فی الشعر ما انزل قال
ان المؤمن یجاهد بسیفه ولسانه دوم در حرب بنی قریظه فرمود بحسان اهج
المشرکین فان جبرئیل معک و روز غدیر مدح کرد پیغمبر ص شنید فرمود ما زلت
مؤیدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانک وقال ع ایضا ان لله کنوزا تحت
العرش مفاتیحها عن الانبیاء واجریها علی لسان الشعراء وجه دوم انکه اکثر
صحابه وتابعین علو ... ابیات بسیار نقل کرده اند واکر جایز نبود ایشان با
کمال علم ودیانت مرتکب آن نشدندی ابو نواس را در خواب دید بازپرسید
گفت تهمت را باید و شعرا رحم کند که گفتم تامل فی نبات الارض وانظر الی
اثار ما صنع الملیک علی قضب الزبرجد شاهدات بان الله لیس له شریک

یکی از شعرای عرب قصیده‌ای در ثنای ...
درودان وقت ... تا جامه از او برکنند
خواندند فرمود تا جامه سکان در
بیچاره لبرها ... خواست تا سنگی
قفای او افتاد ... کنند و میبن
بود او در سگان را دفع کند ... شد گفت
خرج است بعد ... حرام زاده اند ... را
اینجا عجب ...
بسته اند و سگان را کشاده اند ... در
... نگاه میکرد ... و خندید
او را خواندند گفت از من چیزی
بخواه گفت جامه خود میخواهم
اگر انعام فرمائی
نوالک با الوجل ... وجحجبتمان
... نیا من
مراحجه ...
... بر او ... یاد کردیم

فردوسی حرد شیخ ابو القاسم قشیری براو نماز نکذارد که شعر باطل میگفت در
خواب دید او را در قصری نشسته سبب پرسیدند گفت صلهٔ این یک شعرست
جهان را بلندی و پستی توئی ندانم چهٔ هر چه هستی توئی روز شیخ
بر سر قبرش رفت و نماز کرد با همهٔ اهل شهر و جمعی گویند انشاء شعر را نیز ثابت
تمسک ایشان چند وجه است اول آنکه القران کلام و ایه اخری و ما علمناه الشعر
لان الشاعر یرفع الخسیس و یضع ما فی النفیس و لکیلا یتهم ان القران شعر کما
ان الله سلبه عن الکتابة لئلا یتوهم انه نقله عن کتب السلف بهذا اللفظ الف
فرمود تا پنج چیز در کسی جمع نشود نتواند شعر بگوید اول طبع موزون دوم
تصور معانی پسندیده تواند کرد سیوم [illegible] تواند نمود
چهارم آنکه امور معاشی منتظم [illegible] خیالش پریشان [illegible] باعث
هم میخواهد یا شوق بعالم ملکوت [illegible] که شعر بقالب
بکوید یا خیال وصال دلبران [illegible] اصحاب
دولتی و منصبی یا جهت شهرت و بقا در جهان [illegible] مستقبل
جهت شاهد بر مطلب عجیبی ندارد [illegible] و یوم
حان اخی جابر و دع عنك ضیا صیح فی حجراتها و لکن حدیثا ما حدیث
الرواحل من الاعشی و اعره من التبیله هذا الشعر قال [illegible] افصح کلمة قالها
لبید الا کل شیء ما خلا الله باطل و کل نعیم لا محالة زائل خلاصه
اینکه پیغمبر با خدا فرموده ما ینبغی له جهت آن بود که قران را شعر میگفتند جمیل
در نزول سورهٔ تبت گفت مرا و شوهر مرا محمد هجو کرده من هم هجوش میکنم و
الا فی نفسه شعر کمالات بنی [illegible] اشعار دیگر انرا میخواند امیر المؤمنین علیه
السلام خود شعر میفرمود دیوان منسوب باو است باید کمالات همهٔ علما را

وانیس واشعه باشد از آنجمله میگویند چون امام پاك است کرامه وخون
او مسك وپاك است جناب امام حسین علیه السلام شعر میگفت ودکایة
مشاعره عرب با او مشهوراست والعرب کمه شعر گفت امام حسین علیه
السلام چهار هزار اشرفی داد جواب شعر شرا م فرمود هر یك از ائمه شاعری
داشتند فرزدق شاعر سید سجاد علیه السلام بود ومن قصیدة قال فی
حقه هذا الذی تعرف البطحاء وطأته الکمیت شاعر حضرت باقر علیه السلام
بود حمیری شاعر حضرت رسول صلی الله علیه وآله بود که صله میدادند
روز عید الجمعه جناب امام موسی کاظم علیه السلام اوردند برای سه شعریه
پیر مرد ... شاعر امام و مناطبه السلام بود مقصود اینست که
این کار است مکرر البته الشرع خرج ... امام علیه السلام خصوصا
اکو مصیبت ... ثواب من ... شعرا وثواب من ابکی واختلفت
دعبل وقرائت ... علیه السلام ... اختتم بشهادة حضرت امام رضا علیه
السلام [illegible] ... بی حساب داخل بهشت میشوند منها
کسیکه پنجاه رکعت نماز بجماعة بخواند منها کسیکه از حلال کسب کند و کسب
بیده واجتنب عن الحرام عن الربا وبخس المیزان منها من یحمل ظلم ظالم حقتم
میفرماید هر چه در دنیا حق است بو خبر دهم ملائکه گویند چه حق دارید گویند
مظلوم بودیم ... میفرماید صدقوا ادخلوا الجنة بلا حساب ملائکه
گویند خوشا حال شما که اجر شما بسیار است منها کسیکه از حجاج در مدینه
و مکه مدفون شود هفتاد هزار کس از نجف بی حساب داخل بهشت میشوند
وهکذا المدفون بکربلا وکذا المؤذن سنته واعلم ان لکل امر علامة وللوقت
عبادة تم کبر ... معظم ... وجهم میسوزد که از آن بوی خوش میشهد

یهود بوی نمیرسند و نصاری بناقوس چون اهل نجران عمل نمیکردند [illegible]

ناقوس موعظه میکنند و امر بزهد میکنند عجب که امر کرد منع و رش این بود

اما حال الحمة نصاری نیز نهند امیر المؤمنین علیه السلام مهلت نیست تغیر کرد

مسلمانان اذان بلال اذان نگفت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله الا دو دفعه

زمان عمر و زمان ابی بکر و منها امام علاوه چند نفر از چند چیز بهشت محروم اند

یکی شراب خوار از شراب طهور از رحیم بوی دوم دیگری ملوط و وی استبرق

بهشتی نمیتوانند نشنید یکی کسیکه به [illegible] صلوات نفرستد از غرفه های

باکنکوه که اهل بهشت نشینند محروم است یکی عاق [illegible] از بوی بهشت

که پانصد سال راه میرود محروم است یکی [illegible] کنار [illegible]

شجره طوبی محروم است فلیذکر فیه مبتدا [illegible] ن و تحقیقا العناوین [illegible]

حوائج مؤمنین سعی کند قصر او در [illegible]

انکه بزیارت حسین ع نرفته باشد از خوردن [illegible]

علی الناس حج البیت فی التاویل اگر بعد [illegible] السلام کن

همان ثواب دارد منصور ملک با وی بسیار زبان بود چون جابر شنید در مسجد

نامه قتل حسین خوانده ندبه کرد گفت کسی را پیدا کن به عاشورا و ابکر بلا برد

برسید مبادا از قصور بهشتی محروم مانند اول کسیکه بزیارت رفت جابر بود بزیارت

از آئین اسد چند نفرند که داخل بهشت نمیشوند لما خلق الله الجنة قال لها

تکلمی قالت لا اله الا انت الحی القیوم قد سعد من دخلنی اه قال بعزتی لا یدخلنک

عشرة اه بوی بهشت شش قسم است اول نسیمی که از زیر عرش میوزد دوم

خاک بهشت که مشک و عنبر است سوم از میوه های سیب بکرانه به که چنین

حرتبه کشند کل خانه را معطر میکند به بین چه عطر دارد چهارم بوی نفس

[illegible]

بهشتیان بوی بهشت میکنند و بالنسیم دوست با نکهت دهان تو با بوی
لاون است پنجم عطر زلف حوریان کرده هوا را بوی زلف معطر ایشان همه
که جمع میشود با نشند سال راه میرود و بوی بهشت قوة قلب است چند نفرند
بوی بهشت نمیشنوند برزنا کار و متکبر مختار و ولد الجبار و منکر ولایتان و کسیکه
مهر زنش را ندهد من تزوج امرئة و لم یوفها صداقها فهو زان عند الله و
الجملذی ای الاکول الذی لا یشبع من الدنیا پیغمبر صلی الله علیه و آله بوی
بهشت شنود بوی پیغمبر که فاطمه عرقش گرفت گل از وست از هرچه میکذشت
تا یکهفته بوی خوش میداد … الاجل و انجنة طیبة کو انتشر هل … و بنانات و
ورق اشجار بهشت … را اورد باد بردا هو خورده مسک دارد
دیگر … که قدری جبرئیل … اورده در حقه کرده هر وقت میکشودند
معطر … سفا ورد با هر سر کوه قاف گذشت
نسیم صبح … دیگر عطر زمین کربلا است تربت
واهج … تمام عطرها … وجهتران و طاهر است لانه لمطلع
الارض کربلا … مقابل این رواج جهنم از شش جهت است … اللهم …

سؤالات نصاری از باقر ع در مدین

سید بن طاوس رح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که در سالی از سالها
هشام بن عبد الملک به حج آمد و در آن سال من و پدرم به حج رفته بودیم من در
مکه روزی در مجمع مردم بودم گفتم که حمد میکنم خدا را که محمد را براستی فرستا[د]
و ما را بآنحضرت گرامی گردانید پس مائیم برگزیدگان خدا بر خلق او پس سعادت
مند کسی است که متابعت ما کند و بدبخت کسی است که مخالفت ما نماید و با ما
دشمنی کند پس برادر هشام این خبر را بهشام رسانید و او در مکه مصلحت

ندید که متعرض ما بشود چون بدمشق رسید ما بمدینه مراجعت کردیم بسوی
عامل مدینه فرستاد که مرا و پدرم را بدمشق فرستد چون وارد دمشق شدیم
سه روز ما را بار نداد و روز چهارم ما را بمجلس خود [illegible] طلبید چون
داخل شدیم آن ملعون بر تخت نشسته لشکر خود را مسلح ایستاده برابر خود باز
داشته و نشانه در برابر خود نصب کرده و بزرگان قوم خود در حضور او تیر
میانداختند چون در ساحت خانه او داخل شدیم پدرم در پیش و من در عقب
او و چون نزدیک رسیدیم با پدرم گفت که با بزرگان قوم خود تیر بینداز پدرم
فرمود که من پیر شده ام و اکنون از من تیر انداختن [illegible] مرا معاف داری
[illegible] ملعون سوگند یاد کرد بحق خدائی که [illegible]
بنی امیه اشاره کرد که کمان خود را بده تا بیندازد پس پدرم کمان او
گرفت و یک تیر از او گرفت و در زه کمان [illegible] میان
نشانه زد پس تیر دیگر بر فوق تیر اول زد [illegible] میان
تیر اول فرو کرد پس تیر سوم را گرفت [illegible] دو
میانه نشانه محکم شد با یکدیگر تا نه تیر انداخت و در هر یک از آنها بر یکی
هشام مینشست رنگش متغیر میشد تا اینکه در تیر نهم تاب نیاورد گفت نیک
انداختی ای ابا جعفر و تو ماهرترین عرب و عجم هستی در تیر اندازی چرا میگفتی
قادر نیستم پس از آن پشیمان شد و اراده قتل پدرم کرد [illegible] و سر
بزیر انداخت فکر میکرد و من و پدرم در برابر ایستاده بودیم چون ایستادن
ما بطول انجامید پدرم در خشم شد و چون پدرم بسیار خشمناک میشد
نظر بسوی آسمان میکرد تا آثار غضب در ناصیه او ظاهر میشد چون این حالت
را هشام دید از غضب حضرت ترسید و او را در بالای تخت خود نشانید و من

از عقب رفتم چون نزدیك رسیدم برخواست پدرم را در بر گرفت و دست
راست خود نشانید پس دست دو کردن من در آورد و مرا در جانب راست پدرم
نشانید سر بسوی پدر کردانید گفت پیوسته باید که قبیلهٔ قریش بر عرب و
عجم فخر کنند که مثل توئی در میان ایشان هست مرا خبر ده که تیراندازی را
که بر تو تعلیم کرده و در چند مدت اموختهٔ فرمود میدانی اهل مدینه این
صفت را دارند و من در جوانی چندی مرتکب این امر بودم و از ان زمان [illegible]
قسم که الان دست بکمان زدم ما اهل بیت رسالت بمضمون الیوم اکملت
لکم آه علم [illegible] بما عطا کرده است و ما از یکدیگر میراث بریم
و هرگز دیگران قاصرند [illegible] کامل باشد این سخن را شنید بسیار
[illegible] راسش کشید اینها علامت غضب
او بود [illegible] بزیر افکند بعد سر برداشت بپدرم گفت ایا نسب ما و شما
که همه فرزندان عبد مناف [illegible] پدرم فرمود چنین است ولی خدا ما را
مخصوص گردانیده است از مکنون سر خود و خالص علم خود با هیچ دیگری را
مخصوص نگردانیده است گفت خدا از شجرهٔ عبد مناف رسول را بر سیاه و
سفید مبعوث گردانیده و میراث او بخلا میرسد جائیکه فرموده ولله میراث
السموات والارض پس چرا شما وارث شدید و حال انکه پیغمبر نیستید
فرمود چون ایه نازل شد وتعیها اذن واعیه یعنی گوش حفظ کننده این
اسرار را حفظ میکند پس رسول صلی الله علیه و اله فرمود یا علی از خدا خواستم
او را گوش تو گرداند باین جهت علی علیه السلام فرمود که رسول صلی الله علیه
واله هزار باب از علم تعلیم من کرد آه علی این اسرار را باهل بیت خود مخصوص
گردانید بانبطریق بما رسیده است گفت پدرت علی ادعا میکرد که علم غیب

دانم و حال آنکه مخصوص خداست آنجا که گفت آنرا فرمود خدا کتاب درست
در آن همه علوم را بیان کرده اینچنین بوده و خواهد بود و نزلنا علیک الکتاب
تبیانا لکل شیء وهدی وموعظة للمتقین وایضا وکل شیء احصیناه فی
کتاب آه وایضا ما فرطنا فی الکتاب من شیء مطلع نشد از آن مگر رسول صلی
الله علیه وآله وعلی ع واهل بیت او و این است رسول ع فرمود انا [illegible] قضایت
از علی ع آن بود و عمر گفت لولا علی ع آه هشام ساعتی فکر کرد سر بر آورد گفت
هرچه خواهی مطالبه کن فرمود اهل عالم از بیرون آمدن در هر اسلامی
دارم هر الحر خصر کنی گفت رخصت دادم در [illegible] کن پدرم با او
وداع کرده بیرون آمدیم چون بمدینه [illegible] رسیدیم [illegible]
جماعت کثیری دیدیم که نشسته اند [illegible]
هشام گفت قسیسان و رهبانان [illegible]
علمای ایشان است هر سال مرتبه [illegible] میکنند
امروز همان روز است پدرم نزد ایشان [illegible] سر خود را
بجامه پیچید که او را نشناسند با نصاری بکوه رفت پدرم میان ایشان نشست
ترسایان مسند ها برای عالم خود انداختند او را بیرون آوردند روی مسند
نشانیدند بسیار معتبر بود و بعضی از حواریین عیسی را درک کرده بود از پیری
ابروها بر دیده اش افتاده ابرها را بحریر زرد بر سر بسته بود بسوی حاضران
نظر کرد چون هشام از آن خبردار شد که فرستاد [illegible] میان عالم و حضرت
بکذرد خبر باورد پرسید نصرانی که تو از مایی یا از امت مرحومه آه گفت من از
تو سؤال کنم یا تو فرمود تو گفت ای نصاری عجب است که مردی از امت مرحومه
بمن میگوید تو از من بپرس سزا است که مسئله چند از او بپرسیم گفت ای بنده

خدا خبر دهم ترا از ساعتی که نه از شب است نه از روز آنگاه عرض کرد پس از کدام
ساعتها است آن فرمود از ساعتهای بهشتی که بیماران بهوش میآیند و دردها ساکن
شود کسی که شب خواب نکرده خواب میکند گفت راست است گفت میگویند
که اهل بهشت میخورند و میآشامند آه آه گفت ترا خبر دهم از آنچه میگویند میوه
های بهشت برطرف نمیشود هرچه بخورند باز بجای خود بماند در دنیا نظیر
این دارد فرمود چراغ است اگر صد هزار چراغ از او افروزند کم نمیشود گفت
کلام دو برادر بودند بیکروز آمد بروایت [illegible] شب خدمت حضرت امام مسلمان
شد بهشام حضرت [illegible] که [illegible] علم حضرت در شام منتشر شد آن ملعون جایزه
برای [illegible] مدینه کرد قاصدی از پس فرستاد که دو
پسر [illegible] محمد بن علی و جعفر بن محمد [illegible] که من ایشان را طلبیده بودم
[illegible] یکی صاحب کمال شد میگویند
شیخ [illegible] ایشان را چیزی نفروشند یا معامله
نکنند خواهش [illegible] بستند و دشنام بما و علی میگفتند و هرچند
مبالغه کردیم از ذوقه بماندند پدرم نصیحت کرد که از خدا بترسید ما چنان
نیستیم اگر چنان باشیم معامله نصاری با ما کنند چرا از مبایعه ما امتناع
دارید گفتند نه اینها چونند [illegible] شما [illegible] چندی حضرت نصیحت کرد
مفید نشد گفتند بلید خود و چهارپایان شما هلاک شوید حضرت او را
دید پیاده شد فرمود که ای جعفر تو از جای خود حرکت مکن و کوهی در آن نزدیکی
بود که بر شهر مدین نزدیک بود حضرت بر آن کوه رفت و رو بشهر کرد و انگشت
بگوشهای خود گذاشت و آیاتی که حق تعالی در قصه شعیب فرستاده است
ومشتمل است بر مبعوث شدن شعیب بر اهل مدین و معذب کردیدن

ایشان بنا فرمایند و برایشان نخواندند تا اینکه حق تعالی میفرماید بقیة الله
خیر لکم ان کنتم مؤمنین فرمود ما ئیم بخدا سوگند بقیه خدا در زمین حق
تعالی باد سیاه تیره برانگیخت انصدا از یکوش حرد و زن صغیر و کبیر ایشان را
ایشان را وحشتی عظیم روی داد برابر بامها برآمدند بطرف حضرت نگاه میکردند
پس حضرت پیر مرد را با حالت دید بصدای بلند ندا کرد که ای اهل مدین
از خدا بترسید این مرد در همین موضع ایستاده در وقتیکه یوشع قوم خود را نفرین
کرد در این موضع ایستاده بود بخدا سوگند اگر درنگشاید مثل آن عذاب بشما
خواهد رسید پس بترسیدند در را گشودند [illegible] خود جای دادند و
طعام دادند و اهل مدین این قصه را [illegible] نوشت [illegible] پیر را
بقتل رسانند او را پیش خود خواست [illegible] رسیدن به شام رحمت الهی
پیوست هشام بوالی مدینه نوشت [illegible] و اهل
جهنم شد منصور حضرت را شهید کرد [illegible] لعنهم بسبب
اهل جنت بر کمر دالبه حبابه والبه که گوید [illegible] بن علیه
السلام را دیدم تازیانه در دست میفرماید ایها البایع للجری والمار ماهی
وجند بنی مروان فرات ابن احنف پیش رفت سوال کرد ما جند بنی مروان قال
هم قوم الاحبانه کو ببنا طفی خوشتر از آن ندیدم پس در قفای او رفتم دو بدو
در پی وی تا اینکه در فضای مسجد نشست عرض کردم یا علی چه چیز است علامت
امامت خدا بر تو رحمت کند فرمود بیاور این سنگ را و اشاره نمود بسنگی
که افتاده بود از پیش وی فرستادم آوردم مهر مبارک را بر وی زد نقش
گرفت فرمود یا حبابه اگر مدعی ادعای امامت کرد و قادر شد بر مهر کردن سنگ
چنانکه دیدی پس آن امام است مفترض الطاعة و امام مخفی نباشد بر او هر چه

اراده داشتند چنانکه گوید برگشتم تا وقتیکه جناب امیر المؤمنین علیه از
دنیا وداع کرد آمدم پیش امام حسن ع که در جای امیر ع نشسته بود دیدم
مردم از او سؤال میکردند فرمود یا حبابه عرض کردم بلی فرمود بیاور آنچه با تو
هست سنگ را دادم مثل پدرش مهر کرد بعد خدمت امام حسین ع آمدم
واو در مسجد پیغمبر بود فرمود پیش بیا آمدم فرمود مرحبا دلالت ودلیل آنچه
برآنچه اراده کرده آیا میخواهی دلیل امامت را مهر کرد تا علی بن الحسین ع آمدم
پیر شده بودم بقسمی که اعضای من رعشه بهم رسانیده بود ودر سن صد و
سیزده بودم دیدم [illegible] در رکوع وگاه در سجود داشت پس از دلالت
مایوس شدم [illegible] حضرت اشاره [illegible] من بانگشت سبابه همان ساعت
عود کرد [illegible] جوانی [illegible] عرض کردم ای مولا چه قدر گذشت
از دنیا وچه قدر [illegible] مانده [illegible] یعنی میگویم وآنچه مانده فلا یعنی
بیان نمیکنم [illegible] سنگ را دادم مهر کرد بعد خدمت
امام محمد باقر ع [illegible] اوردم بعد پیش حضرت موسی
بن جعفر ع بعد خدمت حضرت رضا ع آوردم بعد از آن نه ماه در دنیا ماند وفات
کرد ازاو ولادتی نامی همان سنگ را خدمت حسن عسکری آورد او نیز مهر کرد داود
بن قاسم گوید همان مهر را خواندم نقش او الحسن بن علی النقی علیه السلام بود

خلاصه **مجلس سی و هشتم** الاعراف للذین اتقوا عند ربهم جنات
تجری من تحتها الانهار خالدین فیها وازواج مطهرة ورضوان من الله والله
بصیر بالعباد دلیل ان اصحاب الجنة الیوم فی شغل فاکهون هم الا صافات
وعندهم قاصرات الطرف عین الخ بدانکه زوجات اهل جنت پنج قسم است
که از اخبار مستفاد میشود چنانچه در ع باب بصیر فرمود که در بهشت نهریست

کرده ودوطرف ان دختر دنیا چون مؤمن بگذرد بو دختری خوشش میاید بیش
چند روز او نزد او نقم درعوضان دیگری سبز کند وهذا معنی قول الرجل جزاك الله
خیراً دوم صورتیکه در بازار است کما ورد ان فی الجنة سوقا یباع فیه الصور
من الرجال والنساء وبا الواحد خلعت میکنند وزنان راجمه مضاجعه واین
سوم [illegible] بعالم الخیال تعبیر نموده اند چون انجا قیام فعل بفاعل است احتیاج بماده
ندارد لهذا هرچه خیال میکنند فوراً وجود میشود فلهم فیها ما تشتهیه الانفس
الخ قسم سیم حوریه است که حق تعالی خلق کرده برای مؤمن و هر شخصی را پانصد حوریه
دهند بروایتی هفتاد و حوریه بروایتی دوازده هزار [illegible] العین مشتاق
شوهرهای خود ندیا حتی این لمذهب صبر [illegible] مشتاق
کرد از زنان دنیا جدا شده داخل بهشت نشوند [illegible]
که تنها نباشد غلامی که بیعنبره در [illegible]
دنیا اند وانها بردو قسمت باکره و ثیبه [illegible]
بکرة و ثمانیة الاف ثیبة معانیش کلو [illegible] دنیا واگر
زنی در دار دنیا دو شوهر کرده باشد هرکدام خوش خلق تر باشد ان زن با و دهند
سؤال آیا جنت تولد است یا نه قال الغزالی و فیض رة وان الرجل من اهل الجنة
یتولد له الولد کما یشتهی یکون حمله و فصاله و شبابه فی ساعة واحدة و
لیکن زنان حیض و نفاس نمی بینند لهم فیها ازواج مطهرة دو زن در
دنیا چنین بوده اند یکی مریم اگرچه در او خلاف است یکی فاطمة الزهراء زوج
البتول ولذا حرم الله علیا [illegible] فی حیوتها الازواج و زنان دنیا هم قد شوهر نهند
وهم صورت الثانی زوج باید بر مثال یکدیگر در دو جفت کفش و موزه دیگر
معنی زوجیت ان است که هم مثل باشند اینکه میگویند باید زن کوچك باشد

مقصود

مقصود عمر و بجوائے اوست چون از کوچکے قدلکی عمر را می فهمند لهذا طالب کوچکند
سؤال آیا از زنان دنیا بهتر است یا حواری جنت زنان دنیا بهتر است چه بهشت را
خود تحصیل کرده اند بعبادت علاوه از عبادات زنان مشقتها دیده اند اطاعت
شوهر بدخلق کرده اند تربیت اطفال که مرد از عهدهٔ آن نمی آید و در حقیقت آن حوریها
کنیزان زنان دنیا اند لکن اینجا مثل دنیا نیست که رشک برند اما نتوانند بجاریه
نگاه کند باید که نیز خوش گل بخواند نباید و نزعنا ما فی صدورهم من غل مؤمن
ساعتی بزنان دنیا مشغول است و ساعتی بحور العین همه را خوشنود میکند
یعطی المؤمن من قوة مائة فی علیٰ ذلك اجمع اصحاب الجنة الیوم فی شغل فاکهون
وقتیکه میخواهد [illegible] پای او مینشیند و تعنی کند چند زن با
فاطمه محشور شوند یکی آنکه مهر خود را بشوهر بخشد چنانکه فاطمه یکی آنکه بر سوء خلق
شوهر صبر کند [illegible] باشد قال ابو بصیر جعلت فداك من ای شیء
خلقن الحور العین فرمود از تربت نورانی جنت و یرى مخ ساقیها من وراء
سبعین حلة کبدها مرآة الرجل و کبده مرآتها هر که را اینه باشد پیش او
صورت خود را نکو ببیند داو تعجب مکن که گفتم از زیر هفتاد حله مغز قلم پاش
دیده میشود نظر کن در حوضی که آب صاف داشته باشد شخصی برود ناخن
پا را میبیند قال الحور کلام یتکلمن بها فی الجنة فرمود بلی کلامیکه نشنیده اند
خلایق بهتر از آن کلام میگویند نحن الخالدات نحن الناعمات نحن الراضیات
نحن المقیمات طوبی لمن خلق لنا وطوبی لمن خلقنا له و یرقصن و یقلن نحن
اللواتی لو ان قرن احدنا علق فی جو السماء لاغشی نوره الابصار ان الحور
العین اذا قلن هذه المقالات اجابتهن المؤمنات من نساء الدنیا و تأخذ
بعضهن بایدی بعضهن نحن المصلیات وما صلیتن ونحن الصائمات

وما صهيّن ونحن المتوصيات وما توصيتين ونحن المتصدّقات وما تصدّقتن
فقبلتهن والله وابن زنا هنكه داود تقم هر بكر اخيمه ميدهد كه طولها ستّون
ميلاً والخيمة درّة واحدة طولها في الهواء ستّون ميلاً في كلّ زاوية منها اهل
للمؤمنين للخيمة اربعة الاف مصراع من ذهب قال رايت ليلة اسرى بي فرا
لهناه قباب المرجان فنوديت منه السّلام عليك يا رسول الله فقلت يا جبرئيل
من هؤلآء قال من الحور العين استاذنّ ربّهنّ ان يسلمن عليك فاذا انا بجارية
قلت لها من انت يا جارية قالت لزيد بن حارثة فتمّ حور مقصورات في
الخيام مع الاية ولا لذّ الجنّي يغشى كما يغشى الانس [illegible] ثوابا وازواجا
من الحور العين قال السيّئات للانس والحسنات للجنّ قيل [illegible] ان ما يصيب
انه المؤمنين الانس من الحور لم يطمثهنّ [illegible] المؤمن [illegible] الحور
لم يطمثهنّ جانّ كانّهن الياقوت [illegible] الابيض وفي
بياض المرجان بريح تسابقها [illegible] هل جزاء
الاحسان الّا الاحسان اي ليس [illegible] ان يحسن اليه
في الاخرة اقول معناه هل جزاء [illegible] ليلم بهذه النعم الّا ان تحسنوا في
شكره وعبادته قال ع هذه الاية جرت في الكافر والمؤمن والبرّ والفاجر ومن
صنع اليه معروف فعليه ان يكافي به وليس المكافات ان تصنع كما صنع حتّى يرى
له الفضل بالابتداء اين حوريه ها براي كسي است كه از نامحرم چشم بپوشد و
ميان زنان اگر متعدد دارد عدالت كند چنانكه در بيماري وقت خوابش را
در خانه وو [illegible] منكر داند نانكه زنا كند و شراب بخورد كه اين حرفها را
ملاّ ها او رده اند چرا اگر شراب بد است خدا در بهشت وعده كرده است گويند
كه فردوسي برين خواهد بود قال عند احتيان الجزع بمفارقته والّذي بعثه

بالجنة فيها ان حسنين خران بجنان وحور ... ابكار لا شك من عنهن عملنا
الجزع ونسكن حسنها ما بين ... يمام من صلوة احدكم تلك اونافلة او صوم و
صدقة او احسان احدكم الا احسنه رفقة انهم لا تشغلوا الصاحبكم فما يبطي
شكر الا للزيادة في الدرجات اصبروا كما يصبرون ويتقون فعند ذلك يسكن
حسنهم اذا احتالت احديهن في مشيتها حمل اعطافها سبعون الفا من الولدان
عليها من طرائف الحرير الابيض ما يتحير الابصار مكللات باللؤلؤ والمرجان
قاصرات الطرف عند النظر الى ... بهن حور شديد سواد عينهن وبياضها
ولوان واحدة منهن ... الى الارض لاضائت ولماتت ما بينها والجة
ولبضيفها ... سها خير من الدنيا بانها ... الخيار ازواج مطهرة من الحيض
والنفاس ... والنخامة ... الصفات الخبيثة كالحسد على
سائر ... القادين ... سبعون زوجة حوراء واربع نسوة
من الادميين ... مع الادمية وساعة يخلوا
بنفسه على الارائك ... ينظر بعض المؤمنين الى بعض وان المؤمن يغشاه
شعاع نور وهو يقول لخدامه لعل الجبار لحظني فيقال له لا بل هذه حوراء من
نسائك فمن لم تدخل بها بعد واشرفت عليك من خيمتها شوقا اليك ولعتب
لقائك فلما ان رأك تبسمت على سريرها فالشعاع الذي رأيت هو من بياض ثغرها
فيقال اذن الى ها فنزل فليتد ... اليها الف وصيف والف وصيفة يبشرونها بذلك
فتنزل اليه من خيمتها وعليها سبعون حلة منسوجة مكللة ... تلون ترى
مخ ساقها طولها لها سبعون ذراعا بين منكبيها عشرة اذرع نكويد كسي حوريه
باين بزرگي را چه كنم اگر كسي او را جماع كند نفهم جهت انكه خيال ميكند خودش
چهار ذرع وحوريه هفتاد ذرع است بلكه بايد دانست كه حق قل الله فازادت

تقبل الحناء بصحائف الذهب الفضة وفيها الدر والياقوت وينثر عليها
ثم يتعانقان ولا يملان واعلم ان خروج اهل الجنة الجواد ه این حور نیز ها
بجهد هر کسی است که داخل بهشت شود بعضی زیاده دارند مثل الامرون بالمعروف
والناهون عن المنكر الحديث و كالاسخياء اه جبرئیل خواست سیاحت کند
در بهشت پرید خسته شد نعم بر بالش افزوده تا سه مرتبه و هر بالی از او بهین
خافقین را پر میکند بقصری و سید حور دید پرسید از او کجا داری گفت میخواهم
سیاحت بهشت کنم گفت هنوز اینچه پریده از ملک من بیرون نرفته و قصری
در وسط باغ من است و حر القم جهة ابرهیم خلیل [illegible] سخاوت او اما
از حوریان بهشتی که گفته شد از همه [illegible] است هر گاه اهل بهشت خواهند
نفش کنند تماشای لعیا میروند [illegible] است [illegible] بهشت
شود بهشت از نور روی او روشن شود [illegible]
ولادت حسین علیه السلام نعم فرمو [illegible] و امند اهل
بهشت خشکا بید واو را بوسید و تهنیت [illegible] قابله حسینم
فطرس فخریه میکند از ذکروه اویم شیعیان فخریه میکنند که ما عزادار اوئیم ظا یفخر
دیگر هم فخریه کردند ابن زیاد که ما اسب بر بدنش تاختیم حکایت شاپور و پسرش
در خراسان **مجلس سی و ششم** الوعد مثل الجنة التي وعد المتقون
تجري من تحتها الانهار اكلها دائم [illegible] لهم رزقهم فيها بكرة وعشيا تلك
الجنة التي نورث من عبادنا من كان تقيا تفسيرا كلها دائم يعني ان ثمارها لا
تنقطع كثمار الدنيا فان الاشجار والاثمار يتغير برد الخريف وهناك ليس خريف
ونعيمها لا ينقطع بموت ولا افز ولذتها باقية في الافواه بكرة وعشيا ليس في الجنة
شمس ولا قمر حتى يكون بكرة وعشيا والمراد انهم يؤتون رزقهم على ما يعرفونه

مجلس سی و ششم

من مقدار الغداة والعشاء وقيل انهم يعرفون مقدار الليل بارخاء الحجب وفتح
الابواب وفيها ما تشتهيه الانفس من انواع النعم المشروبة والمطعومة والمشمومة
والملبوسة وغيرها وتلذ الاعين بالنظر اليه وقد جمع الله بذلك ما لو اجتمع
الخلايق كلهم على ان يصفوا ما في الجنة من انواع النعيم لم يزيدوا على ما نظمته
هاتان اللفظتان وفاكهة مما يتخيرون ولحم طير مما يشتهون ان اهل الجنة اذا
شهوا لحم طير نظرا حتى لا يحتاجوا الى النظر واعلامه يخطر على قلبه الطير فيصير
ممثلا بين يديه على ما اشتهى ولطيور كالضب الخراساني فاذا اكل عادت كهيئتها
على قياس السراج [illegible] فيقتبس منه فلا ينقص من ضوئه شيء وقد امتلأت
الدنيا منه [illegible] الجنة طيور كالبخاتي عليها من انواع الوشي تطير ما
بين سماء الجنة وارضها فاذا تمنى مؤمن محب النبي صلى الله عليه واله الاكل
منها وقع [illegible] بين يديه [illegible] بشنه والشوي والنطبخ فاكل من
جانب منه [illegible] فاذا اقضى شهوته يجعل الله عادت
كما كانت [illegible] على سائر طيور الجنة يقول من مثلي و
قد اكل مني ولي الله عن امر الله چون تشنه شوند اشاره کنند بانگشت خط
بکشند چنان نهر براثر ان خط جاری شود قسم انهار من ماء غیر اسن وانهار
من لبن لم يتغير طعمه وانهار من خمر لذة للشاربين وانهار من عسل مصفى
خلاصه حق تعالی در قران بیان فرموده طعام اهل جنت را از فواکه وطیور
ومن سلوی [illegible] وعسل ولبن واصناف کثیره لا تحصی تقسیم فیها ما تشتهیه
الانفس هر کس هر چه در دنیا دیده وخورده در انجا نظیرش را بوی دهند کلما
رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذي رزقنا من قبل واوتوا به متشابها
[illegible] دنیا خورده‌ایم وانها شبیه یکدیگرند در لون وطعم الا ان هذا اطیب [illegible] دوم اول

وورود زیارت کبد حوت میخورند بعد گاو و جفت را ذبح میکنند که در آن جزا
کرده بعد از آن از چشمه سلسبیل میخورند پس نعمتهای دیگر و بهترین طعامهای
اهل جنت لحم است ع سید طعام الدنیا و الآخرة اللحم و سید شرابها الماء و انا سید
ولد آدم ولا فخر و من اتی علیه اربعین یوما لم یاکل اللحم فلیستقرض و لیاکله
و الا ساء خلقه و من ساء خلقه فلیاذنوا فی اذنه [illegible]
ادمان اللحم خصوصا اکله یوم [illegible] من کتاب الفردوس کتب الاطباء و
اینکه شهرت دارد که گوشت نیم پخته خوب است از اخبار خلاف آن ظاهر است
از امام ع سؤال کردند [illegible] طعام [illegible] صنع البیت
طعاما فلما حضر رای [illegible] فقال لا [illegible]
علی بن الحسین ع ینهی عنه و یقول [illegible]
البیت [illegible]
تنخیص دو وجه [illegible]
و عن الصادق ع ان علماء العامة یروون [illegible]
و یمقت اهل البیت الذین یاکلون اللحم کل یوم قال ع غلطوا انما قال ع ان
الله یبغض اهل بیت یاکلون فی بیوتهم لحوم الناس ای یغتابون ایحب احدکم
ان یاکل لحم اخیه میتا اخبار که در مدح لحم وارد شده برای همه لحوم نیست
بعضی ضرر دارد قال لحوم البقر داء و البانها دواء و اسمانها شفاء و قال ایضا
اقلوا من لحوم الحیتان فانها تذیب البدن و تکثر البلغم ثلثة یهزلن ادمان
اکل البیض و السمک و الطلع من النخل و ثلثة یسمن ادمان الحمام یوم غبوم لا
و شم الرائحة الطیبة و لبس الثیاب قال ع یستحب اکل لحم الابل خلافا للیهود
اعداء الله و کان رسول الله ص یقول نحن معاشر قریش لحمون و یحب الذراع

لبعده عن المبال ولانه كان قسمة من ذبحه انه وسنته الجبرية في الذي لم يذكر
اكر مبتر باشد لحم طير او همه بهتر است فقع وفي طير مما يشتهون لان لحومها اخف
قال في التاثون افضل اللحوم لحم الدراريج ثم التياهيج ثم القيابيج ثم الاجاجيج
خلالابك چیز باقی ماند که ایا با اینهمه اکل که اكلها دائم لا مقطوعة ولا
ممنوعة انها خلا هم دارد یا نه ادم تغوطش کرفت او بهشت بیرونش کردند انها چه
میکنند بلی وفضلة انها بعرق دفع شود چون کلام باینمقام رسید مناسب شد
سؤالات عالم نصاری از جناب باقر که از احوالات بهشتیان پرسید فقیتکم
عبد الملك الخضر [illegible] عابد بود دید نصاری بکوهی میروند
پرسید [illegible] است در [illegible] کرده سالی یکمرتبه بیرون میاید
[illegible] مسائل میپرسند کفتند الخضر [illegible] خود را بجامه پوشیده رفت میان
نصاری [illegible] ماند [illegible] امد وبطواعينه بعصابة
فقلب عينه [illegible] قال [illegible] الامة المرحومة قال من الامة المرحومة
قال من علمائها ام [illegible] قال [illegible] من [illegible] الهم قال اسئلك او تسالني قال اسالني
قال اخبرني عن ساعة ما هي من الليل والنهار اي ساعة هي قال هي بين الطلوعين
قال فمن اي ساعة هي قال من ساعات الجنة وفيها تفيق مرضانا والمغمى عليه
ويستيقظ الحيوانات الا الكلب يظهر من هذا الكلام انه من نام فيها هو كلب قال
اصبت اقول لا ينافي ما نقله العلامة وغيره من اجماع الشيعة على كونها من ساعات
النهار اذ يمكن حملها على انها ساعة لا تشبه سائر ساعات الليل والنهار بل
هي شبيهة بساعة الجنة وانما جعلها الله في الدنيا ليعرفوا بها طيب هواء الجنة
ولطافتها وصفائها واعتدالها پرسید شما میکوئید طوبی درخانه پیغمبر است و
در روی هر خانه شاخه ایست نظر او چیست فرمود شمس که در وسط اسمان

حاشيه
قال انه فقر لينقص العمر
التجبين اي التجبر والتكبر
المختال فخور متبختر هله
استعارة اي الاختيال
بتفخ في نفسه وانفه
كانه ينتفخ

هلهله سلیمان و
لشکرشرا مهمانی کرد
ابر کوشت

است و روز محشر جانها از شفاعت او بهشت کنند تو کیستی از علمای ایشانم نه و گفتم
از جهال ایشانم قال یا معشر النصاری والله لاسئلنه مسئلة یرتطم فیها کما یرتطم
الحمار فی الوحل اخبرنی عن رجل دخل علی امرأته فحملت بابنین فی ساعة واحدة وولدا
فی ساعة واحدة ودفنا فی قبر واحد فعاش احدهما خمسین ومائة سنة والآخر
خمسین سنة قال من این ادعیت ان اهل الجنة یطعمون ویشربون ولا یحدثون
ولا یبولون ما الدلیل علیه من شاهد لا یجهل قال الجنین یاکل مما یاکل
امه ویشرب ولا یحدث فاضطرب وقام وقال جئتمونی باعلم منی حتی هتکنی اما
والله ما کلمتکم کلمة واحدة ودخل کهفه هشام امر کرد که روانه مدینه شوند
نامه نوشت پیش فرستاد که [illegible] بکشتم انها
جهت خویش با یهود و با نصاری [illegible] و دروازهای مدینه [illegible]
بحضرت فرمود شما [illegible]
از یهود و نصاری [illegible]
نصیحت کرد [illegible]
مسموم فرستاد [illegible] مدینه [illegible] فرمود
من مثل انها [illegible] است و استاد [illegible]
خوابید در ذی الحجة ویقال فی ربیع الآخر وعمره سبع وخمسون سنة کابیه واقام
مع الحسین ثلاث سنین او اربع ومع ابیه اربعا وثلثین سنة وعشرة اشهر
وبعد ابیه تسع عشر وکان فی سنی امامته ملک الولید بن الیزید وسلیمان وعمر بن
عبد العزیز ویزید بن عبد الملک وهشام اخوه والولید بن یزید وابراهیم اخوه
وهو الذی سمه [illegible] صادق [illegible] را طلبید و جمعی را طلبید که شاهد شوند که
وصیت کند عرض کرد هرگز شما را باین حالت خویش ندیده ام قال اما سمعت

الحسين ع ناداني من وراء الجدار ان يا محمد تعال عجل واتاه فاذا بشراب وقال اشرب
هذا يا بني هذه الليلة التي وعدت ان اقبض فيها اذا انا مت فاحفروا لي وشقوا لي
شقا وغسلني وكفني في ثلثة اثواب قميص ورداء التي كنت البسه وثوبا اخر
وعممني بعمامة وارفع قبري اربع اصابع ورشه بالماء واوصى لمأتمه بثمان مائة
درهم وكان يرى ذلك من السنة لان رسول الله قال اتخذوا لآل جعفر طعاما
فقد شغلوا وكان سقط عن يمين منه او صاحبهما معه وقال اوقف لي
من مالي كذا وكذا للنوادب تندبني عشر سنين بمنى ايام منى ثم توفي ع و
دفن بالبقيع عند ابيه وعمه الحسن والعباس ع مجلس چهارم وظللنا عليكم
وانزلنا عليكم المن والسلوى اما بانكه از نعمتهاى بهشت كه مذكور شده رسيده
از حقتعالى چند نفر فرستاده اول بني اسرائيل بودند كه در صحراى تيه بودند
بدعاى موسى نازل شد از من و سلوى ... مانند موسى و تابوت كه اثبت
بقيته مما ترك آل موسى و آل هرون ... فلما عبر بهم موسى البحر نزلوا في مفازة
قالوا يا موسى اهلكتنا وقتلتنا واخرجتنا من العمران الى مفازة لا شجر ولا
ظل فارسل الله سحابة تظلهم من حر الشمس ونزل عليهم المن وهو
الترنجبين كان يسقط على شجرهم بالغداة فيقتاتونه والسلوى اطيب طير
لحما تسترسل لهم فيصطادونه فيقبل بالعشي طائر مشوى فيقع على موائدهم
واذا اكلوا وشبعوا طار ومر قال الطبرسي في قوله ثم ادخلوا الارض المقدسة
يعني اريحا الشام ثم دوازده نقيب كه سركرده دوازده سبط باشند ومن
ناصر شما ام چون موسى نزديك بارض اريحا رسيد كه عمالقه مى نشستند نقبا را
فرستاد كه خبر بياورند چون امدند و خبر اوردند وكان يحتجر بالسحاب و
يتناول الحوت من البحر فيشويه بعين الشمس چند نفر جسيم بودند يكى

عوج بود واذکر احوال ده نفر عوج نقبا را دید برد نزد شهر که اینها امل انبجنك
سا ما نقبا برکشتند وقسم خوردند احوال عمالقه را نکویند که مردم خائف مشوند
اما موسی و هرون را خبر دهیم هر چه خواهند بکنند بعد چهل روز برکشتند
نکث عهد کردند قوم را خبر دادند ومنع از قتال نمودند مکر یوشع وطالب فلما
سمع القوم ذلك بکوا وقالوا نرجع الی مصر او فی هذه البریة حتی لا یکون نساءنا
واولادنا غنیمة لهم واراد والانصراف الی مصر فرارا قالوا یا موسی ان فیها
قوما جبارین انا لن ندخلها فافرق بیننا وبین القوم الفاسقین حقتعالی خواست
همه را هلاك کند موسی نپسندید ... فانها محرمة علیهم
اربعین سنة یتیهون چهل ... نبیند ... دیه بمانند
روزی موسی بهرون کفت ... هرون
رفتند بوستانی دیدند ... بود
هرون رفت ... عزرائیل
او را قبض کرد موسی ... کشته
او را ... زنده شد
کفت باجل خود مرده ام بعد دوباره مرد آن بوستان مخفی از نظر ایشان غائب
شد خلاصه همکی مردند داخل شهر نشدند الا یوشع وطالب اما از بیت بالاتر
وان بنجاه کروه بیش داشتند بنائی بود یرحلون فیه نوا ستمائة الف مقاتل وکانوا
یرتحلون اول اللیل ولما اصبحوا اصبحوا فی المکان الذی ارتحلوا منه وکانت
ارض التیه ستة فراسخ فی ستة فراسخ ابر از حرارت کرما حقتعالی ابر سفید
فرستاد بر ایشان سایه انداخت وبا ایشان راه میرفت وجعل لهم عمودا من
نور یضیء لهم باللیل اذا لم یکن ضوء القمر قالوا هذا الظل والنور فاین الطعام

تاویل ... این است ... از ایشان ... انکه ... شنیدند ... سکنند ... الکوه ... و ... بجز آنکه ... ضلالت ...

جز لباس موسی بزرك شد
خلعت کرد

فانزل الله علیهم المن وهو شی کالصمغ یقع علی الشجر وهو کالعسل
هو الخبز الرقاق وقیل هو العسل وقیل شی مثل الترنجبین فانزل کل واحد
منهم صاع مثل الثلج او اقل لاولة المن ادم ولابد ان یطعما اللحم
فنزل علیهم السلوی الطیر المشوی طرنت السماء علیهم فی عرض میل
وقدر طول رمح قیل کانت مثل فراخ الحمام واذا کان یوم الجمعة اخذنا
ما یکفیهم یومین الجمعة والسبت لانه لم یکن ینزل علیهم یوم السبت قال
الصادق ع نومة الغداة مشومة تطرد الرزق وتصفر اللون ان الله
یقسم الارزاق بین الطلوعین وکان المن والسلوی ینزل علی بنی اسرائیل
بین طلوع الفجر الی طلوع الشمس فمن نام تلک الساعة لم ینزل نصیبه وکان اذا انتبه
احتاج الی السوال ومنها انهم عطشوا فی التیه فاستسقی لهم فقیل اضرب
بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا شربهم تا مناوعه نکنند
قالوا ان فقدنا الماء فقیل اضرب بعصاک الحجر ثم قالوا من
این لنا اللباس فقیل لن تبلی ثیابکم فانزل الله ثیابهم التی کانت علیهم
وتنموا علی صبیانهم اولادشان باللباس متولد میشدند هر چه بزرگ
شدند لباس بلند میگشت هم چه از سنگی که ابی شد روان نه زبهلو
ماید وا زونه از میان اسپر خود کرده حق انسنگرا برکشاده اب مینا
رنگرا هم چنان که چشمه چشم تو نور حق روان کرده است به پیه و
نور فی زبیه ان ماید وا زبی زپوست روی بپوشی کرده در ایجاد دوست
در فضای که شد باو ها ز بش مدرکه صد و هکلام کا زبش این چه با دست
اندران بحر استخوان که پذیرد حرف صوت قصه خوان استخوان و با
دو پوش است بس درد و غالم نیز یزدان نیست کس واذ قلتم یا موسی

لن نصبر على طعام واحد فادع لنا ربك يخرج لنا مما تنبت الارض من
بقلها وقثائها وفومها وعدسها وبصلها قال اتستبدلون الذي هو ادنى
بالذي هو خير اهبطوا مصرا فان لكم ما سالتم قال ع لولا اني اناجي الملك
لاكلت الثوم ومن اكل هذه البقلة المنتنة فلا يدخل مسجدنا واذا دخلتم بلادا
كلوا من بصلها يطرد وباءها وله خواص وهو حار يابس في الثالثة
ويجذب الدم الى الخارج واذا قطر ماؤه وحده في الاذن نفع ثقل السمع و
سيلان القيح منها ومن الماء اذا وقع فيها ويقتل القمل طلاء وللرياح المنتنة
وينفع من تقطير البول للشيوخ والقثاء اي الخيار بارد رطب في الثانية ثقيل
ويولد البلغم ويضر المعدة ولا ينبغي [illegible] ويقوي النفس
العدس يرقق القلب ويكثر الدمعة انهم لا يقصدون ذلك [illegible]
البكاء از خدا خواهیم توفیق ادب [illegible] بی ادب
نهان خود را داشتند [illegible]
بی تراویح و بی گفت شنید [illegible] بی ادب
گفتند کو سیر و عدس منقطع شد [illegible] مائده [illegible]
و بیل و داس زنان باز موسی چون شفاعت کرد حق خوان فرستاد و
غنیمت بر طبق مائده از آسمان شد عائده چونکه گفت انزل علینا
دوم از کسانیکه مائده جنت نازل شد مریم بنت عمران بود کلما دخل
علیها الخ کسی نزد او میرفت غیر ذکریا نزد او فاکهه در غیر اوان میدید فاکهه
الصیف فی الشتاء و فاکهه الشتاء فی الصیف و عندنا یجوز ظهور خرق العادة
فی غیر الانبیاء قالت المعتزله کان ذلک تاسیسا لنبوة عیسی ع سیم عیسی
بود المائده اذ قال الحواریون یا عیسی بن مریم هل یستطیع ربک یعنی هل

یقتضی

یقتضی حکمته و ارادته لا بعجز القدرة ان ینزل علینا مائدة من السماء
قال اتقوا الله من امثال هذه المسئلة ان کنتم مؤمنین بقدرته قالوا نرید
ان ناکل منها و لتطمئن قلوبنا و نعلم ان قد صدقتنا فی ادعاء النبوة و نکون
علیها من الشاهدین للغائبین قال عیسی بن مریم ربنا انزل علینا مائدة
من السماء تکون لنا عیدا لاولنا و اخرنا المومنین زماننا و لمن بعدنا و ایة
منک و ارزقنا و انت خیر الرازقین قال الله انی منزلها علیکم فمن یکفر بعد
منکم فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین روز یکشنبه نازل شد که عید
نصاری است ... حقتعالی فرمود ... بود تا خیانت
نکنند ... قامن بیا یم ... البطن بود
... و تکذیب چشم خود کن و تصدیق
او ... کسی ... منکری عبارا بر روش
... نه قرص نان نه و نمک طعام بود نه ...
... عبر کنند تا معجزه خواستند ما ... زنده
کرد تو سبلند ... اول بو کردانید قالوا اکل قال فلیاکل من سئل فخافوا و لم
یاکلوا فدعی ثلث مائة و الف من الفقراء و المراضی و قال کلوا نعمة علیکم و نقمة
علی غیرکم فقرا غنی و مراضی صحیح شدند و اغنیا پشیمان شدند چهل روز نازل شد
یوم و یوم لا همه جمع شدند میخوردند بعضی ذخیره کردند قطع شد باز گستاخی
ادب نگذاشتند چون گدایان زلها بر داشتند لا به کرده عیسی ایشان را
که این دائم است و کم نکردد از زمین بد گمانی کردن و حرص اوری کفر باشد
پیش خان مهتری از ادب پر نور گشته است این فلک از ادب معصوم
پاک امد ملک باز دعا کرد نازل شد اغنیا که منتظر فقرا نمیکذارند بخورند

حشتم فرمود عشر فقر است مائده رفع شد بجهت و صد نوع مسخ شدند
عذرها میخوردند بجد سرد و زهلاک شدند بعد از گستاخی کسوف آفتاب
شد عرا زیلی زجوث و ذباب اما حواریون که ایمان آورده بودند چون گرسنه
میشدند دست بزمین میزدند هرچه میخواستند بیرون میاید میخوردند قالوا
من افضل من اقال الکتاب بعد ما روزی میکردند یعنی چیزی از کسب بهتر نیست که
محتاج بخلق نباشد و از کسی سوال نکند فرمود اکرم و اتم و از حروف آخ کفت
پیغمبر که جنت از آن کسی است که نخواهد از کسی چیزی بخواه سوال جایز نیست مگر در
دو مقام یکی آنکه از کسب عاجز باشد ... صحیح ...
جز آنکه روا ندارند پس اعضا برای حاجت ... جبرئیل ... بی
زبان معلوم شد و ... او است ...
عبا و ... او است کلام ...
مخلب و منقار و چشم بار و باکسی داده است ... من افضل
ان بود عربی سوال کرد سید الشهداء فرمود ... فی قتلک
ابن عمی وقد طولبت بالدیة ثم سئل عن المسائل فضحك ووقع الیه الصرة والخاتم
خاتم در کربلا بخشید و چشم او گریان بود کور در مسجد که از پیغمبر سوال کرد عمامه
داد عبد الله السلام الخ **مجلس چهل یکم** و لترکبن طبقا عن طبق قال
رسول الله و لترکبن سنن من کان قبلکم حذو القذة بالقذة شنیده اید که در امم
سالفه از موائد جنت برای سه نفر نازل شد نظیرش در این امت برای چند نفر
آورده اند لیکن در این مجلس اختصار میکنم بذکر سه نفر اول جناب رسول بود
که چندین مرتبه چندین نوع از طعام و میوه بهشت جهت او آورده اند منها
قال صلعم ضعفت من الصلوة والجماع وکان النسوة تعیرنه فنزل جبرئیل علیه

ومعه

ومعه قصعة من هريسة الجنة فزاد في قوة اربعين رجلا في البطش والجماع

وابو طالب اكل من فاكهة الجنة وقال انه بدعاء مثرم الراهب منها [illegible] جبرئيل

مرغ بریانی از بهشت جهت رسول ص آورد وآنجناب در خانه عایشه بود فرفع

یده وقال اللهم ائتني باحب خلقك اه حدیث طیر مشوی مرتبه دیگر دو مرغ نازل

شد بفاطمه داد حسنین وامیر ع هم آمدند فقال کلوا باسم الله فقام سائل

بالباب فقال السلام علیکم یا اهل بیت النبوة اطعمونا مما رزقکم الله فقال ع

علی روایة اخسأ او بروایة اطعمك الله فمکث ثم رجع فقال مثل ذلك قالته ثم

في المرة الثالثة یا ایها السائل والله یقول فاما السائل فلا تنهر قال هو الشیطان

وهذا من طعام الجنة وحرام على غیرنا ع وقال بنی وبینك السیف لاکلم

بغناء من [illegible] الذین قال انی اشفقت علیك جئت

لانظر الیها [illegible] رو فواکه بی شمار نازل شد از رمان

ومرغ ورطب عنب سفرجل [illegible] تر وروزی جبرئیل رطبی آورد وقال هذه

هدیة من الله الغالب الی علی بن ابیطالب ع بعد از خوردن گفت که با اهل دست علی

را بشوری هنیئا مریئا گفت برخواست تعارف کرد چه از روز مهمان او بود الی

غیر ذلك فاطمه ابصار آت ولیکن نقتصر علی مرتین روزی امیرالمؤمنین ع پرسید

خوردنی چه هست فاطمه گفت دو روز است چیزی در خانه نبود الا طعامی که

که من ایثار کردم فرمود چرا مرا خبر نکردی گفت انی استحیی من ربی ان اکلفك

ما لا تقدر علیه امیرالمؤمنین ع بیرون رفت دیناری قرض کرد الخ المرة الثانیة

بعد از آن بود که جعفر از حبشه برگشت بعد از فتح خیبر سوغات آورد و پیشکش

نجاشی از جمله قدحی غالیه وقطیفه زربافی بود جناب رسول قطیفه را بعلی ع

بخشید آنحضرت چون بمدینه آمد زرگری را طلبید طلاها را جدا کرد وکشید

هزار مثقال بود و فقرا قسمت کرد همه را و روز دیگر جناب رسول او را دید
فرمود صاحب هزار مثقال طلا شده امروز نصفها [illegible] من و اصحاب من در [illegible]
تو است از حیاء گفت بلی فدایت شوم پیغمبر و صدیقه و سلمان و مقداد و ابوذر
و عمار داخل خانه علی شدند جناب امیر بخانه نزد فاطمه رفت فوجدته وسط
البیت جفنة من ثرید تفور و علیها عراق کثیرة و ریحها رائحة المسک او ورد
نزد پیغمبر گذاشت خوردند سیر شدند هیچ کم نشد پیغمبر نزد فاطمه رفت قال
انّی لک هذا قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء فخرج مستعبرا و
قال الحمد لله الذی لم یمتنی حتی رایت لابنتی ما رای زکریا لمریم از فاطمه که
سهل است برای کنیزش فضه [illegible] شد شب یکروز [illegible] مهمانی کرد
و قصه از مشهورات للحسین [illegible] نزلت [illegible] الجنة [illegible]
و مما نه عن الفضل قال الصادق [illegible] قتل الحسین [illegible] الیوم الثالث
عند المغرب [illegible] الحسین [illegible] اسماء آبائهم فیجیء
۲ بعد الرجال
الرجل فیقعدون حوله ثم یدار [illegible] من طعام الجنة
ویسقیهم من شرابها والله لقد رآهم ثلة من الکوفیین ولقد کرر علیهم لو
عقلوا انما دخلوا [illegible] مکانه و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا
الخ معجزات از بدن بی سر او بسیار دیدند از جمله اذان گفتن او چنانچه
بسیاری از سر بی تن او کرامات بی شمار دیدند این احوال الحسین ع بود
شنیدید از عیالش هم بشنوید اطفال از گرسنگی شکایت کردند امام ع دیگی
سر بار گذاشت خاک ریخت نخود و عدس و گندم شد خوردند از تشنگی نالیدند
زینب بعنقش وصیت برادرکم فرمود فاشفقوا لهما ان شکت عطشا لعله
روان الشط ملآن نزد عمر سعد فرستاد چند قربه آب داد نخوردند چون

مجلس چهل و نهم

تا بدو ذکر شود و کسانیکه
این لباسها را می‌پوشند
و کسانیکه نمی‌پوشند

بااولب تشنه حسین که کردند از شما هم همین توقع دارند شیعه مهما شریتم
الخ یعنی بودسعادت مدت چهل سال هر وقت چشمش بر آب افتاد گریست

مجلس چهل و نهم

کهف ویلبسون ثیابا خضرا من سندس
واستبرق متکئین فیها علی الارائك نعم الثواب وحسنت مرتفقا تفسیر سندس
واستبرق و ما رق من الدیباج وما غلظ منه فهل هو الدیباج المنسوج
بالذهب و کان الثیاب بخضر کنایة عن ابدانهم المثالیة البرزخیة المتوسطة
بین سواد هذا العالم و بیاض عالم الاعلی فان الخضرة مرکبة من سواد و
بیاض والرقة والغلظة کنایتان عن تفاوتهما فی مراتب اللطافة ای
یتوصفون بسواد ابیاض حسنه خضرة موجبة للسرور ان الله یدخل الذین
امنوا وعملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار یحلون فیها من
اساور جمع اسورة و یحلون من ذهب لؤلؤ ولباسهم فیها حریر جنات
عدن یدخلونها یحلون فیها من اساور و لباسهم فیها حریر و اینکه حقتعالی
وعده داده که لباس سبز در اینجا بپوشند کنایة از سرور و خوشحالی است سبز سر باش
زنان سبز کوه برونند چون تماشای سبزه سرور دهد مفرح است ثلثة یذهبن
عن قلب الحزن الخ و بعد از آن زرد قتعم صفراء فاقع و الا بهترین رنگها
سفید است در جامه چه شبیه به رنگی است و قابل همه رنگ است و تستحب
لبس البیض و قال کفنوا موتاکم فیه و انکان الاطباء یقولون انه مفرق
لنور البصر کما تری یوم الثلج والسواد قابض لنور البصر و من هذا یظهر الحکمة
فی لون السماء یقول للمرمد سال علی عینك خرقة سوداء و هذا التفرق لا
یقدح فی البیاض لان النقص هنا الامنه کما یتاذی عین الخفاش من ضوء الشمس
و هذا لون ثوب الانبیاء والملائکة و بدترین رنگها رنگ سیاه است چه

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود مپوشید لباس سیاه که او لباس فرعون است و لباس
اهل نار است قال علیه السلام مالی اری هذا القوم کانهم فی ثیابهم المال الذی یخضب السّ...
شبیه بالکراهت است در نماز مکروه است مگر عمامه و عبا و موزه حضرت فرمود در ...
سیاه نماز مکن که لباس اهل نار است اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا واستمتعتم
بها و بنی عباس خودش مطلقا حرام کرده بود فاطمه غذاها ابوها و این شعار بنی
امیه و بنی عباس بود مامون موقوف کرد و قرار داد که هر ... سبز بپوشند
سادات سبز بپوشند که ... تا ... سبز است و ... سول
عباس را دید شد و خاصه سفید بپوشید فرمود و فرزندانش سیاه بودند اشعار
خود خواهند کرد والالوان ... سبز ... الوان ... نماز
با ... و ... سبز ... شود بالاتر سبز ... ... شراند
و استحباب پوشیدن الوان ... نزدیک است که قریب است سیاه
است مکروه است پوشیدن ... [illegible] ... امام محمد باقر
ولیکن سیاه برای هر کس مکروه ... [illegible] ... علی بن الحسین
الحسین علیه السلام لبس بنو هاشم ثیاب سود ولم یتعبهم ... و برد وکان السجاد
یصنع لهم الطعام و ابریشم لباس بهشتیان بود بر پشم اصل حبش همچنین است
پشم یا پشم است تمام لباسها و بهترین حریر جناب رسول فرمود یا علی جامه حریر
مپوش که آن پوشش تو است در بهشت هر که از مردان حریر پوشد در قیامت
پوستینش را با آتش ملبوس ... مردان را حریر محض پوشیدن حرام است و نماز در
آن باطل و احوط آن است که چیزهائیکه عورت را بآن نتوان پوشیدن آنها هم حریر
نباشد مثل عرقچین و کیسه و سجاف بر اینکه در مرد حرام است جهتش آن است که
حریر زینت است و زینت کردن و سرخ و زرد لباس کردن شیوه زنان است

بدبابر

مرد باید التفات بانها نکند هرکه مخنث این است زن صفت است لباس حریر
بر مرد حرام است الا لضرورة حرب و برودت بانصاری نجران تکلم نکرد لانه
کان خواتیمهم من الذهب و لباسهم حریر بهر زن جامه سرخ و زرد آمد این
چنین جامه نزد مرد آمد سرخ و زرد نیکه لا بو مرد است اشلت خونین
چهره زرد است بعض الت و جولیت مرد نمی شود لبنا و مرد زن که مانند زن
مفعول واقع میشوند پس اینها هم مرد خواهند بود قال ص لعن المشبهین من
الرجال بالنساء والمشبهات من النساء بالرجال و دیگر باید دانست هر لباسیکه
خاصه زنان است بر مرد حرام است مثل چلک و شلوار و چادر شب و چنین
و لباس خاصه مردان بر زنان نیز حرام است مثل کلاه و قبا و خاصه بکوه [illegible]
تعزیه چرا است از آنجمله است زنان تا میشنوند که لباس و چت تازه آمده
اگر بیست دست [illegible] ان چت [illegible] با زنان همسایه هر ساعت
یکدست [illegible] میپوشند و [illegible] خاصه اگر هوا ناشنر باشد
و آن لباسها میمانند برای شوهر [illegible] که پول داده رختهای متعفن به
پوشند اگر دیدنی یا عزا یا عروسی میشود یا حمام و مسجد بروند میپوشند همینکه
آمدند باز کرده در صندوق میگذارند این است مردان بزنان بی میل می
شوند خلاصه لباس کفار نیز بر مرد و زن حرام است مثل دستمال سکی کردن
من تشبه بقوم یوشك ان یکون منهم نعم وحی کرد به پیغمبری که بگو که لباس
دشمنان مرا نپوشند که اینها نیز دشمنان من خواهند بود و این جامه های
بهشتی برای کسی است که مقام لباس را لایق باز ده باشد بهمین قدر که از حر و برد
محافظت کند قناعت کند مقید نباشد ترمه مرهد بپوشد کرباس هم هست
بپوشد بلکه با مکان جامه های [illegible] خشن جهت ریاضت نفس مثل [illegible]

که جامه

که جامهٔ پشم میپوشیدند و افلاطون حکیم [illegible] جواب سؤال کرد
پنج چیز را از تمام ترک نمیکنم با غلامان غذا میخورم [illegible] الخ اما این [illegible]
نکند که لباس شهرت بشود و روزیکه میراث خود را با مرد [illegible]
بود که یکی پیش داشت جناب امیر فرمود تقدیر قسمت [illegible] اسمعیل [illegible]
[illegible] و زینة الدنیا کیف یفرح بلذة تغیر و نعیم لا یبقی و قال علی [illegible]
من اعترض علیه یخشع له القلب تذل به النفس و یقتدی به المؤمنون [illegible]
زهاد و [illegible] و زاهدین [illegible] بود اصحاب صفه [illegible]
داشتند باقی بدن برهنه بود جناب رضا فرش خانه اش حصیر بود [illegible]
فرش ابریشم [illegible] نکو هم حرام است [illegible]
استحباب هم دارد ان الله جمیل یحب الجمال [illegible] جمال است و محبت [illegible]
جوان [illegible] بشرط انکه [illegible] حرام [illegible]
که من شریعة ادم تا به لباس [illegible]
الناس لعلمنا الا بشر حسن [illegible] داشته
باشد اظهار فقر نکند بپوشد اظهار نعمت [illegible] و اما بنعمة ربک فحدث
ان الله [illegible] است [illegible] امام حسن
معروف است و سید الشهدا روز عاشورا خز [illegible] پوشیده بود چون
عبدالله عباس با امیر [illegible] خوارج [illegible] نیکوترین جامه ها را پوشید
کفتند ما ترا از اخیار [illegible] جامهٔ جبایان را پوشیده و بر مرکب ایشان
سوار شده [illegible] قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده و الطیبات من
الرزق سفیان ثوری که از مشایخ صوفیه است بمسجد امد دید صادق را
که جامه های قیمتی پوشیده گفت روم او را خجل کنم پیش امد و نشست گفت

پیغمبر

پیغمبر و قمیصک فطهر و تقی چنین جامه پوشیده اند فرمود رسول خدا
بود که روزی مردم تنگ بود و امروز در وسعت اند و سزاوار این مردم بصرف
نعمتهای خدا نگاشتند وایمرا تلاوت فرمود ای سفیان این جامه را برای مردم
پوشیده ام پس جامه را بالا کردند و جامه درشتی در زیران داشت فرمود
اینرا برای خود پوشیده ام و اینجامه قیمتی را برای مردم قلندران طریقت به
هیچ نخرند قبای اطلس انکس که از هنر عاریست کنند ابره پاکیزه را استر
که ان در حجاب است ان در نظر باری دست زدند و جامه را بالا کشیدند و دو
کردند در زیران جامه ای که پوشیده بود فرمود جامه زیرین برای لذت نفس
و بالا را برای مردم پوشیده که فریب دهی خلاصه حالات خلق مختلف است
بعضی [illegible] ترک کنند از ... و جامه بهشتی مختلف است بعضی یکجامه بعضی
بهشت تا هفتاد جامه میپوشند چنانکه بقدر عمل و علم بهم رسانده سندس
و استبرق میپوشند هرکس در دنیا ... لباس پوشانده روح او عاری
بود انجا هم بی لباس است یا بنی ادم قد انزلنا علیکم لباسا یواری الخ روح و جسم
هردو لباس میخواهند لیکن روح اشرف است چون کلام باینمقام رسید کسانیکه
در دنیا جامه بهشتی از سندس و استبرق برای ایشان نازل شده مذکور شود
مناسب است چند نفر لباس بهشتی پوشیده اند یکی ادم و حوا یکقدم از ادم
اندر ذوق نفس شد فراق صد رجنت طوق نفس یکی هم حنا با ایوب بود
بعد از رفع مرض تفصیلی در کتاب صفتین نوشته ام یکی ابراهیم بود چون
نمرود او را بی ... کرد که در اتش اندازد جبرئیل پیرهنی از بهشت اورد و انگشتری
منقش براو پوشانید یکی یوسف که در چاه جبرئیل پوشانید ان پیرهن موروثی
ابراهیم بود که فرستاد برای پدر چون از بهشت بود یعقوب بویش را شناخت

این چنین نفر ... بودند در این امت هم جهت دو نفر آوردند اول جناب
امیره بر ... دو ... دوم برای حسنین شب عید سفید و دوم سبز
و سرخ خواستند ... دو زن هم نازل شد اول خدیجه در حالت احتضار
عرض کرد ... اول در خصوص فاطمه دوم از سر قبر یا مکش
... ابنا فاطمه میکویم عرض کند کفت ای دختر به پدرت عرض کن ما امر و اخرج راه
دین نودم حال کلام بجای وسیله کفن بدارم غریبانه محشر و ضغطه قبر هم میترسم
روایت و الطف کن هر دو را کفن کنند پیغمبر داد از جبرئیل از بهشت کفن
آورد نا دوم فاطمه بود در ... بعد از وفات مادر زنان قریش عروسی داشتند
الخ و بعد از عروسی خودش در مدینه ...
که سوسنم من باده زبان همه ... من ... وزن بوا ...
بیکه ازینکه ... کرده است حلقه ... عروس ...
ایشان نه ... بباد نه جامه ...
را هم در عاشورا پوشید مجلس چهل و ... ان الله یدخل
الذین امنوا و عملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار ... الوحی
یطاف علیهم بصحاف قصاع من ذهب و اکواب و فیها ما تشتهیه الانفس
و تلذ الاعین و انتم فیها خالدون الدهر و یطاف علیهم بانیة من فضة
و اکواب کانت الخ بو میکند ... اسود ...
از زینت اهل جنت که هر کدام زینت شان چیست بعض زینت از نقره
دارند بعض از ذهب و فضه و لؤلؤ و یاقوت باندازه کمالاتیکه تحصیل کرده اند
زینت اهل جنت ذهب است و زینت اهل نار ... و بعض از علما ... بدا
بخش ... اما معقول ... لازم میآمد و ... سابقه خود را

مجلس چهل ...

بطلا

وطلا و حریر و زینت بکرد [illegible] و [illegible]
دیباج میپوشید در این امت حرام شد رسول ص فرمود یا علی انگشتر طلا در
دست مکن که آن زینت تست در بهشت اما برای زنان اذن داده اند که خود را
بان زینت کنند و سزاوار نیست که زن خود را بی زینت بگذارد و دو دستش بی
حنا بماند هرچند سالخورده باشد برای آنکه شوهرش باو بی میل نشود نه آنکه
برای نامحرم خود را زینت کند که در دکان بزازی که میخواهد تماشای چیت
کند خضاب داشته باشد اما بر مردان حرام است بهمان جهت که عرض شده
اطفال نابالغ را [illegible] کند [illegible] و در آن علیا [illegible] فی الوجنة و خرج
الحسن [illegible] و علیه قمیص خز و طیلسان من [illegible] علی [illegible] و اهل الطوق
فقطعه [illegible] و نقره حرام است استعمال ظروف طلا و نقره
هم حرام [illegible] رسول الله عن الشرب فی آنیة الذهب و الفضة
متاع [illegible] کمرکاه فضه نهایت نهایت که اوضاع عنان
کرده اند و تجویز نموده اند [illegible] اند در وقت اشامیدن با لب بر موضع
نقره نگذارد یا آن نقره را بکند بخورد تا فعل الحرام فقال فی البحار بعد نقل اخبار
التوفیق بین الاخبار المتقدمة و بیان ما یستنبط منها من الاحکام مع الاشارة
الی اقوال العلماء الاعلام و فیه مقاصد الاول ظاهر اکثر الاصحاب اتفاقهم
علی تحریم اوانی الذهب و الفضة مطلقا قال العلامة فی المنتهی اجمع من یحفظ عنه
العلم علی تحریم الاکل و الشرب فی الآنیة المتخذة من الفضة و الذهب الا ما نقل
عن داود انه یحرم الشرب خاصة و قال الشافعی الذی نهی تنزیه و قال فیها
بحرم استعمالها فی غیر الاکل و الشرب قال به علماؤنا و نقل اتفاق الاصحاب
علی تحریم الاستعمال مطلقا فی التذکرة و الذکری اقول و ان اتخاذ الاوانی للزینة

الجالس فهو اولى بالتحريم لعظم الخيلاء به وكسر قلوب الفقراء ولما فيه من
السرف وتعطيل الانفاق وتحريم استعمالها مطلقا يستلزم تحريم اتخاذها على
هيئة الاستعمال و سول م فرمود پس ترا ابزد که همنشان کالطنبور
قال بعض المحققين واما اتخاذها فالاقرب تحريمها ايضا لان الانفاق
يبنى على قصد الاستعمال في الاتخاذ اراده المعصية والاقدام على
الحرام او الاتخاذ على الاثم في الجرة والتمعم وان شاء استعمالها حرام
حرام اما بالاجماع وجه ان تعطيل انفاقها بر استعمال استعمام
واستفادة بعض ان نظافت ... اخود سبز ... بن جهة
است بعض ديگر ... الا ... الا ظرف
نيست ... ظرف ... مثل ... حقوق ... اشد
ان استعمال ... اخ
ميكنند كه ظرف ... و
فقط يجوز ... قال
المفضض على انواع الاول الظروف التي بعضها فضة وبعضها
نحاس او غيره متميزا كل واحد منهما عن الاخر الثاني ما كان جميعه
مموها بالفضة وهو قسمان احدهما ما طلي بماء الفضة واذا عرض على
النار لا ينفصل عنه شيء وثانيهما الممزوج بالذائب بحيث اذا عرض على
النار انفصلت الفضة عن غيرها مثل تركيب قليل من ... الثالث
ما علق عليه قطعة او حلقة او سلسلة من الفضة مثل كشكول العجم
بو ... كه زنجير نقره ميكنند الرابع ان يخلط الفضة بشيء اخر ويضع
منها الانية الخامس ما نقش بالفضة وظاهر اطلاق الفتاوى شمولها

للأول

للأول والثالث حلقة الآنية ظ وقيل لا يبعد اعتبار صدق الاسم فان
صدق الاسم فالكسر في المداولة آنية الفضة عليه منع والا فلا ولو كانت الاناء
للغلبة مع عدم صدق الاسم قال في المدارك الاظهر ان الآنية المذهبة
كالمفضضة في الحكم بل اولى بالمنع فيكون اثبات الكراهة في المفضض مع
فقد النص في المذهبة مع لا يخلو اتحادهما في الحكم عن اشكال المقصد الثالث قال
والشيخ البهائي لا يحرم المأكول والمشروب لعدم الدليل واصالة الحل و
عند المفيد بحرمتها اى المأكول بعينه لا الاكل مما يحرم اكله على ضربين
احدهما ما يتعلق التحريم بعينه الثاني بوقوعه على وجه الغرب الاول
كلحم الخنزير والكلب الضرب الثاني ميتة ذوات الانفس والثاني
طعام اتخذ وما اشتروه بعد اعيانهم وما شرب عليه الخمر من الطعام
في آنية الذهب والفضة ثم قال فعرفنا ما يحرم شربه قليل المسكر وكثيره
خمر محرم وما يخص من الطعام والشرب فيهما لا يجوز الاكل فيه من الاواني
المقصد الرابع اختلفوا في بطلان الطهارة اذا تطهر من اواني الذهب
والفضة استوجب العلامة في المنتهى البطلان لان الطهارة لا تتم الا
باشتراع الماء المنهي عنه فيستحيل الامر بها لاشتماله على المفسدة قال في
المعتبر لا يبطل لان اشتراع الماء ليس جزء من الطهارة بل لا يحصل الشروع
فيها الا بعده فلا يكون له اثر في بطلان الطهارة وكذا اختلفوا في مصب
ماء الطهارة المقصد الخامس قال في المنتهى يحرم الاستعمال اشتراك
بين الرجال والنساء واد عى في الذكرى الاجماع السادس هل يجوز
اتخاذ الظروف الصغيرة التي لا تصلح للاكل والشرب كالمكحلة وظرف المكحلة
الغالية قيل بالجواز للشك في صدق الآنية لعدم التبادر وقيل بالمنع

لصدق الظرف عرفاً اتخذه مما يوضع فيه الشيء قال الشهيد في الذكرى
الاقرب تحريم المكحلة وظروف الغالية لصدق الاناء واما المبل
فلا التاسع اشتد في تحلية المشاهد والمساجد بالقناديل والحكم
بالتحريم مشكل لانتفاء منع الصدق الآنية لا سيما اذا كانت مكشوفة
الطرفين الثامن لا يفضض كاسر او انية الذهب والفضة للأمر على
القول بتحريم اتخاذها في الاستعمال كالة لا يفضض من طال صيد
للغير في الحرم ولا يجوز بيعها الا انه وهو من المشتري انه يرفع الكسر
التاسع يجوز اتخاذ الاواني من غير هما وان اغلت قيمتها مع كونه من جوهر
المصر لانه ليس من جنس المذهب والفضة وحكايت عزيز في ان البيت العاشر
حيث انه زخرفة السقوف والحيطان بالذهب ففي الاقوى تحريمها
اقول هذا من الاسراف وهو حرام بحث منها تمت كرمه ابن
دو حجر اتخذ الجمله شراق اوسطا در بر او لا ذكر بحث
قرار داده كه اعرهر دم با اين بگذرد بپرخيزد و از افعال بيكار وعلم
وكنز او جائز نيست الذين يكنزون الذهب والفضة الذي جمع
ما لا وعدده يحسب ان ماله اخلده اين كارها را ميكنند كه اگر روزي
محتاج شوم دستگيرم كند وغافل از اينكه اگر تمام بخواهد وليد قارون
باشد بيك دم تمام مي‌شود پس بنا به تكيه بر خدا او ذكر كرده وسعي ميكند علم
كيميا تعليم كيرد كه غني شود چون بر خلاف اراده خدا حركت ميكند هرچه
دارد از دستش ميرود كيميا گر بغصه مرده و رنج ابله اندر خرابه يافته
گنج بلي اگر كسي رياضت بكشد دلش كيميا شود ونفسش اكسير خوبست
چنانچه شخصي از سجاده در حال اسير شخص اعمش كه كيميا را بفرموده عهد

خاک بردار برداشت تمسین دطلا میشما از او کرینند عمر زند کدان اثر
نکرد کفت امام یمن فرموده از هرچا بردارم چنان است دیچ که مبدل شند
وانچه یمیکنند ازاین قبیل است که نفسی مرشد بخواهد که کاسه کو ما ثر
کرد زر شود تا قبضه ازر برد خاکستر شود وقتی صاحب کیمیا شود که
وجود و عدمش یکسان باشد تا طالب است دست نمید هد چنانچه قاعده
معشوق همین است شخصی شکایت از کرة حرامین کرد نزد کسی که مبتلا
هرکه در دکان است مجود باو تعلیم کرد چون بنا بد لسبت باو این
کن دیگر نباید امیر و فضه وسایر عیال مبتلا لسنت کار نمیکردند آه
قال رجل هو الی المدائن کشف الکثر فاذا شاب فاعطیه ازارورده
ففو منا فاعطه وهب بن دینار الی رجل غلام صفراء ما علیها غبار ولا
اثر القصر فقد ناسمه بنازل او من ذکر من شیء فاعطاه فاکثر الشاب
الدعاء وقام الشاب وغاب فلما الشاب من اعطاک قال حصاة من
ذهب فقد در حضر نعم ما الا فقال صاحبی مولانا معنا ولا نعرفه
فطلبنا الموقف فلم نقدر عنه حتی الضیف مقال از عموم اخبار معاید
که خوردن و آشامیدن حرام قال النبی للشارب آنیة الذهب و
الفضة انما یجرجر فی بطنه نار جهنم سهل است بعضی میگویند قران
زر هب زامرد بخواند من حفیة المتقین از سر قلیان وقاشق و سرچوق
وزیر فنجان و بازو بند و لوله تریاکدان و غیر اینها مؤمن باید حتما
بکند هر کس در این باب ظرفها خذا بخورد باد و ظرفها بیهود وار امید
تفاوت است واز ظرف بهشتی که قسم میفرما بطاف علیهم بآنیة من فضة
بخواهد خورد زین لجام و کوسه و یراق و چوب دست که سران زا نفره

گرفته

کو فتند باشند همه اینها حرامست عباس پسر جناب فاطمه را خواستند ختنه
کنند عمل له عود ملبس بالفضة من نحو ما یعمل للقبیان فاعر بها یوسف
و در بیان در شمشیر دو حجاب ذوالفقار است چنانچه در وه سینه شهسر فتح نقره پیش رو
ودوحلقه پشت سر و پیش سرداشت و سر حلقه قبضه که شمشیر او
حزین نقره بود و حزین کردن بطلا و نقره مکلام فصوری ندارد و ذوالله
جناب علی ع شمشیری بود و جبرئیل از آسمان آورد و چون اسم ذوالفقار
بمیان آمد قدری دراو کنکاو کنیم تا معلوم شود که وجه تسمیه او چیست
که او را ذوالفقار میگویند عوام گلاویز [illegible] اعتقاد این است
که آن دو دم داشت حالا برای [illegible] نمیکنند و وارد است
بانه قلع و انزلنا الحدید فیه [illegible] انزل مع آدم ذوالفقار من الجنة
خلق من ورق آس الجنة [illegible] آدم من
الجن والشیاطین ولا بن الجهان [illegible] علی ع محارب
به عند النبی ص و منافع للناس [illegible] علی رسول الله
و قیل کان بالیمن ثم کسره علی ع و اتخذ منه سیف بن حذم و ذوالفقار فیکر
صار الیه یوم بدر من العاص ابن منبه و قد قتله فیل من هذا یا بلقیس
الی سلیمان فیل کان سعف نخل نفث فیه النبی ص وصار الی المهدی
کان طوله سبع اشبار و عرضه شبر و کان یکلم مع علی ع و ذلک انه هم
یوما بکسره لانه ضرب به کافرا فلم یقتله فقال له مه یا علی انی مامور و قد
بقی من اجل المشرك تاخر او هو ظاهر صار حدیث دنی شعر این در جنگ نهروان
که شد لما انهزم الناس و لم یبق مع النبی ص الا علی ع و ابو دجانه انصاری
فانکسر سیفه فقال یا رسول الله ان الرجل یقاتل بسیفه و قد انکسر سیفی

فنزل جبرئیل به واعطاه ع قال جبرئیل هذا هی المواساة قال انه منی و هو
منی و انا منهما و نادی منادی لا فتی و ترس شکست علم در یکدست شمشیر
در دست دیگر هر طایفه رو به پیغمبر میاورد دفع میکرد دور شد صدا بر آمد
الا ان محمدا قتل آمدن فاطمه الخ اما او را ذو الفقار میگویند نه اینکه دو سر
داشت پس میگویند بخلاف معروف مگر اینکه بگویند وقتیکه او را از نیام میکشید
اینهم عیب ملتبس میشود بکسر بلی در قصیده عاشورای سید الشهداء ع شعری که
دلالت میکند که دو دم داشت مثل قیچی نه اینکه دو سر دارد قال الصادق ع
سمی به لانه کان فی وسطه خط فی طوله شبه فقار الظهر کان فیه ثمانیة
عشر فقرة وقال ابن ... لا فقر فی الدنیا والاخرة من حیث

مجلس چهاردهم

ومن الجنة ... مقام رتبه جنتان الخ
فیهما عینان ... من ذهب و فضة والفضة
فی الاخرة اشرف من الذهب و ... من ذهب و لبنة من فضة
زینت الجنة اربع ... بهترین جوانان حسنین اند
بهترین زنان فاطمه و خدیجه خلقیکه به بهشت میروند پنج قسمند یا باستحقاق
میروند مانند پیغمبران یا بعفو کالذین عملوا صالحا و اخر سیئا یا بعد
از عقاب جزئی یا بلا عمل کالغلمان قسم پنجم را خلق میکند من دون فحولة
و اناث که بهشت پر شود چهار چیز بهشت ساعت دارد و لا یخرج من الذی الا
بری مکانه منها و کل من دخلها لم یخرج منها بخلاف النار به پیغمبر اعم میشود
که همه اهل جنت را با ائمه اثنی عشر و خدم و حشم برود در دنیا بین علی بمنزل
سافل میرود دون عکس بمنزله همه بنک ببرند چه فوق مرتبه خود شما دراکد
نمیکنند چنانکه طفل در دنیا همان خاک بازی را از همه چیز بهتر میداند و

مجلس چهاردهم

با بیان ... صفحه ... ترتیب چهارده مجلس شود ۱۲

گناهان

گناهان ودوستان آنحضرت را فراموش کند والا ببنتر جهنم میشود و نادی
اصحاب الجنة اصحاب النار هذا الذ اللذات و رضوان الله اکبر جنة و فی
وجه لانی کان فی الدنیا سماعه اعظم من عیانه و فی الاخرة بعکس ذلک
والدنیا مزید یوم الجمعة هیئتهم علی طول آدم ستین ذراعا وعلی حسن
یوسف ولمنه جملة ولیس فی الجنة عجوزه را بسود و دنی لحیة الا هرون
علة تسمیة الجنة نزول الایة للشابایا لانصاری الجهد ردنیاد مد ایم
نظر بش در بهشت است بعلاوه میفرماید وما تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة
اعین ما لاعین رات ولا اذن سمعت [illegible] است شنبه
او مند یکشنبه آدم ثانی آدم [illegible] موسی سه شنبه
نزل علیه چهارشنبه [illegible] جمعه [illegible] من الملک
العزیز الذی لا یزول [illegible] الناس
طعام و میوه [illegible] محتوم
سازد مجلس چهل پنجم [illegible] میشوند گروهی
را از شدت [illegible] فرمانی پیش از حساب داخل جهنم خواهند ساخت
چنانچه رسول خدا فرمود که در قیامت خدا مسلط کرداند بادرا بر
دریاها که همه آتش شوند نگاه کرد بر آتش بر اید مثل خاکستر داغ بر سر
مردم بنشیند تا آنکه بمنابر گوشت کردند که در دنیا باشد پس گویند آیا
کسی تواند حرف زدن در امر حساب تا خدا حکم فرماید یا بسوی جهنم یا بهشت
وهیچ کس جرئت نکند نگاه بسوی من اینند که الامان الامان یا حبیب
الله اشفع لنا بروایتی عرق تا زیر لب مردم بگیرد و گویند نزد آدم رویم
شفاعت کند هر کدام بدیگری حواله کنند تا بخاتم انبیا رسد سجده کند

خطاب وشد ارفع واسئلك وشفع لتشفع وابن اثت تفسیر عسی ان
یبعثك الخ ولكن لا انظر الیهم حتی یخرج من بینهم ثلثه نفر پس امر
کند جبرئیل را که بیرون کن دنیا را و شیطان را و منکران را ائمه ما را و
فرعون را بجلاد از آتش و برآید از قعر آن بر خری سوار که بند کجا این
بندگان من جباران و متکبران را و ملحق سازند پس ابو جهل را و حرون
را با و ملحق کنند با آنها استهزاء کنندگان را پس بیاورند امرء القیس را
با شعرائی که دروغ بر خدا و رسول می بندند پس مسیلمة و ثلثه متینه و
مفسرانرا آنگاه هامان و هر که مشغول خدمت سلاطین جور بود
پس ندا و شد بکم ... و ... هفتاد هزار ملک مکشند سوی
آتش جهنم ... دمیدند که ... بسیار و بن و ... را که
کاهنان ... شیطان ... نوشته شد پس بیرون آید عمر
کرسرش ... کنند تارك الصلوة الخ
این چند طایفه ... و حساب بجهنم خواهند رفت
بعد بمحاسبه ... و منقابلین من فضایل محمد
و آله جمعه میل و عفران از اصحابهما نمی خدای تعالی ذکر فضایل میکنند
گویند الا اشناختیم محمد و آل او را هفتم دیگر کذا یقولون وهکذا الی
الابد کذا قال الحسین و اشهدهم خلق السموات الخ **مجلس چهل و نهم**
الحجر و ان جهنم لموعدهم اجمعین الخ اعلم ان للنار سبعة ابواب و للجنة
ثمانیة فهذا دلیل علی ان رحمته اکثر من غضبه والابواب السبعة هی
الحواس الخمسة والشهوة والغضب والاعضاء السبعة بلا انکه درجات
جنت در عرض هم‌اند و درکات دوزخ در طول بعضها فوق بعض اعلاها

للموحدین

ص ۱۹۱۴
حاشیة
... افسر موجود ... دو ... های
... هر دو ... که ... است از دنیا
... ازدو ... که ...
ومنافعهما ... از دنیا و منافعها
نعوذ شد که ... الکاذبین لعن الله
دو اول لعن الله ... من ... سعد و
الکاذبین دوم ... من الهلاك الغرور
من نصف الله ... علیهم
من ورجی ... لا یکون ... فی القیمة
من اراد ان لا یکون ... الدنیا و من
فلیلبس الجلود ... فی القیمة فلیطلب
اراد ان لا یکون ... الدنیا و من اراد
البطون ... فلینقا الیه
ان لا یکون عطشانا فلیتقا الیه ... الاسلام
ع م که اذل الله من اهان ... رسول الله
اذل الله من اهان الظالمین علی المحق ...
اذل من اعان ... الهوی ...
یجیم لا تتبع الهوی فیما لا ینفعك
الایمان ولا تنطق فیما ...
فتسقط من نظر ربك
ولا تکن عونا

للموحدين والثاني لليهود والثالث للنصارى والرابع للصابئين والخامس للمجوس والسادس للمشركين والسابع للمنافقين قال ابن عباس ان جهنم لمن ادعى الربوبية ولظى لعبدة النار وحطمة لعبدة الاصنام وسقر لليهود وسعير للنصارى وجحيم للصابئين والهاوية للموحدين قيل ان قرار جهنم مقسوم بسبعة اقسام لكل قسم باب معين لكل باب جزء من اتباع ابليس مقسوم من قسمة الله والسبب فيه ان مراتب الكفر مختلفة فلا جرم مراتب العقاب ايضا مختلفة متفاوتة بحسبها قال في الخصال باب يدخل منه فرعون وهامان وقارون اقول وكل من كان فيه اخلاقهم يدخل من هذا الباب كالمتكبرين [illegible] اما متكبر على الله او على الانبياء او على [illegible] كان فرعون [illegible] الا على منه وهامان كان [illegible] فرعون [illegible] من بموسى منعه هامان وقارون [illegible] من كان فيه هذه الصفات يدخل من هذا [illegible] باب يدخل منه المشركون والكفار ومن لم يؤمن بالله [illegible] بني امية واست وهو لظى وهاوية وسقر وهاوية وباب يدخل منه مبغضونا ومحاربونا وانه لاشد الابواب حرا وباب اخر سائر الناس قال ابو بصير بابها الاول للظالم وهو زريق اقول هذا كناية عن ابي بكر لان العرب يتشأم بزرقة العين وبابها الثاني لحبتر اي الثعلب وهو عمر لحيلته وفي بعض الاخبار بالعكس اذ الحبتر الاول انسب وبابها الثالث للثالث والرابع لمعاوية والخامس لعبد الملك والسادس لعسكر ابن هوس هذا كناية لبعض خلفاء بني امية والسابع لابي سلامة اي ابي جعفر الدوانيقي ويحتمل ان

صح ١٨٠٥
عونا للظالمين فان ابهيه للظالمين لم يخلق للظالمين ششم نوشته انا حرام من المتهجدين حرام من الصائمين انا حرام من المتصدقين در هفتم نوشته حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا انفسكم قبل ان تزاجروا و ادعوا الله قبل ان تردوا عليه ولا تقدرون على ذلك

يكون

بکون عسکر کنایة عن عائشة واصحاب الجمل اذ کان اسم ناقة عائشة
عسکر او کان من الجن جهنم واکه بجشر هیا و رنده ازدهها دارد و صد هزار
ملك باو چسبنده لها زفیر وشهیق وتغیظ لولا ان الله اخرهم للحساب
لاهلکت الجمیع انوقت همه انفسی میکویند که درهای جهنم بسته
ماه بسته میشود و تمام ماه مبارك رمضان است و ابواب النیران بها
مغلقة فاسئلوا ربکم ان لا یفتحها علیکم اول کسیکه وارد جهنم
شود حاکم جابر است و توانکری که حق خدا را نداده باشد و غیبت
کنند که [illegible] و من تعبیر عن الغاوین بکان النار
للاوثان [illegible] قال سبعة ابواب [illegible] نمرود فرعون الحلال
و[illegible] فرعون موسی [illegible] جهل والاول والثالثة یزید ومعاویة
ومنصور [illegible] الفاعرة افواهها وحیاتها
الصائفة [illegible] امراطا لما و ماریا حرائیا و ذاترو ة
بخیلا فوجههم [illegible] میشود بزبانیة عصاة امت را بجهنم
بریالهها نوزده ملکند قتعم فی المدثر علیها تسعة عشر که فراش غضب
وزندان باشند اعینهم کالبرق الخاطف وانیابهم کالصیاح یخرج من
افواههم النار ما بین منکبی احدهم مسیرة سنة تسع کف احدهم مثل
ربیعة ومضر نزعت منهم الرحمة قال ابوجهل ثکلتکم امهاتکم اتعجز
عشرة منکم ان یبطش برجل من الحرسة قال ابو الاسد الجمحی انا اکفیکم
سبعة عشر فاکفونی انتم اثنین فنزل وما جعلنا اصحاب النار الا ملئکة
وما جعلناهم من البشر حتی یطیقونهم وانا ازید فی قوتهم وانا الذی سلطت
ملکا واحدا علی قبض ارواح بنی ادم فلا یغلبونه قول دیکر انست که این

جای تنگ موکلیست نوزده وز نیم
زفر [illegible] التبیان اینها بهر
دوزخ خوانند بعد
هفت [illegible] ودست [illegible]
جهنم [illegible] ودست هفت [illegible]
بنت [illegible]
بر عف و بر [illegible] انشا

عدد روسا است تجمه لسان دارند فنعم وما يعلم جنود ربك الا هو
وما هي الا ذكرى للبشر وما هذه النار في الدنيا الا ذكرى للبشر
وما هذه النار في الدنيا الا تذكرة وموعظة للبشر حتى يتفكروا في نار الآخرة
از قيامت خبري ميشنوي دست از دود بر آتش داري پاي در كوره
حدادي نه قابد بدني كه چه در سر داري اين آتش والجنة آدم كه ميخورست
الذي زاعك بساز د منها در رتبه شستند و روشن شد او دود كوفته
دستش سوخته افتاد فرو رفت بقعر جو در سيد از تش در سنكها مانند
اين است كه چه ببيني آب حمام كه گرم ميشود داخل ميتواني شوي و روز قيامت
اگر ميشود كره نار را بياورند در جهنم جهت امتحان آتش كو بياي جبرئيل
حرام بركويد مامورم كه بيد مهلت ديد بكويم [illegible] و خود را
رلشخند ميكنم كه كرم مثل بسيار است [illegible] از دوزخ
و رونه ان [illegible] [illegible] [illegible]
پيدا شدي اندر زمين كن بران تو [illegible] [illegible]
زان جمال دلبران [illegible] خاموش [illegible]
قصه موسى كه از آتش [illegible] موسى امشب همه آتش خاموش شد
تا آنكه آتش و شجره ديد حال بيدار شو كوش كن دو بچار است كه جبرئيل
النبي صلعم عند الزوال وهو متغير اللون قال م جئتني في ساعة لم تكن تجيئني
ولونك متغير وكنت اسمع حسك قال جئتك حين امر الله بمنافخ النار
فوضعت وقد اوقد الف عام حتى احمرت والف حتى ابيضت والف حتى
اسودت فهي سوداء مظلمة والذي بعثك لو ان مثل خرق ابرة خرجت
على الارض لاحرق قواعن اخرهم ولوان رجلا دخلها ثم اخرج لهلك اهل الارض

ونعم از غيرت ازين
وبهم را ازدها
است توبه از كه دوزي
تا دوزي بگيرد كه دراز
حدادي بلا اندر كه ازو
احد او دوزخ بگيرند
هفتاد سال دود دوزخ
بماند جون آتش
تا احرشود كه بلدوز
بدوزبلا از بر آتش
تنها بلند شد جبرئيل
از فرط ابليد در سينه
بر آتها بود ابلیس الله
از آن الله جون نقوم
تند و از اهل دوزخ
تند بند آتش
نسوزانيده

حين

مجلس هفتم

حين ينظرون اليه لما يرون به فبكى ص و جبرئيل حتى ناداهما ملك
من السماء ان الله امركما ان يقصا فيعلما بكائكم سئل عن اسامي
الطبقات واهلها فذكر له واهل جهنم كه طبقهٔ اعلاى اوست كفت پيغمبر
پرسيد عرض كرد عذابش كمتر است از اهلش پرسيد كفت امت تواند
فرهود يهودي نصاري پبوزد امت من هم بسوزد درخانه رفت در بروي
خود بسته كريه ميكرد وامتي ميكفت تا اخر امدن فاطمه دعا كردن
امام حسين ع وعرض ان سر نزد تعالى وملئكه وجبرئيل و پيغمبر فاطمه
و زينب الحوليه و [illegible] اسم جهل هفتم قل اعوذ برب الفلق
الصبح لانفلاق عموده بالضياء عن الظلام قيل الفلق المواليد لانهم
ينفلقون بالخروج من اصلاب الاباء وارحام الامهات من شر ما خلق
قيل خص [illegible] الفلق بالاستعاذة منه [illegible] فصار الشر فيه فان عالم الامر
خير كله سئل الصادق عليه السلام عن الفلق قال صدع في النار
فيه سبعون الف دار [illegible] سبعون الف بيت في كل بيت سبعون
الف اسود في جوف كل اسود سبعون الف جرة سم لابد لاهل النار ان يمروا
عليها قيل ان بجهنم لواديا يقال له سقر يتعوذ اهل النار من شدة حره سئل
الله ان ياذن له ان يتنفس فلم ياذن له ولو اذن له في التنفس بقدر
مخيط لاحرق ما على وجه الارض وان اهل النار ليتعوذون من حر ذلك
الوادي ونتنه وما اعد الله فيه لاهله وان في ذلك الوادي لجبلا يتعوذ
اهل الوادي منه وفيه شعبا يتعوذ اهل الشعب من نتن ما اعد لاهل
القليب وفيه لحية يتعوذ اهل القليب من خبث تلك الحية ونتنها وقذرها
وسمها وفي جوف الحية سبعة صناديق فيها ستة من الامم الماضية وستة

من هذه الامة الخمسة قابيل ونمرود الذي حاج ابرهيم في ربه قال انا احيي
واميت وفرعون الذي قال انا ربكم الاعلى والسامري ... وقارون والاثنين
الاخرين فالدجال والاعرابيان ونعثل اي عثمان وانكروه المتبعة ...
ومن ... كه در دومة الجندل انگشتر از دست راست بدست چپ كرد وگفت
چنين ... علي را ... معاويه را نصب كردم واز ان روز معاويه واصحابش
انگشتر در دست چپ كردند تا بقا ... سنت بود التختم باليمين
من علامات المؤمن ... ذو الثفنات ... قال ع
ان في النار تابوتا فيه اثنا عشر رجلا ستة من الاولين ... في قعر
جهنم والتابوت مقفل وعلى ذلك الجب صخرة اذا اراد الله ان يسعر
جهنم كشف تلك الصخرة عن ذلك الجب فاستعاذت جهنم منه ... قابيل و
فرعون ونمرود ورجلان من بني اسرائيل ... اوزعنهما
هودا اليهود ونصرا النصارى ...
هؤلاء الخمسة اصحاب الصحيفة الذين ...
علا والاعرابيان كما ورد في تفسير ابن ... سئل علي ...
هذه الحمير قال ع الله اكرم من ان يخلق ثم ينكر انما هو زريق وحبتر
تابوت من نار في صورة حمارين اذا شهقا في النار انزعج اهل النار من
شدة صراخهما ... على شفير جهنم ... على علي السلام
عليهما وينظر اليهما ... فينقلب جهنم شوقا وسرورا ... الله
الله فضلا وعاليهما ... ثم يجران فيوقفان بين يديه فيقولان يا محمد
رسول الله الا تشفع لنا عند ربك فيضحك ... ثم يجران
الى موضعهما فذلك قوله تعالى فاليوم الذين امنوا من الكفار يضحكون

على الارائك

علی الارائك ینظرون هل ثوب الکفار ما کانوا یفعلون اگرچه این
چند نفر که شمرده شد هم منزلند موافق قاعده باید عذاب ایشان مساوی باشد
ولیکن آنچه از اخبار مستفاد میشود عذاب خلیفتین بیشتر است بجهة
آنکه شقاوت ایشان بیشتر است کما ورد انه لما هبط ابلیس الی السماء الرابعة
قال الهی ما احسبك خلقت خلقا اشقی منی فقیل بلی خلقت من هو اشقی
منك فانطلق الی مالك یریك فانطلق الیه وسئله ان یریه من هو اشقی
منه فرفع الطبق عن النار الاعلی فخرجت نار سوداء ظن انه قد اكلته
واكلت مالكا فقال لها اهدئی فهدأت ثم انطلق الی الطبق الثانی فخرجت
نارا اشد من الاولی فوضع یده علیها فقال العرها یا مالك تخمد والا خمدت
قال انت اخمدها الی الوقت المعلوم فامرها فخمدت فرای رجلین فی اعناقهما
سلاسل النیران معلقین بهما الی فوق وعلی رؤسهما قوم یقمعونهما
بالمقامع قال یا مالك من هذان قال اما قرأت فی ساق العرش لا اله
الا الله محمد رسول الله ایدته ونصرته بعلی علیه السلام فقال هذان
عدوا اولئك وظالمهم اگرچه هیچ کس را عذاب نکنند در جهنم الا این دو نفر را
باز کم است خاصه عمر که چه قدر بدعتها از او مانده منع متعه و خراج
وصی علی منبر النعل و ابو داشت الصلوة خیر من النوم نار و شکی شوری از همه
گذشته هزار جهنم دیگر باشد تلافی آن نکند نمیشود که بر پهلوی فاطمه
زد اللهم عذبهما عذابا وبیلا عشره ده هم قبل از قیامت در قیامت صغری
قائم هم ایشان را احوال هد سوخته و بهشت چهارده نفر که از همه تعیش ایشان
بیشتر است در جهنم چهارده نفر اهل نار که عذاب ایشان از همه بیشتر است
در این چهارده نفر دو نفر اسعد ثلاثة علی ابواهله الامة در جهنم ابو بکر

ايها الضالون المكذبون لآكلون من شجر الى الدخان ان شجرة الزقوم طعام الاثيم الى قوله ذق انك انت العزيز الكريم الصافات انها شجرة تخرج في اصل الجحيم طلعها كانه الى القول قال اذا كان اول يوم من شعبان تطلع اغصان شجرة الزقوم على الدنيا وان من تعاطى بابا من الشر في هذا اليوم فقد تعلق بغصن من اغصان الزقوم فهو مؤديه الى النار ثم قال فمن قصر في صلواته او شكا اليه فقير سوء حاله ولم يقض حاجته او افسد بين المرء وزوجته او الوالد وولده او اخوين او [illegible] ومن شدد على معسر وهو يعلم اعساره ومن كان عليه دين فتعدى على غريمه حتى ابطل دينه ومن قصد يصد قبايح اغانى الفاسقين واغاني طرب فاغتر بها ومن ترك عيادة مريض استخفافا بحق [illegible] يعود الله ومن كان قبل ذلك غافلا فلم يعد [illegible] شيئا من سائر ابواب الشر فقد تعلق بغصن منه وهو [illegible] بغصن واحد او اثنين او اكثر ثم نفر وخفض الى الارض بسوء جمعه وقال صلى الله عليه وآله فلقد رايت تلك الاغصان من شجرة الزقوم عادت الى النار فتقسم بخزنتها انظروا الى من تعلق بغصن منه في هذا اليوم فانظروا الى منتهى مبلغ ظل ذلك الغصن فابنوا له مقاعد من النار من جميع الجوانب قصور وحيات وعقارب وسلاسل واغلال ولقد رايت لبعض المنافقين الف ضعف ما اعطى جميعهم على قدر زيادة كفره وشره فلذلك تعذيبهم وعقابهم واعلم ان الزقوم شجرة منكرة من قولهم تزقم هذا الطعام اذا تناوله على تكره ومشقة شديدة فقيل الزقوم في النار لما تمرة مرة منتنة

الزنج خشنة اللمس وان قريشا لما سمعت هذه الاية قالت ما نعرف هذه
الشجرة قال ابن الزبعرى الزقوم بلغة اليمن التمر والزبد قال ابو جهل الجارية
زقمينا فاتته بتمر وزبد فقال لاصحابه تزقموا بالذي يخوفكم به محمد صلى الله
عليه وآله وسلم زعم ان في النار تنبت الشجرة والنار تحرق الشجر فنزل انا جعلناها
فتنة للظالمين اى عذابا لهم تخرج في قعر جهنم وفي بيت ابي جهل واغصانها ترفع
الى دركاتها وبيوتها كما ان طوبى تخرج في اعلى الجنان وفي بيت محمد صلى الله
عليه وآله واغصانها بيوت على الجنة ولا يبعد ان يخلق الله بكمال قدرته
في النار من جنس الشجر [illegible] لا تاكله النار كما انها لا تحرق السلاسل
والعقارب والحيات طلعها كانه رؤس الشياطين قيل ان الشيطان جنس من
الحيات فشبه ثمرها طلع تلك الشجرة برؤس تلك الحيات او اراد بالشبه
نهاية القبح انه يجوزهم [illegible] عذاب النار فيصرخون الى مالك
فيحبسهم الى [illegible] الجحيم فيستسقون فيسقون شربة
من الماء الحار الذي بلغ نهاية الحرارة تشوي وجوههم وتقطع ما في بطونهم
والجلود ويسلط عليهم العطش فشاربون الحميم شرب الهيم وهي الابل التي
اصابها شدة العطش شبه الاستسقاء بشرب حتى تموت طعام الاثيم اى
كثير الاثم وهو ابو جهل لقوله يا جارية زقمينا مثل خار پشت است فرو نمي
رود از گلو يقول له ذق طعاما ذا غصة اى ذات شوك انك كان يقول
انا اعز اهل الوادي در سفر شام گفت اگر محمد ص را امر قافله كنيد شمشير
را بر شکم میزنم از لیشم [illegible] روز عقد خدیجه گریه کنان اشته
بودند چه محمد ص هر که [illegible] سکر ابو جهل وارد شد رفت روی کرسی
نشست بجواطرش که برای او گذاشته اند بقاتل گفت من بزنم سرش را

ازین

او سیئه بر فیقول له الملک ذق انک انت العزیز الکریم فی زعمک
وقیل انه علی معنی النقیض ای انک الذلیل المهین هذا ما کنتم به تمترون منه
هذا نزلهم یوم الدین اول چیزی است که از برای ایشان فرو میرود عجالة
تا بعد غذاهای دیگر برسد اگر چه وارد است که اول غذای ایشان لحم ثور
است باید دانست که جنت و نار که خانه مقابل اند بهمان تقابل تضاد دارند
آنچه در بهشت از نعم است در جهنم مقابل آنها نقم است بجای طوبی که خانه عقل
کل است اینجا شجرهٔ زقوم در خانهٔ جهل کل است فی النار شجرتان الزقوم
والنخل و هو مقابل شجره کما ان شجرة الزقوم مقابل طوبی و عن علی علیه السلام
البخل شجرة من اشجار النار اغصانها متدلیة فی الدنیا فمن کان بخیلا
تعلق بغصن منه و ساقه الغصن الی النار و کما ان اهل جنت بر سر تخت های
بهشت که رسیدند اهل دنیا بر یکدیگر وارد شدند ... و کان علی جهنم
چنان تنگ است مثل میخ در انگشت ... تنگ بهم
بوزد میشود کما قال خرس الکافر ... در بهشت
ازواج مطهره در جهنم با شیاطین مقرون است بل هو خیر بیت ... مبدل
قوا انفسکم الخ حضرت رسول صلعم نگریستند در جبهان او بر پهلوی دیگر
شیطانی که او را اغوا کرده بود و اذا النفوس زوجت چون عذابشان
کنند شیطان با ندان گوشت صورت او را بدندان میکند و آب دهن بر
صورت او میاندازند در بهشت یکدیگر را دیدن میکنند بحر القهار که
میایند در جهنم کلما دخلت امة لعنت اخرا خلعتها می پوشند از حریر
از یکی تا هفتاد و بیشتر بر بعضی و بعد ملکات قوت علامت و غماله در جهنم و قطعت
لهم ثیاب من نار از مس گداخته جامه می پوشند بعد علکات صفات

... بهشت در بهشت انهار من ماء غير آسن و انهار من لبن لم يتغير طعمه و
انهار من خمر لذة للشاربين وانهار من عسل مصفى نهر الكوثر و عين
الحيوان والتسنيم در جهنم حميم است وهو [illegible] الحميم
الماء الغلي فيذيب ما في بطونهم من الشحوم وتتساقط [illegible]
اجوافهم وغساق است قال فليذوقوه حميم وغساق [illegible]
الزمهرير الذي انتهت برودته [illegible] كما عرف [illegible]
ماء الثلج قيل الغساق عين يسيل اليها سم كل ذات حمة من حية وعقرب
وقيل هو ما يسيل من دموعهم [illegible] الحميم [illegible]
على الحاج واذا شرب [illegible] وفي حديث [illegible]
بطنه قبله [illegible] ابدا لا يعلم الا الله [illegible] القبليد ثم [illegible] من ما
صديد هو ما يخرج من فروج الزواني [illegible] ولا [illegible]
طينة الخبال ثم وان يستغيثوا يغاثوا بماء كالمهل يشوي الوجوه
بئس الشراب من [illegible] اربعين يوما فان مات
وفي بطنه شيء منه [illegible] من طينة الخبال و
هو ما يخرج من فروج الزانية ويجمع في قدور جهنم يكره على شربها
عين آنية قال يسقى من عين آنية يسمع لها انين من شدة حرها نهى
رسول الله عن الاستشفاء بالحميات وهي العيون الحارة التي يكون
في الجبال يستشفى به المريض التي توجد فيها روائح الكبريت فانها من
فوح جهنم اي شدة حرها وغليانها در بهشت فرح وسرور وخنده است
اليوم الذين امنوا من الكفار يضحكون در جهنم همه غم وحزن وگریه فليضحكوا
قليلا وليبكوا كثيرا جزاء بما كانوا يعملون بقدر عمر دنيا گریه میکنند [illegible]

تمام

تمام میشود خون بیرون نسبها بدان قدر که کشته‌ها در [illegible]

میشود این همه خود را زیبت میکنند یحلون فیها من اساور من ذهب

ولؤلؤ در جهنم اذ الاغلال فی اعناقهم والسلاسل یسحبون همین

قیود است دنیوی غل میشود که قت اغلالا فهم مقمحون نبستن اغلال

بود او بر تن این عذاب همه اثر فعل خود انسان است مثل آنکه عسل و

خربزه بخورد درد شکم بهم رسد بکری نکرده از خود اوست النفسها

چیزها او کنز درمست مار کژدم کرد و کرد درمست چون زد سف ظلم

بر مظلوم رفت اندر خت کشت [illegible] انبیا چون طبیب

ارواح‌اند مبتلا اند هر عمل تا [illegible] معاصی نمی کرد [illegible] بکرانکه عوام

میکویند خدا کریم است [illegible] بخشد [illegible] الجنید

حوق الناس واجه کنا [illegible] تا شد کر شود

سایه افکن شود رحمت بر سر [illegible] اند ربش

مجلس چهل ونهم الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما [illegible]

از اخکر آتش کنند و نزد او گذارند که بخور بزنند تا بخورد چون در معده اش

قرار گیرد شعله کشد از منافذش بیرون خون نقم عذاب چند نفر را

در جهنم مشخص فرموده یکی اکل مال یتیم چنانکه شخصی را قیم کنند

وصی نمایند بخورد هیچ کنز مانند اکر لوطی اجر وصایت والعمل بها ورد و

اکر و معنی یتیم هم تعمیم دهی جائز است که شامل مال همه مسلمانان باشد

که یتیم حقیقی اند چه از پدر و وطن دور افتاده اند دوم الذین یکنزون

الذهب والفضة الخ هذا ما کنزتم الخ و وجه الکی فی هذه المواضع الثلثة

واضح دو ما یفعل از جهنم بمال شان عذاب میکنند یکی ممسک بخیل که

برخود وعیال وفقرا تنگ بگیرد وبخیل دیگر مسرف ان المبذرین کانوا اخوان
الشیاطین ای ابنا امثالک از اسراف بپر مال حقرا جز بر حق مده
باعوض ببینی تو گنج بیکران تا نباشی غدا دکافران عنی وکیل است هرجا
اذن داده اند منبو اند خرج کند فی سورة الانفال ان الذین کفروا ینفقون
اموالهم لیصدوا عن سبیل الله فسینفقونها ثم تکون علیهم حسرة ثم یغلبون
نزلت فی البدریین وهم چنین بجای چند نفر زادر جهنم معین فرموده اگر
چه همه نفوس را ز دنیا نزول دالامکان خود را مے ببیند ولی این چند نفر را تعم
مکان انها را ببرد مکان نشان داده منها سورة همزة قال الذی جمع مالا و
عدده جعله عدة للنوازل او عدة مرة بعد اخری یحسب ان ماله اخلده فی
الدنیا کلا لینبذن فی الحطمة النار التی تحطم کل شیء وما ادریک ما
الحطمة نار الله الموقدة لا یدانیها شیء بحرها او وقدها الناس تطفیها الماء
والهواء التی تطلع علی الافئدة فی الدنیا ویل لایات اشارة الی جمله لان مکنه
جعل المال عدة النوائب لا یعلم ان نفس ذلک المال هو الذی یجر الیه النوائب
لاقتضاء حکمة الله تفریقه بالنائبات فکیف یدفعها ثم عجبت من البخیل
الذی یستعجل الفقر الذی منه هرب ویفوته الغنی الذی ایاه طلب یحسب ان
ماله اخلده هذا الجهل من جهله وعلم علیه بان المقتضیات المخلدة اشبهها
هی العلوم والفضایل النفسانیة الباقیة لا العروض والذخایر النفسانیة
مات خزان المال واهل العلم احیاء اعیانهم مفقودة واثارهم فی القلوب
موجودة ولما کان الجهل اصل جمیع الرذایل فیستحق صاحبه الغموره فیها
العذاب الابدی المستولی علی القلب المبطل لجوهره کلا لینبذن فی الحطمة
ای لیسقطن عن مرتبة فطریة الی رتبة الطبیعة الغالبة التی عادتها الکسر

ما وقع في رتبتها باستيلاء قوتها عليها وفي النار الروحانية بجوهر القلب
المولمة له ابدا فانه مجلس اهل السنة والجماعة في السقر وهي الطبقة الثالثة
قال تعالى يتساءلون عن المجرمين ما سلككم في سقر قالوا لم نك الخ قال
القشاني هم من اهل النار من اتباع الائمة الذين قال تعالى فيهم السابقون السا
ما نرى الناس يسمون الزنديق السابق قال نعم اما الرشاد وصي محمد
والاوصياء من بعده ولم يصل عليهم قال لمن شاء منكم ان يتقدم او يتاخر
عن سقر ومن تاخر عنها تقدم الى سقر ولم نك نطعم المسكين يعني آل
محمد من الخمس لا باس بذكر فرقة تعمهم من اهل السقر المتصوفة
فانهم وكنا نخوض مع الخائضين [illegible] مع الخائضين و
ان لم يصرح باسمهم ولكن انت تعلم ان هذا شغلهم انهم لا يبالون بارتكاب
المعاصي وترك الواجبات ويستحلون [illegible] وكنا نكذب بيوم
الدين حتى اتانا اليقين وقال شاعر [illegible] زنديق بلا
او از دهل شنیدن از دور خوش است [illegible] بکرانما
کسی حق تعالی تصریح نموده حال اعذاب شان ولید بن مغیره است عم ابو جهل
المدثر ذرني ومن خلقت وحيدا اي جهولا الاب الى الكفيكم وجعلت له مالا
مالا بسيار واولاد هيم كه عمر دنيا نزاو حاضر بودند كه او [illegible] قات انيها
لذت ميرد و مهدت له تمهيدا بسطت له في الرياسة حتى لقب بجيحان قريش
والوحيد ثم يطمع ان ازيد علي ما اوتي كلا انه كان لاياتنا عنيدا
سارهقه صعودا عقبة شاقة المصعد قيل جبل من النار يصعد فيه
سبعين خريفا ثم يهوي فيه كذلك ابدا والخريف الف عام والعام الف
سنة فاذا وضع يده عليه ذابت واذا رفع عادت وكذا رجله انما قال لا

الحديد ويقال بالمقامع لقى كان الوليد شيخا كبير السن من دهاة
العرب يعنى صاحب النكرى والحقد وقدة الراى وكان من المستهزئين برسول
الله يقعد في الحجر ويقرء القران فاجتمع قريش في الوليد قالوا يا عبد الشمس
ما هذا الذي يقول محمد اشعر هو ام كهانة ام خطبة فقال دعوني اسمع
كلامه فدنا منه وقال يا محمد انشدني من شعرك قال انه كلام الله فقال
اتل على منه شيئا فقرء حم السجدة فلما بلغ قوله فان اعرضوا فقل انذرتكم
صاعقة مثل صاعقة عاد وثمود فاقشعر الوليد وقامت بكل شعرة
في راسه ولحيته ومر الى بيته فقيل لابي جهل عمك صبا الى دين محمد
فراح ابو جهل الى عمه الوليد ثم فضحتنا ونكست رؤسنا صبوت الى دين
محمد قال لا ولكن سمعت كلاما صعبا تقشعر منه الجلود ما هو من
كلام الانس ولا من كلام الجن وان له لحلاوة وانه يعلو وما يعلى قال
خطب قال لا الخطبة كلام متصل وهذا منثور ولا يشبه بعضه بعضا
قال اشعر قال لا اني سمعت اشعار العرب مدحها وهجوها وخبرها و
قصائدها وقصصها وهو ليس بشعر قال فما هو قال دعوني افكر فيه فلما كان
من الغد سئلوه عنه قال قولوا انه سحر فانه اخذ بقلوب الناس قال ان
هذا الا قول البشر ان هذا الا سحر يؤثر فنزل الاية ذرني ومن خلقت
وحيدا سمي به لانه قال لقريش لا اوحد بكسوة البيت سنة وعليكم في
جماعتكم سنة وكان له حدائق وعشر بنين وعشر عبيد وعند كل واحد
الف دينار يتجر بها قال القيا في جهنم كل كفار عنيد نزلت في الوليد
استشاره بنو اخيه في الاسلام فمنعهم فالمراد من الخير الاسلام وللائمة
تاويلات اخر انقض قيل الموصوف في الاية عمر حيث منع الناس عن الولاية

ص ۱۴۰۹

او منع ابا بکر عن اعطاء فاطمه فدکا فاعل الفیا محمد ع وعلی بابی وشهیدات

وقیل نزلت فی عمر فی انکاره الولایة سمی وحید لانه کان ولد زنا پسرش

از سفر میامد از مکه باستقبال او رفت بمشقت تمام بالای کوه رفت

تماشا کند جبرئیل او را کوفت بزیر افکند فقتل کیف قدر واقول فیه تاویل

عرفانی فکره عذاب او در جهنم صعود جبل است چه غلام و کنیز خود را

زیاده از قدر طاقت فرمان میداد از آب کشیدن و آسیا کردن و زراعت

نمودن طایفه وغیر ذلک من المشاق و هر کس با عبید و اما چنین رفتار

کند حشرش با ولید است و عذابش شبیه با جزای او [illegible] میکند و در آن

بیچاره آخرت مشکل است از خطر [illegible] و ماروت اشاره و چاه بابل را

نمودند اختیار و رفتار باز بردستان را از پیشوایان دین [illegible] جناب

رضا ع همه را سر سفره خود بنشانید [illegible] غلام [illegible] پدر و

مادر ما همه یکی است تقرب [illegible] احر لعکس

میشود سجاد ع تازیانه بر غلام زد [illegible] تازیانه

پیشش انداخت که بردار قصاصش کن نکرد آزادش کرد جناب صادق ع

غلام را خواست در خواب بود نشست باد زن بدست گرفته او را باد زد

تا بیدار شد فرمود یا شب یا روز یکی از این دو وقت برای تو و دیگری برای

ما چند دفعه صدا زد خواستم تا الغضب الخ سیخ کباب از دست غلام

افتاد الخ بر طفل امام حسن خورد آزادش کرد امیر ع پیراهن نو را بقنبر داد

کهنه خود میپوشید زنان هم رفتارشان با کنیزان از فاطمه یاد گیرند خدمت خانه

یکروز با فضه الخ فضه را پیغمبر با مر خدا بفاطمه داد کیفیتش چنان است

که روزی جناب امیر ع دست دید فاطمه از خدمت آسیا زخم شده فرمود

ثانی

ما آورده اند از پدر رحمت خواهش کن برای کنیزی که خدمت کند فاطمه نزد پدر رفت
خجالت کشید نگوید برگشت پیغمبر فرمود چه مطلب داری امیر عرض
کرد سینه اش از اثر مشک دستش از آسیا مجروح شده کنیزی میخواهد فرمود
چیزی بتو تعلیم کنم بهتر از کنیز تسبیح فاطمه را تعلیم کرد ولیمان را که
[illegible] حفظ عدد فاطمه تسبیح از خاک قبر حمزه ساخت همچنان
کردند تا وقتیکه حسین کشته شد خاک قبر حمزه منسوخ شد چرا که تسبیح
خاک کربلا بیند ذکر ثواب تسبیح دارد فاطمه از عبادت و مشقت بسیار ضعیف
شد جبرئیل آمد که حقتعالی میفرماید خبر را این قدر رحمت نه انداز
کنیزی را بشر بخر [illegible] کرد فضه را [illegible] خانه را بنوبت گذارده فاطمه
او را چون اولادش دوست میداشت [illegible] میکرد در احتضارش سفارش
فضه را بامیر کرد سفارش او [illegible] کرد مدتها در خانه جناب
امیر بود و عمرش بود [illegible] سرای امام حسن بود و ده
سال هم در حرم سرای حسین بود عمرش قریب به شصت بود موی
سرش سفید شده بود روز عاشورا و شب پانزدهم بکپاد و خیمه گاه
و بکپاد در قتلگاه بود که همی آمد سری از طفلان میکشید زمانی که
وقت باشد سر نعش حسین بگریست در این اثنا ملعونی گفت برو بخواهر
حسین بگو پسر سعد میخواهد که فردا اسب بر بدن برادرت بتازد آمد
خبر داد اذن گرفت رفت شیر را آورد بقتلگاه شهیدان – روایت فاطمه
زهرا در وفاتش از فضه است ورقه ابن عبدالله گوید قال خرجت حاجا
الی بیت الله الحرام فبینا انا اطوف واذا بجاریة سمراء ملیحة الوجه عذبة
الکلام وهی تنادی بفصاحة منطقها اللهم رب الکعبة الحرام الا

فاشهدوا

فاشهدوا یا جماعة المحتاج ان مولی الجزاء الاخیار وانفع ذکرهم فی سایر
الاعصار الا قال وروقة الی مجلس بیست و هشتم التطفیف کلا انهم
عن ربهم یومئذ لمحجوبون ثم انهم لصالوا الجحیم واعظا در نزد من آز
النار دوزخ مکو من ... هوش بس بشنهای هجران دیده ام حق تعالی
در این آیه کریمه اشاره فرموده بعذاب روحانی و جسمانی و بوجود نار
اهل جنت دو قسم است روحانی بالفعل چون سابق مذکور شد که بهشت و
جهنم دو خانه اند تقابل تضاد دارند ولذات اهل جنت دو قسم است
روحانی و جسمانی حوران و قصور و شراب و طعام و باغ و این بواسطه
عموم است که از ظاهر عبادات بجا آورند ... ثواب تصور
نکرده اند الا لذات و روحانی برای ... است که او چشمه ...
ترک کرده اند ... جسمانی ...
بساط که منظور ... باشد ...
افصح عنه بقوله و رضوان من الله اکبر ... منظور
به نصیب ... چنانکه ... شراب ... جسمانی
جسمانی دارد که ... یسبحون من فوق رؤسهم
الحمیم ولهم مقامع من حدید و شجرة تخرج فی اصل الجحیم طلعها کانه
رؤس الشیاطین و حیات و عقارب است و طعام ما ... بعضی
بنار و بعضی از جهنم بر عذاب می کنند اما اگر ... دارند بجهنم بر عذاب
میکنند و اما که ... و عقارب عذاب
کنند کسی که در جهنم عذاب ... است که ... از آتش
دریای او کنند که از حرارت او ...

در جهنم

در جهنم بماند بعد از یک حقب بیرون آورند والحقب مقداره الخ و علا
روحانی که منشاء از جهل است بعد از محبوب و معشوق است کما فی ادعیة العنون
وفی دعاء کمیل لئن صبرت علی حر نارک فکیف اصبر علی فراقک و هولنا
الکبری و نار الله الموقدة التی تطلع علی الافئدة و عذاب روحانی هم چندین
قسم است یک مرتبه حسرت زاد و نظر شان جلوه میکند که بهمه چه قدر
مغبون شده اند چنانکه کسی در معامله مغبون باشد و نداند چه نسبت
وقتیکه ملتفت شود آنوقت متألم ملتهب شود کما هی کنایة و استعاره می گویند
ذق انک انت العزیز الکریم الحاصل شنایع اعمال جهنمیان را برای شان می
شمارند کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم آتش یکی عرق انفعال
نیست [illegible] والندامة خالص جهنم الحال
موجود است بهشت لکن در کجا است [illegible] قعر و فی السماء رزقکم
وما توعدون این اشاره است به اینکه در سما است بعضی گفته اند در
آسمان هفتم است لا قتال وضرب بینهم بسور باطنه فیه الرحمة وظاهره
من قبله العذاب و همین اسم بران سور نوشته اند که میان جنت و
دوزخ است که سوزانند بهشت در اخبار معراج است که جناب رسول
ص مالک را در آسمان اول دید فرمود ای جبرئیل این ملک کیست که
از او ترسیدم گفت جای خوف است ما هم از او می ترسیم و او مالک دوزخ
است و تبسم ننموده است و تا حال بروی کسی نخندیده و هم نخواهد خندید
حضرت خواهش کرد که او را تماشای آتش برد و این حدیث دلالت دارد
که دوزخ در آسمان است و از اخبار ائمه سؤال کردند از تفسیر والبحر
المسجور فرمود همین دریا آتش شود در قیامت و فرمود لا یرکب البحر

الا خاجاً او غار یا لان البحر علی النار در روایت است که نار در زیر طبقه
هفتم است از زمین این نار جای عاصیان است در قیامت اما حال هم
جهت ارواح کفار و ناری در دنیا خلق کرده است در مشرق که نکبرین خطی
از ان نار در قبر شعله کشند که معذب باشکال النار یعرضون علیها غدوا
و عشیا و یوم القیمة هم فی اشد العذاب و یاوری ندارند در حضرموت و
برهوت و سبیل که مکان قتله حسین است و بعضی قائلند که انها قعر
جهنم است که دوده [illegible] مبین است و النسیان چون نمیداند سر نوشت او
چه چیز است آیا او را از اهل نار یا جنت نوشته‌اند باید همیشه در مقام
خوف باشد للنهی ها او روز آخر مجتبی [illegible] اول [illegible] که در خواب
غفلتم و بیدار نمیشوم بخاطر [illegible] است که بخوریم [illegible] قیلها
کثیر النوم مادر سلیمان گفت [illegible]
خوب است برای کسیکه متهجد باشد [illegible]
که عمرها [illegible] باید خفت والعداوة [illegible] لا یخلو
من عدو بین جاهل بعمل بکر و عاقل بمکر بکر جهت قلیا بیند در مجلس اول
رفیق کشته یا بالا دست نشسته نباید سالها کو عداوت بست و در مجالس
غیبت او کرده [illegible] و تهاب حردم برای همین است در بلدی شخصی آمد
دید دو کوفته امد [illegible] بکر نشست پیش خلعت امد دست شوید
ای فرمود که خر اول افتاده لکن پیش من نیاورده و منها المرض
پهلوان که خود را چاق و فربه کرده و عادت خوردن وا پیش نهاده بیک
تب شب چنان زود ضعیف میشود که تا یک سال بحال نمی‌اید بیچاره
تن را تقویت میکند که چند روز بماند هر زمان بیمار شود دلم تبت

سو ۳ ۲

بپسر بود چیزی از خود دست واگر نهایت سعی کنی و تعمیم نبی او صاد و
ببست و باد هم [illegible] و هوا که همیشه باقی است تربیت نمیکند تو
بکبرد ترك تعلیم [illegible] پرورده لاجرم چون خو برون برده
منها النار بلند شد و از ان عالی و امیدوار انجا که مکرر دیده
شاه در دست تاجران صاحب مایه تجارة افتاده اند چه کمالی جز
این چهار عناصر [illegible] بهر الشی ذرة درپیشه‌ها اند از ان ذرة
شود پیشرفتنا وورد ان بعض المؤمنین یدخلون النار فالمراد نار
الخ [illegible] الاخری منها من یدخلها کما ان ومنه من یدخلون
خطاب [illegible] اعلم ان النار علی قسمین نار الاخرة ونار الدنیا و دونار
الله [illegible] اقسام الاول نار الفلك قیل ان الشمس کرة جوفها
مملوة من النار وان [illegible] علیها یبتون الماء واحرق
الارض [illegible] علیها [illegible] الاثیر العناصر الاربعة
الماء والهواء والارض والنار [illegible] ولقد ماء الفلاسفة فیها اختلاف
فمنهم من جعل اصل العناصر واحدا والبواقی یحصل بالاستحالة ومنهم
من جعله اثنین ومنهم من جعله ثلثة قالوا الماء هواء متکاثف و
النار هواء شدید الحرارة وانقلب نارا بحرکة الفلك قیل کانت
فی الاصل نارا والمشهوران هذه الاربعة عناصر المرکبات التامة
واسقاطها ومنها [illegible] والیها تحلل [illegible] النار غیر موجودة فی المرکبات
لان [illegible] الاثر الا بالقسر [illegible] هناك وهی باقیة علی
کرویتها دون الثلثة والدلیل علی وجودها فی الافق مثل النار المشتعل
[illegible] الافق و هر یك از عناصر اربعه [illegible] مشوب و واسطه

ونیاو مطر

و با واسطه هر گاه انقلاب بی واسطه ثابت شد انقلاب بواسطه محتاج
باثبات نیست اما انقلاب نار بهوا چنانکه دود شعلهای برافروخته
از هیزم و چراغ معلوم است اگر آتش هوا نشدی بایستی شعلهٔ چراغ
بتدریج اضعاف مضاعف شدی و اگر سراج در زیر خیمه بودی بایست
متوجه شدی اما انقلاب هوا بآتش به تجربه معلوم کرده اند که هرگاه
منافذ دم حداد کتند هوا اندرون کوره منقلب بنار شود بنوعیکه
آهن را نرم کند و جلدیرا بسوزاند و اما انقلاب هوا باب معلوم شده
طاس بر قطعهٔ یخ بگذارند قطرهای آب بر سطح طاس بنشیند هرچند پاک
کنند بار دیگر بنشیند و این جهت آنست که هوای محیط بطاس بسبب شدت
برودت منقلب باب شود و آب [illegible] میل بالا کند که [illegible] از
ترشح آب است اما انقلاب آب بهوا معلوم است از بخار [illegible]
[illegible] با هیمه فناب انداز ند واما انقلاب [illegible] تن
سنگ هم را از آب جاری مثل چشمه [illegible] معلوم
است نزد اصحاب عمل اکسیر که اجساد سبعه را جمله آب کرده اند هر یک
از این چهار عنصر کسر [illegible] بدیگری را قبول کنند و امتزاج عناصر [illegible] حاصل
آید چون کسر صورت یکدیگر نمایند و در مجموع کیفیت متشابهی پیدا شود
بحیثیتی که نسبت بحرارت برودت و نسبت به برودت حرارت نماید و نظر
برطوبت یبوست و رطوبت نماید مثل آمیختن آب سرد و گرم باهم که آب فاتر
بهم رسد و هر چه مزاج اعتدال اقرب باتم است و صورت نفس اکمل براو
افاضه شود سنگ بر آهن زنی آتش جهد هم با رحم قدم بیرون نهد
مکنون دارد بروز میکند اما آتشهای روی زمین بر چهار گونه است نار

باهل

یاکل ویشرب وهی نار الحیوان یخفف الرطوبة ویحلل الغذاء بجوع ویعطش ونار
لا تاکل ولا تشرب نار الوقود ای تاکل الحطب جهارا ای تفنیه والماء
مضاد لها ونار تشرب ولا تاکل وهی نار النباتات والاشجار فانها
تشرب ظاهرا وتصیر سببا لنمو الشجر ولا تاکل ظاهرا وان کان فی التراب
یدخل بعضه فی نمو الشجر فتم هو الذی جعل لکم من الشجر الاخضر الواقعه
افرایتم النار التی ... نحن جعلناها تذکرة ای النار الاخرة ترجمه شبه
همان احراق است والاخرات برنار دنیا بسیار مترتب است مثل اضافت
وغالبا ... بنا شد بواسطه بابی واسطه اهنکر مثلا
هذا الوراث تیمت حلق کرد ... خرت ظله است وتغریق ومتاعا
للمقوین ... الحاضر والمسافر ترجمه سرما وطبخ
غذای ... از حرکت باقی میماند که بدن را متعفن
میکند کم زود ... واگر خواهند که بعتبات برند با کافور و
حنا و ... از قافله پس می اندازند اگر هوا گرم
باشد که حرارت شمس اعانت کند زودتر متعفن میشود این بود که یکی
از معجزه سر ابی عبدالله این بود که چهل روز از بدن جدا بود با نهمه
زخم وحرارت هوای تابستان ومکان نامناسب مثل تنور خولی و
شاید ابجام حرارت اعانت کرده باشد تغییری در او بهم نرسید کما قال
ولا تحسبن الذین قتلوا الخ در مجلس یزید اول ملتفت شد و را بعصا
منقلب کرد بعد ایلچی فرنگ ملتفت شد که سر تغییر نکرده طراوتش باقی
است چشمهایش حرکت میکند وبعیالش نظر میکند لب قرائت میکند از
یزید پرسید چون شناخت گفت اگر حق نبود سر بریده حرکت نمیکرد

ونظاره منکرد مسلمانان بلا و دانسته شخص که انرو بدنه خیلی از اینها
ولیبکوا الی روما بالعکس کرده ایم همیشه بسند و فرتیم که الا تبادوان هیب
مکر از بسیاری غفلت چون اعتقاد غالب جزم ظنی و تخمینی است ازدوی
اعتقاد بشتان بود که جناب امام حسن مجتبی را در مسجد دید بخندید و
فرمود هل علمت انك وارد النار فقال نعم قال وهل علمت انك خارج منها
قال لا قال ففیم هذا الضحك وكان الحسن امر بوضاحکا فقط کسیکه
اعتقاد بنبوت پیغمبر باشد و او را صادق بداند بنابراین اوام بکرد مکر یکی
که اخبار جنت را راست واخبار جهنم را شوخی کرد ... کفته این هم
که حقا کفر است جهت تبلی و تن پروری ... برای کوشت
وعلی شفیع است بلی دروغ یکه متعلق ... او شود و بنیان ...
باشد اکر احیانا بوسوسه شیطان ... نماید شود
و تو بکن نه انکه اصرار بر معاصی داشته باشی ...
اگر محض سخن باشد به بهشت و فقی که همه ...
یدخل الجنة الا من كان هودا او نصارى تلك امانيهم قل هاتوا برهانكم
انكنتم صادقين پس عمل در کار است با محبت علی نه هم تنها از شرین همین
قانع بنا به نظر کن باحوال انکسی که او را امام مبدانی و چشم شفاعت
باو داری شبی هزار رکعت نماز بکرد ولش پیغمبر سفید شده بود شیبتنی
سورة هود حکایت ابو دردا نشنیده که کوید علی را در نخلستان مدینه
دیدم غرا و ه برای معاویه نقل کرد لقد رایته یتململ تململ السلیم و قد مثل
فی محرابه قابضا علی لحیته و یبکی بکاء الحزین احوال عجیبی کوش زد تو شده
که انقدر کریست که استخوان صورتش پیدا شد هر وقت ذکر با او را دو

مسجد

ص ۳۸

مسجد مبدل بها خبا و جهنم را ذکر نکرد و و نجاو را نده بخبر سگران
و غضبان را بر زبان رانده و او شنید سرد زبانان گذاشت اینها که حرف
نیست سید سبحان چهل سال کریست چون انسان را بشفر جهنم میبرند مالك
گوینده را و اجهات بلبه بر حال خود گریه کنم میگوید هرچه میخواهید گریه کنید
که سودی ندارد برای شما چرا قدری در دنیا گریه نکردید بالاخره میگویند که
اشك تمام میشود خون گریه می کنند بقدر عمر دنیا بگریند قوله لا اجمع فی قلب
خوفین و امنین هر که اینجا گریه کند آنجا گریان نمیشود و علت اینکه مردم را بجهنم میبرند
این است که در دنیا از خدا فراموش کرده اند و و بد و کاه حق نیاورده
اند تا ابد آنجا ... فراموش شوند که ... کارند در نعمت جفا باز در
دوزخ ... ربنا کاندرو ... وحق را ... مستند آن
صومعه ... چون عبادت بود مقصود از بشر شد عبادت گاه
گردن کش ... ما خلقت الجن و الانس ان بخوان جز عبادت نیست
مقصود از جهان ... که غفاری کند الخ معبد گرد
کرهم اکرهته معبد مرد لئیم است اهل دوزخ از اول تا آخر
کلمه حرف میزنند دیگر قفل بر دهانشان میزنند اول با اهل جنت تکلم می
کنند فنادی اصحاب النار اصحاب الجنة ان افیضوا علینا مما رزقکم
الله قالوا ان الله حرمهما علی الکافرین دوم بقولون ربنا امتنا اثنتین
فیقم تم مجیبا لهم ذلك بانه اذا دعی الله وحده کفرتم وان یشرك به
تؤمنوا فالحکم لله العلی الکبیر ثم یقولون ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعنا
فیقم اولم تکونوا اقسمتم من قبل ما لکم من زوال فیقولون ربنا اخرجنا
نعمل صالحا غیر الذی کنا نعمل فیقم اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر و

جاءكم النذير وقوله وقرأنا للظالمين من نصير ثم يقولون يا مالك قد
حق علينا الوعيد يا مالك قد اثقلنا الحديد يا مالك قد نضجت منا
الجلود يا مالك اخرجنا منها فانا لا نعود يا مالك ليقض علينا فيجيبهم
بعد الف عام انكم ماكثون فيقولون ربنا غلبت علينا شقوتنا وكنا قوما
ضالين ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون فيجيبهم اخسئوا فيها
ولا تكلمون فعند ذلك يتعاوون كما تعاوي الذئاب والكلاب اهل
دوزخ كافران [illegible] دوزخ [illegible] اند هركدام
بصوت هر حيوان [illegible] ان انكر
الاصوات لصوت الحمير كلما ارادوا ان يخرجوا منها اعيدوا فيها وقيل
لهم ذوقوا عذاب الحريق چنانچه [illegible] دوزخ [illegible] تعذيب
كنندان [illegible] كلما
نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غيرها ليذوقوا العذاب [illegible] ان
الجلد المجدد لم يذنب فكيف يعذب [illegible] باعتبار
بالاطراف والجلود جواب آخر ان الله يجددها بان يردها الى الحالة
الاولى التي كانت عليها غير محترقة وهو مثل ان تكسر خاتما وتتخذ منه
خاتما آخر فيقال هذا غير الخاتم الاول وان كان اصلهما واحدا واما من
قال ان الانسان غير هذه الجملة المشاهدة وانه المعذب في الحقيقة فقد
تخلص من هذا السؤال مثل كسيكه جنايتي كند در شباب و پيري كه
تبديل ان [illegible] باز [illegible] ميكويند ان غير [illegible] است و
يخلق الله له سبعين جلدا غلظ كل جلد اربعين ذراعا بذراع الملك الذي بعده
بين الجلد الى الجلد اربعين ذراعا بينهما حيات وعقارب من النار

[illegible]

جمع بلا میکنند نزد شیطان و از او راه حیله میجویند ملعون بمنبر
برمی‌آمد و میگوید ان الله وعدکم وعد الحق ووعدتکم فاخلفتکم وما کان
لی علیکم الخ ابدهان بجنس خود را جمع میکند و بصورت انها میاید از
واز منبر فرود اید حق تعالی میفرماید الم اعهد الیکم یا بنی ادم الخ فریاد
کنند یا لیتنا اطعنا الله واطعنا الرسولا این از همه دردها بالاتر است
حق تعالی مکرر ذکر عداوت او را میفرماید در کلام خود یا بنی ادم لا
یفتننکم الشیطان کما اخرج ابویکم من الجنة وقوله ان الشیطان للانسان
عدو مبین و این ملعون بهمان اکتفا نکرده است که اگر بتواند نگذارد احدی به
بهشت برود مثل آنکه با آدم کرد لهذا با پیغمبران و هرکه تابع ایشان
است عداوتش بیشتر است این است که در موت فقیه رقص میکند و اظهار
فرح میکند ... کرد ... بر دستان ... منجنیق طبل ... واره
ذکر ... اورا ... تجهیز قتل ... سعیها کرد در دار
الندوه که محل ... شیطان ... بشکل سراقه بر افعال
امیر جهد ها نمود از الجمله در سقیفه اول او با ابابکر بیعت کرد از الجمله در
خیبر که مرحب را بر کرد این بهتران بود که شاید علی کشته شود در کربلا
لشکر را جمع کرد برای قتل حسین الخ خویشتن شاد خواهش کرد کرچه
هوا را مجلس پنجاه و نهم سورت یوم نقول لجهنم هل امتلات وتقول
هل من مزید چون ... وعده فرموده که لاملان جهنم من الجنة والناس
اجمعین لهذا از جهنم سوال میکند ... شد میکوید هل من مزید
دیگر اگر هست بل ... طبیعت انسان حریص لایشبع کطبیعة النار یقول
هل من مزید والانسان لایقنع ... الاشارة منهومان لایشبعان

مجلس پنجاه و نهم

كما تميز من احوال الاسكندروه اقال له ملك الموكل بجبال القاف واسرفيل
في القصر تعم اجسام اهل النار [illegible] زرا میکند جانشان میشود بجثه که
خوس لكافر كالجبل لاحد لب بالا روی سرش افتد ولب زیرین تا زانو
و [illegible] بان فرش میشود که بروت ان را میبرند نظره في الانسان المعده
هرچند بخورد سیر نمیشوند وصاحب [illegible] بطنه كالهاوية الخ ادمی بقوت
عقل خود فهمد که نباید زیاد خورد ممکن از دشنام بسیاری هستند که
ادراک امتلا نمیکنند هر چه بخورند باز گرسنه میشوند چون معده حیوانات
این خاصیت دارد لهذا [illegible] گرسنه اند سبب آنکه قرار داده اند که او را راه
ببرد والا بخورد تا هلاک کند بمیرد چنانکه در احوال اسب [illegible] مشاهده شد
بطن انسان هم چنانست [illegible] بهم [illegible] صورت [illegible] و
اشتهای کاذب [illegible] تحت [illegible] حکایت میکند
که من پر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ام [illegible] یرون
سکرات الموت والقبر والحشر [illegible] [illegible] [illegible] فقرا والبله
كما قال [illegible] الشريف الجنة كون اكثر اهلها الفقراء والبلهاء فقرا
[illegible] قبر بیرون [illegible] بهشت میروند دیوان میگویند هنوز محاسبه
نکرده اند میگویند ما چیزی نداشتیم که محاسبه کنند حقتعالی میفرماید
راست میگویند او خاوها لبلام [illegible] پانصد سال [illegible] الاغنیا میشانند
[illegible] بها جهة انکه تسلیم اند [illegible] و علما و عاقلا [illegible] عمل میکنند
شیطنتی هم ندارند باز گوش نشستند و دیگران ایشان را مسخره میکنند
چنانچه شخصی از مکه برگشته بود رفقا پرسیدند برات از ادیکو [illegible]
کفت [illegible] نکنند ما که رفتیم برگشت اما برده خانه چسبید [illegible]

لا اناوی بیتک اعطی البرائة من البیت خذام وطالقهن براوحه حنلبه
لب ز سه و ز کا عذب از میزاب فتاد لوشته بود که ابوالحسن عتیق
من النار و قال ع اطلعت علی النار فرایت اکثر اهلها الاغنیاء والنساء
اما اغنیاء از عهدهٔ محاسبهٔ اموال برنمیایند و علاوه جمع مال غفر غنی
اسم بهم و سانیده اند لذا قال ع دخول الجمل فی سم الخیاط ایسر من دخول
الغنی الجنة اثقل جبل السفینه اما زنان جهتهٔ زیادتی مکر و شیطنت و عدم
مبالات بعبادات از اصل کم است ایام حیض و نفاس و استحاضه ایشان
که هست تقلید کلثوم ننه میکنند که عروس تا هفت روز باید روپوش
نشوید که سرخ ... و ... تمام حه شود بر جنابت باید
غسل نکنند چیزیکه فهمیده اند پالاندن و طعام خوب و شیرین باشد
و دیگر آنکه ... انسانیت ... و نکرده ... مرد خود را جهة اطفال
و عیال برحمت ... انداز ... سفر ... بکنند و نوکر مشود و این که
خود را میبرد که اسباب ... باید ... در کردن باشد اما زن همینکه
جمال و با جوانی میبیند یا طلاق میگیرد یا از هرش میدهد مثل اسماء و
خواهران باعایشه و فطامه و هنده و اسما است دراین همراه ام
جمیل است وامرأته حمالة الحطب فی جیدها حبل من مسد قدری
از عذاب زنان مذکور شد بدنیست بلکه اثر کند قال ع رایت لیلة
اسری امرأة معلقة بشعرها فسئلت عن جبرئیل قال انها کانت لاتغطی
شعرها من الرجال مویت از لپی تا کوچون هوشه بر خوزمن است
زنهار آن ... پنهان کن که خوش مرد و رایت امرأة معلقة بلسانها
والحمیم یصب فی حلقها قال هذه کانت توذی زوجها و رایت امرأة

معلقة بثديها لانها كانت تمنع من فراش زوجها وامرأة معلقة برجليها كانت تخرج من بيتها بغير اذن زوجها وامرأة معلقة في كلاليب [illegible] جسدها كانت تزين للناس وامرأة شدت يداها الى رجليها وسلط عليها الحيات والعقارب لانها كانت قذرة الوضوء والثياب وكانت لا تغتسل من الجنابة والحيض وتستهين بالصلوة وامرأة عمياء صماء خرساء لانها تلد من الزنا فتعلقه في عنق زوجها ورأيت امرأة تحرق وجهها وبدنها وهي تأكل امعاءها لانها كانت قوادة وامرأة على صورة الكلب في النار تدخل في دبرها وتخرج من فيها ورأسها رأس الخنزير قال كانت نمامة كذابة [illegible] امرأة [illegible] في النار لهرة كانت تحبسها ولا ترسلها [illegible] ويقول الذين جلسوا سبيل النبي [illegible] [illegible] والطعام وقلوبهم [illegible] [illegible] [illegible] جهار [illegible] [illegible] [illegible] الخ

مجلس [illegible] ربنا [illegible] [illegible] عذاب انواع معصيت كاران شنيد يد [illegible] عذاب علماء سوء است [illegible] است قال [illegible] امانا في النار رحى تطحن خمسا الا [illegible] ما تطحن [illegible] من القراء الفسقة والحكام الجبابرة [illegible] والوزراء الخائنة والعرفاء الكذبة والعلماء الفجرة في المعاني للاخبار [illegible] رحى جهنم الدائرة واخر اسمها [illegible] صاحبها والحاكم عليها [illegible] الكفار اليها [illegible] [illegible] [illegible] مثل الذين حملوا التورية ثم لم يحملوها كمثل الحمار الخ [illegible] مثله [illegible] چند چيز [illegible] چند چيز [illegible] الذعنى بلا سخاوة هو قارون سواء عالم بلا عمل

هو والشیطان سواء والکلب والحمار سواء این ها کسانی اند که در فتوا
بی احتیاط اند لا ادری بر زبان شان جاری نمیشود مرتبه از ملک بالاتر
میدانند که گفتند لا علم لنا الا ما علمتنا ملا حسن کاشی در منبر بودند شخصی
مسئله پرسید فرمودند که نمیدانیم گفت پس از منبر فرود بیا که عرش عالم
کسی نیست که نداند فرمود این مکان کسی است که بعضی را بداند و بعضی را
نداند آنکه همه را میداند لا مکان است ها لا جرا از عربده خیالات میکنند
که بگویند نمیدانیم و احکام خدا را تغییر میدهند مال صغار و ایتام
و فقرا و اوقاف را بهر ... پادشاه میخورند فقیه مدرسه دی مست بود
فتوی داد ظالمی صد هزار تومان ... خورده میاید و ببخشد بابکم
صد تومان ... این دو قسمت است ... صاحبش مشخص نباشد از بیطرف
مالی امانت میگذارند ... که مجهول المالک است خرج کردیم
بفتوای خود ... از جیبش بیرون بیاورد
حلال است چه مسائل ... واس ایشان است حرام را حلال
و حلال را حرام میکنند مثل این ها مثل اغلاطی است که از دهانه گذشت
سگی جامه اش را درید گفت میخواهی حلالت کنم بخورمت صاحبش گفت چگونه
نجس العین پاک و حلال می شود گفت ریسمان بگردنش میکنم بعد از آنکه
چون از گوسفندی بهلاکت میرسم حلال میشود میخورم کسیکه عذابش از
همه بیشتر است عمر است و کسیکه عذابش از همه کمتر است ابن ملجم است
ظاهر است که جناب ... را ... کرد و استقبال و متابعت کرد اگر چه
عباسی ... کرد و شصت هزار درهم خرج کرد کسیکه آتش
آنها را نمیسوزاند پنج نفرند که از جهنم اند ولی نمیسوزند اول نوشیروان

نه پیغمبر ع به هیچ چیز فخر نکرد مگر باو فرمود انا سید ولد ادم ولا فخر ادم
وهر که ونیز تحت لوائی انا افتخر ولدت فی زمن الملک العادل وابن حضر
زاد و مقام فخر [illegible] کرد و پدر حاتم است جهت سخاوت آتش اورا نمی
سوزاند از صفات حضرات قال یا موسی لا تقتل الساحر لانه سخی چون
قبیلهٔ طی را اسیر کردند رسول ص امر بقتل آنها کرد دختری پیش آمد
که اول مرا آزاد کن بزینت و پسند نیست گفت دختر حاتم است فرمود
همه را باو بخشیدم دختر با اسیر با پدر خود ملحق که فرار کرده بود و نوشته
آمد همینکه ص او را دید برخاست عبا از دوش برداشت و زیر پای او
انداخت فرمود به لشکریان اینها همه جهت احترام [illegible] کنند
عبادت منحصر بنماز است و کو پنجاه [illegible] عبادت و هفتاد است [illegible]
صاحب مال انفاق فی سبیل الله [illegible]
پس برای مؤمن و صلهٔ رحم خواهد بود [illegible]
یهودی نزد کو حسین ع [illegible] دوست
ترا نمیسوزاند و فلان یهود نزد کرم او دوست [illegible] فرمود از جبرئیل
پرسیدم گفت بود این یهود بمیرد و لکن [illegible] جهنم خانه از خشت طلا
و کل برای او بنا میکنند و آن مکان او است پیغمبر ع کافر است که مؤمن را
که از جابری گریخته بود او را پناه داد در حالت [illegible] فرمود قسم
خورده ام کافر را به بهشت نبرم اگر نه ترا میبردم در قیامت با آتش گوید
او [illegible] و سوزان و شام [illegible] فرمود رحائیکه
خدا او [illegible] دیگر خوبی یهود است که داخل جنات کرد تا کشته
شد رسول ص فرمود او بهترین یهود است در جنه نمیسوزد دیگر پسر یهودی

است که

است که جناب امیر شیعه را دو کلام بانتقام رسید و بیابند که رسول خدا
جنگ کردند هیچکدام مثل اسد نبودند برای که هفتاد نفر از ... کشته شد
وجناب امیر بیست و پنج زخم خورده حمزه کشته شد و جبهه‌ام را سنگ
زدند و لبش را بشکستند دندانش را شکستند و شهید اول را
قتل او را در مدینه انداخت فاطمه آمد پدر را دید بعد غش کرد صفیه آمد
سر نعش حمزه مردم در عزای حمزه اشک ریختند که [illegible] جناب امیر [illegible]
عزای صدای گریه بیرون [illegible] مدینه روز در شهادت امیر [illegible]
بوادی و قری رسید که خبر شدند شهر آمدند اگر در عزای حسین علیه السلام
صدای شیعیان [illegible] چه عیب دارد بهر قسم خواهی
تمام کن در دنیا ما آنکه اهل اعراف بودند خدا قال تعالی و من آیاته خلق
السموات و الارض و اختلاف الوانکم و السنتکم لایات للمتوسمین
حکایت [illegible] شد فرمود به پیشانی
هر شخص نوشته [illegible] ان فی ذلک لایات للمتوسمین رسول خدا چون
دوست را ببیند [illegible] از شیعیان خلص مثل سلمان
اباذر را می‌فرستند مثل مرغ شکاری او را میآورند از نواصب خدا را
[illegible] و ان شیعه را براه جواز [illegible] به بهشت میفرستند تمام شد

مجلس پنجاه [illegible] و علی الاعراف رجال الخ و نادوا اصحاب الجنة
ان سلام علیکم لم یدخلوها و هم یطمعون اقول انشاء الله یتبین فی هذه السورة
احوال اهل الاعراف فلنتکلم اولا فی الاعراف ثم فی تعیین اهله اعلم ان
الاعراف موضع عال علی الصراط [illegible] فی الصافی الاعراف جمع عرف
و هو المرتفع من الارض یقال [illegible] عرف الدیک لارتفاعه

مجلس [illegible]

من

من الارض وصير اعرف من غيره ولذا سمي به وقيل الاعراف كثبان بين
المسك بين الجنة والنار وقيل سور بينهما وضرب بينهما بسور باطنه
فيه الرحمة وظاهره الخ قيل جبل عال هر كس انجا باشد بر اهل جهنم
و بهشتيان مينگرد انجا برزخ است مثل بين الطلوعين وما بين
حوران بمثل به برزخ بود اعراف اما اهل الاعراف اختلف في المراد
بالرجال هنا على اقوال قيل هم فساق الشيعة المتهاونين بالصلوة تنقص
فيه [illegible] الصلوة مقابل كل الحسنات يوقفت عما صاحبها قيل هم
الذين خرجوا الى الغزو من دون اذن امام خلطوا عملا صالحا وآخر
سيئا قيل انهم قوم استوت حسناتهم وسيئاتهم فهم بين الجنة والنار
[illegible] الله حتى يقضي الله فيهم [illegible] نا ربان [illegible]
بوريان [illegible] [illegible] [illegible]
الى النيران [illegible] كاندر [illegible]
كاه [illegible] نظر [illegible] [illegible]
كه اعراف [illegible] نظر به بهشت [illegible] بينند
لذتشان [illegible] اشا [illegible] [illegible]
شراب و [illegible] با اهل جنت [illegible] باشد
[illegible] البوستان من [illegible] بستان [illegible]
بنوش [illegible] من [illegible] [illegible]
اصحاب الجنة ان سلام عليكم لم يدخلوها وهم يطمعون [illegible]
ميشود [illegible] [illegible] ببينند شكر
ميكنند كه [illegible] [illegible] ميگويند ربنا لا تجعلنا

ص

مع القوم الظالمين خلاصه سخن آن است که اهل اعراف گروهی اند
که نیکی و بدی ایشان برابر باشد و گنهکار باشند که علم پیشتر بهشت باشند بخورده و پای شوند کرشم ایشان باشد
تا چشم ایشان با ایشان لاغر میشود مومن باید در دنیا احوال اعراف را داشته
باشد باعتبار کرم خداوند و شفاعت ائمه طمع بهشت داشته باشد و نومید
نشود و باعتبار گناهان و معاصی باید که ترسان و لرزان باشد اعوذ
بالله من النار و من غضب الجبار و بکو بعد بکرخوف سوره هود مرا پیر کرده اند
یک روز ابوبکر از دنیا خواهد رفت لذا آن حضرت گفت اللهم شیبتنی هود و بیان فرمود
له اما غفر الله لک من ذنبک ما تقدم و ما تاخر قال نعم و لکن القلب بمثابه ریشه
فی فلاة یقلبها الریاح کیف یشاء ذات علیه اعوذ بالله من الضلالة بعد
الهدی این بیان... بر دو لب انبیاء خود فرموده پیر ساخته در اعراف در مقامی
اند یکی از فساق و اصحاب ایشان اند و... طایفه هستند که در درجه علیا
دارند و اختلفوا فیهم... قال رجال والرجال
یقع علی من کان من... اشرف الانبیاء و قیل
الشهداء ای کتاب الاعمال و الحق ان اهل الاعراف هم الائمة قال بکر بن عبد
الله المزنی للحسن ع بلغنی انهم قوم استوت حسناتهم و سیئاتهم فضرب الحسن
یده علی فخذه ثم قال هولاء قوم جعلهم الله علی تعریف اهل الجنة و النار
یمیزون بعضهم من بعض و الله للمهدی لعلی اعظم معنا فی هذا البیت
قیل ان الاعراف موضع عال علی الصراط علیه حمزة و العباس و علی و جعفر
یعرفون محبیهم ببیاض الوجوه و مبغضیهم بسواد الوجوه و انت عرفت الاول
فیه قال اعراف لا یدخل الجنة الا من عرفهم و عرفوه و لا یدخل النار الا
من انکرهم و انکروه و اعراف لا یعرف الله الا بسبیل معرفتهم قال علی ع انا

اول السابقین انا یعسوب الدین وخلیفة رسول رب العالمین انا قسیم
الجنة والنار وانا صاحب الاعراف یعرف الصالح والطالح کعرفاء الحلة و
القبیلة لا یلج النار لنا محب ولا یدخل الجنة لنا مبغض اعدائنا وانصارنا
بسیماهم یعطی کتاب محبنا بایمانهم فیمرون الی الجنة ویعطی کتاب اعدائنا
بشمالهم فیمرون الی النار وذلک قسم لایات للمتوسمین وانا صاحب
العصا والمیسم توقف در انمیان بجمدان است که در روز ستان لشکر
امیر بلبل بجمهور وکه هر زا ببنند بعد یک ز الشکر نویس میخوانند
واعلم یا اخوان اطلاق لفظ الاعراف علی الائمة لان الاعراف بمعنی
المعرفة فهم العارفون والمعروفون بمعرفة الله للناس واکفان
من العرف بمعنی المکان المرتفع فهم من شدة بصیرتهم کانهم مشرفون علی
ینظرون الی الناس ودرجاتهم ... لقد کان الله
من سائر بصیرتهم من شیعتهم مثل ...
بابا نکروا سلامکم کانوا ابن ... یدیر نهار
من الاعراف مستضعفین اذ اهل اعراف قال من تمسک بالتوحید
والنبوة ولم یظاهر علینا الظلمة ولم ینکر ولایتنا ولم ینصب لنا عداوة
فان ذلک مسلم ضعیف یرجی له الرحمة من ربه ویتخوف علیه ذنوبه قال
نحن للصادق انا نتبرء من قوم لا یقولون ما نقول وهم یتولونکم
قال عندنا لیس عندهم فینبغی ان نتبرء منکم وعند الله ما لیس
افتراه اطردنا ان من المسلمین من له سهم ومن له سهمان ومن له ثلثة
لا یکلف الله نفسا الا وسعها ثم تا انوب بر ... وهم
یطمعون بمعنی الیقین کما تقدم حکایة عن ابراهیم الذی اطمع ان یغفر لی

خطیئے یوم الدین چنانچه سر کرده در عقب نعشت ... بدتا ضعفای
لشکر و بیمارکان بیایند جناب امیره و ائمه بجهة ضعفای لشکر تبعیه اهل اعراف
معه القریه نادی اصحاب الاعراف رجالا یعرفونهم بسیماهم من اهل الضلالة
والکفر قالوا ما اغنی عنکم ای اموالکم التی جمعتموها او کثرة قبائلکم من
کنتم تستکبرون و بالاخرة دخلتم النار ثم یشیر علی اهل الجنة من اهل
الاعراف و یقولون هؤلاء الذین اقسمتم فی الدنیا انهم الله برحمة ای لا
یدخلون الجنة لانهم فقرآ و ضعفا ... لمحبة ادخلوا الجنة لا خوف
علیکم ولا انتم تحزنون ... داخل بهشت میشوند ...
نماند کسی ... که ... و حسین ... و باید شکر کنیم خدا را
در این امت موجود کرد ... او ... کرد بعد از پس
پیشنان پیغمبر ... و من ... رحمة للعالمین
است مثل علی ... دوستان را به بهشت میبرد
داریم که یکدانه ... میکند ... اذا اراد الله بعبد
خیرا قذف فی قلبه محبة الحسین ... امر بالبکاء علی الحسین او
الله امر بالمعروف چون خیر خواه بود ... که چه خاصیت دارد که به
او لهذا سفارش کرد و پیغام داد او سمعتم بغریب و شهید فاند بوه فی
بکاء و ندبه و صراخ و هو بکاء ... المحزن قلب من استمع الیه کما فی بکا
ام البنین و مروان **مجلس بیست و پنجم** مریم و انذرهم
یوم الحشر اذ قضی الامر و هم فی غفلة و هم لا یؤمنون مشرکین مسلمین را
تعبیر میکنند که شما هم مثل ما معذب شدید ... اهل بهشت مشرف میشوند
بوجه ... شرکا ... که اصلا ... کرده اند با نهایت بخاطر بیاورند

بیکی میکوید ابتدا ادم و دیگری میگوید که لباس ادم و دیگری میکوید سلام
کی میرمت میفرماید که زمستان ایشانرا بیرون میاورند پس میفرماید
... چون ... حال امت ... او خود اعلم است جبرئیل عرض میکند
... ادم امر میشود ... میگوید ... الشغضب تو است چگونه
داخل ... میفرماید ... میگویند ... سرپوش ...
جبرئیل ... بیند ... شده ... میپرسند که
کدام ... شفیع ... میگوید ... شما از امت کدام
پیغمبرها میگویند از امت ان پیغمبر که قران باو نازل شده است و اسم
او را از ... عذاب ... میکنند ... امت پیغمبر
اخر الزمان محمد ابن عبد الله هستیم چون اسم پیغمبر را میشنوند ...
واحمداه ... میکشند و میگویند سلام ... میکنند ...
کرده چون پیغام بالسرور ...
و مردان و زنان را بیرون میبرند ...
ارحم الراحمین ... باب الکرام ... بهشت
هذا ... الله ... محمد و علی ... و اخر من یخرج
منها ... لهمام ینادی فیها عمرا یا حنان یا منان در چشمه بهشت
غسل میکنند و داخل بهشت میشوند بر پیشانیهای ایشان نوشته
است هولاء جهنمیون عتقاء الرحمن من النار چون همین هم نوع انابه
است استدعا میکنند ... از ایشان ... میفرماید ... لا یبقی فی النار
الا النواصب و الکفار ... بالموت روز ... امر ... خلق کرد
... هزار سلسله که هر کدام ... بود ... قال عشرة بعضها ...

روز قیامت اورا بصورت کبش املح بیاورند در صحرای بین جنة
و نار جبرئیل فریاد میزند میشناسید اورا میگویند نه میگوید هذا
الموت الذی تفرون منه اهل جنة میگویند خلا را اما زا [illegible] و
اهل دوزخ تمنای موت میکنند که خلاص شوند [illegible] و
ینادی یا اهل الجنة و یا اهل النار خلود درها را میبندند و عمود هارا در غضب
اندازند انها علیهم موصدة فی عمد ممددة یاتیهم الموت من کل مکان
وما هم بمیتون [illegible] و مراد از یوم حسرة ان روز است
و از فزع اکبر [illegible] هر دو [illegible] شب و روز جمعه [illegible]
و [illegible] چشم گریه کننده
کان و [illegible] عذاب جهنمیان زیاد شود
و در [illegible] و از [illegible] منسوب
بامام است [illegible] الاشرار است [illegible] و
[illegible] لتطیر الیهودیة و نقل فیحنا مر محجلین [illegible] ثم فی
سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه ذراع الملک یوسف
چشمش بر بحر افتاد گریست گفت از سلاسل جهنم یاد آمد همان
عمود است [illegible] ظاهر میشود جهنم میشود اذ الاغلال فی اعناقهم والسلاسل
یسحبون هم [illegible] بقدر [illegible] از بحر میشود با
آنکه عوض [illegible] زرین و حمایل ها و عقد دنیا است که از مال فقرا
و ایتام ساخته بودند مال ایتام جمرات آتش میشود [illegible]

بلکه قران [illegible] است بعضی [illegible] مثل کردها [illegible] و لا باطن که [illegible] را منکر است [illegible] بابلیت [illegible] است [illegible] سؤال [illegible] یا دیگری [illegible] دو قیامت [illegible] اهل [illegible] منفرست [illegible] تمام از [illegible] شفیع [illegible] تمکن خصم [illegible] [illegible] کذا [illegible] شافع [illegible]

همه حیات و عقرب میشود مار که دم کرد دیگر را [illegible] اعلموا انه
ليس لهذا الجلد الرقيق صبر على النار فارحموا انفسكم فانكم قد جربتموها
في مصائب الدنيا افرأيتم جزع احدكم من الشوكة تصيبه والعثرة تدميه
والرمضاء تحرقه فكيف اذا كان بين طابقين من نار ضجيع حجر وقرين شيطان
اعلمتم ان مالكا اذا غضب على النار حطم بعضها بعضا بعول الكبير
على الصغير فيبلعهما واذا زجرها توثبت بين ابوابها جزعا من زجرته
ترمي بشرر كالقصر آدم عرض کرد [illegible] الرحمن [illegible]
حقتعالی فرمود ای جبرئیل از مالک [illegible] آتش [illegible] آدم
بر مالک گفت جبرئیل [illegible]
گفت نصفا [illegible] کشته [illegible]
خلق کند حقتعالی فرمود مالک را [illegible] لکن
بدست آدم ده هفتاد مرتبه با بحر [illegible] برد [illegible]
که داخل بمکان خود رفت آتش دنیا از [illegible]
نیست که ماوراء این آتش بکنند و وقتیکه جهنم را با این همه آتش محشر
می آورند که [illegible] بود و [illegible]
او را خاموش کند [illegible] مجالس [illegible]
ان الشرار خاموش کند لو قطرت قطرة منها الا اطفأت [illegible] فراد
میکنند [illegible] یا مؤمن [illegible] فان نورك اطفأ ناري باشد
و نکر نیم بیان حال اینکه اهل بیت مقابل ابن زیاد ایستاده بودند قدری

از خطبه زینب و اینکه هم گریست اما یزید هم گریست وقتیکه
با سکینه تکلم کرد گفت یزید زجر بن قیس در رؤیا عمکه نشسته‌ام
دیشب در خواب از زجر او فارغ بودم صورتی
خاک کنار نشسته‌ام بردم جده‌ام فاطمه
بخوابم آمد او را احوال برادر
بنمایدم را بر سید فلطم
علی وجه الاو
و لعنة الله علی القوم الظالمین

تمام شد این کتاب مستطاب بعون الملک الوهاب حسب الخواهش عمدة التجار الاعیان خیر الحاج حاجی علی آقا تاجر کتابفروش تبریزی وفقه الله تعالی بید اقل الذاکرین عبد المطلب تبریزی فی الثامن شوال

١٣١٩

صورتحساب

صفحهٔ شماره ....

شمارهٔ حساب

شرح	تاریخ

صفحهٔ شماره

شمارهٔ حساب

تاریخ
۲۵/۵
۷
۱۱

دسته چك

شماره ۷۰۹۵۴۶ – ۷۰۹۵۵۰

شماره

شماره

شعبه [illegible]

رسیدگی			مانده		مبدأ بهره
مبلغ نزول	مبدأ بهره	مانده	بستانکار	بدهکار	
			۲۵۲۱۵		
			۹۰۸۷۱۵		
			۲۸۷۱۵		
			۹۱۱۹۴۰		
			۳۱۹۴۰		
			۹۱۵۱۳۵		
			۱۵۱۳۵		